

مناظره‌هایی در باب مسئله شر

برگردان: امیرحسین زاهدی

با مقدمه‌ای از زهیر باقری نوع‌پرست



مناظره‌هایی در باب مسئله شر

برگردان:
امیرحسین زاهدی

با مقدمه‌ای از:
زهیر باقری نوع‌پرست

مهر ۱۴۰۰

مناظره‌هایی در باب مسئله شر

برگردان: امیرحسین زاهدی

با مقدمه‌ای از: زهیر باقری نوع‌پرست

ویراستار: عطیه طائب

طراح جلد: شیدا راسخ

تاریخ نشر: مهر ۱۴۰۰

استفاده از مطالب کتاب با ذکر منبع مجاز است.

<http://www.salekenisti.com>

«هیچ اقتدار انسانی نمی تواند با فرمان، حقیقتی به وجود آورد.»

سرچشمه‌های دانایی و نادانی، نوشته‌ی کارل ریموند پوپر، ترجمه‌ی عباس

باقری، نشر نی، سال ۱۳۷۹، صفحه‌ی ۸۶

فهرست

- مقدمه ۹
- زهیر باقری نوع پرست
- آیا شر و رنج بشر وجود خداوند را رد می‌کند؟ ۱۹
- مناظره ویلیام لین کریگ و والتر سیونت آرمسترانگ
- رنج و وجود خداوند ۶۹
- مناظره بارت ارمن و کایل بات
- چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۴۵
- مناظره وینس ویتالی و جولیان بجینی

مقدمه

زهیر باقری نوع پرست

ما بخشی از جهانی هستیم که کلیت آن برایمان ناشناخته است و نمی‌دانیم از چه ساخته شده و ماهیت آن چیست. تنها حدس و گمان‌هایی در این رابطه داریم. برخی از ما تصمیم می‌گیریم حدس و گمان‌های خود را به‌عنوان وصف واقعیت در نظر بگیریم. اگر گمانمان این است که چیزی جز طبیعت وجود ندارد، طبیعت‌گرا می‌شویم و اگر گمان کنیم خدایی هست، خدا‌باور می‌شویم. برخی از ما ممکن است بر موضع خود سفت و سخت بایستیم و از آن دفاع کنیم. چنین رویکردی از تواضع معرفت‌شناختی عاری است، اما این روحیه موجب داغ شدن بحث‌ها می‌شود و در

نتیجه آن، نقاط قوت و ضعف دیدگاه‌ها مشخص می‌شود. شاید مصاحبت با چنین افرادی لذتبخش نباشد، اما بحث کردن آن‌ها با یکدیگر باعث ارزیابی دیدگاه‌هایشان می‌شود. در واقع، اگر تاریخ علم و فلسفه را بررسی کنیم، کمتر دانشمند یا فیلسوفی را می‌یابیم که تا حد امکان، و اغلب به‌دور از تواضع، از موضع خود دفاع نکرده باشد. اگر چنین ویژگی‌ای نداشتند، شاید هیچ نظریه و مکتبی هم پا نمی‌گرفت.

اما ممکن است من با اتخاذ یک موضع، همچنان معترف باشم که نمی‌دانم چنین موضعی درست است یا خیر. در این صورت، ممکن است بگویم برایم درستی و نادرستی اهمیتی ندارد و چون با موضعی که دارم احساس راحتی می‌کنم یا به آن عادت کرده‌ام، دوست دارم بر مبنای آن زندگی کنم. ممکن است تصمیم بگیرم ضمن پذیرش یک دیدگاه، دست از تحقیق و بررسی برندارم و به دنبال دلایلی برای رد کردن دیدگاه خود یا تأیید آن باشم و همواره دنبال یافتن دیدگاه‌های جدیدتری باشم. شاید هم بگویم از آنجا که دست یافتن به چنین پاسخ‌هایی غیرممکن است، نباید عمر خود را صرف آن‌ها کنم و در عوض باید وقت خود را صرف کارهایی کنم که برایم لذتبخش است یا فایده‌ای دارد؛ مثلاً سرگرم جام باده‌ای باشم یا وقت خود را صرف ساخت چیزی کنم و غیره. به عبارتی، سرگرم زندگی شوم و از پرداختن به مسائلی که هرگز پاسخشان برایم روشن نخواهد شد پرهیز کنم. در این حالت، شاید فرضم این باشد که نوع بشر هرگز نخواهد توانست پاسخ چنین پرسش‌هایی را به دست آورد یا ممکن است فرضم چنین باشد که با دانش کنونی بشر امکان یافتن پاسخ چنین پرسش‌هایی وجود ندارد. اگر کلاً چنین پرسش‌هایی بدون پاسخ باشند، آنگاه هیچ میزان از تلاش بشر نخواهد توانست ما را به پاسخی رهنمون کند، اما اگر این امکان باشد که زمانی

در آینده دست یافتن به چنین پاسخ‌هایی ممکن شود، شاید اگر من هم در این فرایند تلاش بشری شرکت کنم، در سده‌ها و هزاره‌های دیگر، پاسخ این پرسش‌ها یافت شود. در حالت دوم، من بازهم می‌توانم از خود بپرسم آیا چنین هدف تاریخی‌ای برای آگاهی «بشریت» می‌تواند برایم اهمیتی داشته باشد؟ آیا واقعاً برایم مهم است که عمر خود را صرف پرداختن به این پرسش‌ها کنم تا راه هموار شود و چندین نسل بعد ابنای بشر به چستی هستی پی ببرند؟ اما در حالتی دیگر، ممکن است با خود بگویم که می‌دانم شواهد موجود وزن لازم برای اتخاذ یک موضع را در یک بحث مشخص ندارد و در نتیجه آگاهم که هر موضعی اتخاذ کنم موضعی ایمانی است. اگر طبیعت‌گرا هستم، می‌دانم که این موضع ایمانی است و اگر خدا‌باورم، بازهم می‌دانم که این موضع ایمانی است. از آنجا که مواضع ایمانی نه بر اساس شواهد، بلکه زادهٔ جهشی ایمانی بر فراز شواهد هستند، چندان هم قابل مذاکره نیستند. در چنین حالتی، می‌توانیم تصمیم بگیریم به ایمان هم احترام متقابل بگذاریم یا به هم کاری نداشته باشیم یا بی‌احترامی متقابل کنیم یا سعی کنیم طرف مقابل را با زور و فشار فیزیکی یا روانی به موضع خود در بیاوریم. اما در حالتی دیگر، ممکن است بگوییم از آنجا که وزن شواهد در بحثی مشخص برای اتخاذ یک موضع کافی نیست، باید از اتخاذ موضع پرهیز کنیم و به اصطلاح قضاوت خود را ملغی کنیم. البته دربارهٔ اینکه پس از ملغی کردن قضاوت چه باید کرد هم مجدداً می‌توان به بحث پرداخت. ممکن است کسی بگوید پس از ملغی کردن قضاوت، باید به جست‌وجو پرداخت یا کسی دیگر بگوید باید به کل مسئله را رها کرد و سرگرم زندگی شد.

داستان دو چارچوب

یکی از مواضعی که انسان‌ها در طول تاریخ اتخاذ کرده‌اند خداباوری است. خداباوران مدعی هستند که خداوندی با ویژگی‌هایی مشخص جهان را آفریده است. به عبارتی، آن‌ها ادعایی را طرح می‌کنند که برای بررسی درست یا نادرست بودن آن باید به کلیت هستی آگاهی داشته باشیم. حال آنکه ما به این کلیت آگاهی نداریم. چه باید کرد؟ برخی به شکل ایمانی خواهند پذیرفت که خدایی هست و برخی به شکل ایمانی خواهند پذیرفت که تنها طبیعت وجود دارد، برخی این پرسش را پس می‌زنند و سرگرم زندگی و لذایذ آن می‌شوند، برخی یکی از این دو موضع را توصیف واقعیت و عقلانی خواهند پنداشت و سعی خواهند کرد نشان بدهند که موضع درست همان است، برخی به دید پرسشگرانه یکی از این مواضع را اتخاذ می‌کنند و برخی دیگر نیز از قضاوت در این رابطه سر باز خواهند زد.

فارغ از اینکه ما به ماهیت هستی و چیستی آن دانشی نداریم تا بتوانیم تشخیص دهیم که تنها طبیعت وجود دارد یا خدایی هم هست، در مواجهه با مسئله شر با نوع خاصی از خداباوری مواجهیم. در طرح این مسئله، عنوان می‌شود که وجود شر یا برخی شرور با وجود خدایی با تعریفی مشخص در تعارض است. اما از آنجا که کسی به کلیت هستی دانشی ندارد، نمی‌داند اگر خدایی وجود داشته باشد، دارای ویژگی‌هایی که در مسئله شر طرح می‌شود هست یا خیر.

ما به کلیت هستی دانشی نداریم، ولی همواره با ادعاهای بسیاری در مورد کلیت و چیستی هستی مواجهیم و می‌توانیم این ادعاها را تا حدودی در اشکالی مختلف بررسی کنیم. وقتی کسی می‌گوید تنها ماده وجود دارد، می‌توان پرسید ماده چیست

و سپس پرسید ماهیت پدیده‌هایی مانند آگاهی، اعداد و اخلاق و غیره که در زندگی با آن‌ها سروکار داریم، در رویکرد ماده‌گرایانه چیست. مدعی درستی ماده‌گرایی باید به ما نشان دهد می‌تواند همه پدیده‌های جهان را به‌شکلی توضیح دهد که خللی در ماده‌گرایی به وجود نیاید. به همین شکل، شخصی که مدعی است خدایی با تعریفی مشخص وجود دارد باید نشان دهد که چگونه وجود چنین خدایی به‌رغم شر ممکن است.

هر رویکردی به جهان و مسائل آن داشته باشیم، ناگزیریم با چارچوبی از مفاهیم به جهان بنگریم و به‌وسیله آن‌ها جهان را تفسیر کنیم و به زندگی خود معنا ببخشیم. از جمله این چارچوب‌ها می‌توان به «خدااباوری» و «خداناباوری» اشاره کرد. تفاوت میان این دو چارچوب به تفاوت میان دو گزاره «خدا وجود دارد» و «خدا وجود ندارد» ختم نمی‌شود، بلکه تفاوت بسیار بزرگی میان دو نوع نگاه کاملاً متفاوت به جهان و روش‌های کاملاً متفاوت برای معنابخشی به زندگی مطرح است. وقتی انسان با بداقبالی در کار و زندگی خود مواجه می‌شود، یا موفقیت و پیروزی به دست می‌آورد و یا طعم تلخ شکست را می‌چشد، با توجه به چارچوب مفهومی خود، این پدیده‌ها را تفسیر می‌کند و معنا می‌بخشد.

اگر شخصی خداباور باشد، اعمالی که انجام می‌دهد و افکاری که دارد و رویدادهایی که در زندگی او روی می‌دهند متأثر از چارچوب خداباورانه است. خداباوران همگی به گزاره «خدا وجود دارد» باور دارند، ولی فهم متفاوت آن‌ها از مفهوم خداوند باعث می‌شود چارچوب‌های خداباورانه متعددی داشته باشیم و هر یک از این چارچوب‌ها در کارکرد تفسیر زندگی و معنابخشی به آن منحصر به فرد شود. شخصی خداباور

اعتقاد دارد خداوند به ریزترین اعمال او نظر دارد، درحالی‌که شخص خداباور دیگری بر این باور است که خداوند برتر از آن است که دانش خود را معطوف به جزئیات زندگی بشر کند. چارچوب خداباورانه نفر اول به او این امکان را می‌دهد که در تمامی نعمت‌ها و نعمت‌های زندگی خود، خداوند را مستقیماً دخیل بداند و از او کمک بخواهد و غیره. خداوند در این نوع از خداباوری حی و حاضر است و باور به حاضر بودن او در تمامی جزئیات زندگی، تأثیر عمیقی بر نحوه زندگی کردن و نگاه شخص به زندگی دارد. چارچوب خداباورانه نفر دوم باعث می‌شود او خداوند را در جزئیات زندگی خود غایب برشمارد و از این رو، نتواند برای مشکلات ریز و درشت زندگی‌اش از خداوند کمک بخواهد و از او گلابه کند یا بابت خوشی‌های گاه‌وبیگاه زندگی قدردانش باشد. از آنجا که مفاهیم بسیاری از خداوند در دست است، به همان تعداد هم چارچوب خداباورانه خواهیم داشت.

اگر شخصی خداانا باور باشد، اعمالی که انجام می‌دهد و افکاری که دارد و رویدادهایی که در زندگی او روی می‌دهند متأثر از چارچوب خداانا باورانه است. همه خداانا باوران به گزاره «خدا وجود ندارد» باور دارند، ولی فهم متفاوت آن‌ها از جهان بدون خداوند باعث می‌شود چارچوب‌های خداانا باورانه متعددی داشته باشیم و هر یک از این چارچوب‌ها در کارکرد تفسیر زندگی و معنابخشی به آن منحصر به فرد شود. شخصی خداانا باور اعتقاد دارد در جهانی بدون خدا، هر کاری مجاز است و شخص خداانا باور دیگری بر این باور است که پایبندی به اخلاق به وجود یا عدم وجود خداوند ارتباطی ندارد و بنابراین در جهانی بدون خدا هم هر کاری مجاز نیست. چارچوب خداانا باورانه نفر اول به او این امکان را می‌دهد تا هر خط قرمزی را که جوامع بشری

تعریف کرده‌اند پشت سر بگذارد و این امر گاه به بروز خلاقیت‌های خارق‌العاده و گاه به جنایت و مکافات ختم می‌شود. چارچوب خداناباورانه نفر دوم به او این امکان را می‌دهد تا شأن و منزلتی والا برای خود در نظر بگیرد و بدون کمک خداوند، خود را برتر از دیگر جانداران برشمارد. از آنجا که مفاهیم بسیاری از چگونگی «جهان بدون خداوند» در دست داریم، به همان تعداد هم چارچوب خداناباورانه خواهیم داشت.

اما وظیفه عالمان علوم انسانی است که بررسی کنند چه مفاهیمی از «خدا» نزد خداباوران، و چه مفاهیمی از «جهان بدون خداوند» نزد خداناباوران رایج است. اینکه آدمیان در عمل چه می‌کنند مورد توجه علوم انسانی است، اما در بحث فلسفی، ما با مفاهیم سروکار داریم. بنابراین برای ما این سؤال مطرح است که چه مفهومی از «خداوند» درست، منسجم، عقلانی یا قابل دفاع است یا تلقی درست، منسجم، عقلانی یا قابل دفاع از «جهان بدون خداوند» چیست. اگر کسی به ما بگوید برخی از خداباوران به وجود جن و فرشته اعتقاد دارند و برخی ندارند، برخی بهشت و جهنم را واقعی می‌دانند و برخی نمی‌دانند و برخی دیگر زندگی را فرصت کوتاهی برای لذت بردن برمی‌شمارند، هیچ‌کدام دلیل نمی‌شود بپذیریم چارچوب‌های متنوع و متکثر خداناباورانه و خداناباورانه همگی درست هستند. چنین تنوع و تکثری تنها دلیلی است برای پذیرفتن اینکه چارچوب‌های متنوع و متکثری از خداباوری و خداناباوری در میان آدمیان رایج است. یکی از تفاوت‌های خداباوری و خداناباوری که نمی‌توان آن را به پای تکثر و تنوع ذبح کرد، باور به حضور خالق، ناظر مدیر و مدبر در جهان و یا باور به نبود چنین خدایی است.

آنچه ما انسان‌ها همگی در این زندگی تجربه کرده‌ایم، می‌کنیم و خواهیم کرد درد و رنج یا همان شرور است. چارچوب‌های خداپاورانه و خداناباورانه هریک به شکل‌های متفاوتی درد و رنج را برای انسان‌ها تفسیر می‌کنند و معنا می‌بخشند. در نگاه خداپاورانه، از آنجا که جهان بر اساس حکمتی آفریده شده و مدیر و مدبری ناظر بر آن است، اغلب تصور بر این است که هر رویدادی در زندگی انسان رخ می‌دهد دلیلی داشته باشد. شروری نیز که در زندگی ما انسان‌ها اتفاق می‌افتد چنین هستند؛ برخی از آن‌ها ممکن است آزمون الهی باشند، برخی ممکن است مجازاتی برای گناهانمان باشند، برخی تلنگری برای بازگشت به خدا و غیره. در نگاه خداناباورانه، از آنجا که جهان آفریده نشده است و مدیر و مدبری هم ندارد، اتفاقاتی که در زندگی بشر روی می‌دهد تنها معلول رویدادهای طبیعی و اعمال دیگر انسان‌هاست. بنابراین، سختی‌ها و بدی‌ها نه آزمون‌اند، نه مجازات و نه تلنگر.

درد و رنج‌های زندگی برای همه انسان‌ها مسئله است و باید آن‌ها را از میان برد یا تخفیف بخشید یا معنادار کرد تا بتوان به زندگی پرداخت. سعی می‌کنیم بیماری‌های ناشناخته را شناسایی کنیم و برای آن‌ها درمانی پیدا کنیم، از خود در برابر بیماری‌های شناخته‌شده مراقبت می‌کنیم، موجودات مودی را از زندگی خود حذف می‌کنیم، اموال خود را در جایی امن نگهداری می‌کنیم و غیره. ما این قبیل اعمال را انجام می‌دهیم تا از درد و رنج در امان باشیم. اما از آنجا که تفاوتی معنادار میان خداپاوری و خداناباوری وجود دارد و آن‌هم حضور خالق مدیر و مدبر در جهان است، وجود درد و رنج در چارچوب خداپاورانه به نوع خاصی از مسئله تبدیل می‌شود. چگونه ممکن است خداوندی که خالق، مدیر و مدبر است وجود این میزان و این اشکال از درد و رنج را در دنیا روا بدارد؟

مسئله شر در کدام چارچوب، اپیکوری یا خداپاورانه؟

مشخص نیست این پرسش نخستین بار به ذهن چه کسی رسید که چرا به‌رغم وجود خداوند، شرور در این دنیا وجود دارند؛ اما چنانکه مشهور است، اپیکور از نخستین افرادی است که مسئله شر را به‌شکلی استدلالی طرح کرده است. حال سؤال این است که اپیکور چه جهان‌بینی‌ای داشته که مسئله شر برای او چنین اهمیتی یافته است. از اپیکور آثار چندانی به جا نمانده است و بسیاری از آرا و افکارش در نوشته‌های دیگران - شاگردان یا منتقدان وی - قابل‌ردیابی است. از آنچه از او باقی مانده چنین برمی‌آید که بر این باور بوده که خردمندی خدایان ایجاب می‌کند به زندگی نوع بشر کاری نداشته باشند و انسان برایشان بی‌اهمیت باشد.^۱ اپیکور همچنین برای انسان روح مستقلی از جسم قائل نبوده و معتقد بوده پس از مرگ انسان نیست و نابود می‌شود.^۲ بنابراین، می‌توان گفت از نظر اپیکور، انسان در جهان تنهاست و فقط فرصت کوتاهی برای زیستن در آن دارد. چنین نگرشی به جهان به ما این امکان را می‌دهد تا کاهش درد و رنج و افزایش لذت را اصالت ببخشیم و این دو اصل را به‌عنوان اصولی که اعمال انسان را هدایت می‌کند بپذیریم و ترویج کنیم. با پذیرش این نگرش به جهان، نمی‌توان خداوندی مداخله‌گر در امور زندگی بشر یا خدایی را که اعمال انسان‌ها برایش اهمیت دارد پذیرفت.

گذشته از این، اگر در جهان‌بینی ما کاهش درد و رنج و افزایش لذت اصالت داشته باشد، درد و رنج فی‌نفسه نامطلوب است و لذت فی‌نفسه مطلوب. بنابراین، وجود

۱. Obbink, Dirk, 1996. *Philodemus De pietate*, Oxford: Clarendon Press.

۲. برای مطالعه موضوع اپیکور در مورد مرگ، می‌توانید به کتاب پیرامون مسئله شر مراجعه کنید.

شر در جهان مسئله‌ای اساسی است و از میان بردن یا تخفیف آن مهم‌ترین امر است. در این چارچوب، شر چنان نامطلوب است که اگر خدایی وجود داشته باشد و مانع از بروز آن نشده باشد، قطعاً مشکلی در کار بوده است؛ یا خدا ناتوان بوده یا دانش کافی برای این کار را نداشته و یا اصلاً انسان‌ها برایش اهمیت ندارند. اما از آنجا که خدا باوری را نمی‌توان مکتب اصالت لذت یا پرهیز از درد و رنج برشمرد و اهداف و غایت‌هایی مهم‌تر در آن مطرح است، برای طرح مسئله شر به شکلی که در چارچوب خدا باورانه معنادار باشد، باید آن را طور دیگری طرح کرد.

اگر جهان‌بینی ما به شکل دیگری باشد و لذت بردن و پرهیز از درد و رنج مهم‌ترین و اصلی‌ترین اهداف زندگی نباشند، مسئله شر به چه شکل است؟ در چنین چارچوبی، درد و رنج و لذت در سایه هدف و غایت مهم‌تری قرار می‌گیرند. مثلاً اگر چارچوب شخصی توحیدی باشد، آنگاه مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف زندگی ایمان آوردن به خدا و تعبد است و پرهیز و دوری از رنج و درد نمی‌تواند مهم‌تر از این هدف باشد. در نتیجه، در این چارچوب، اگر خدا بتواند به کمک درد و رنج، انسان‌ها را هدایت کند و موجبات ایمان آن‌ها را فراهم آورد، درد و رنج مطلوب خواهد بود. در واقع با مراجعه به قرآن یا متون دینی، درمی‌یابیم که در چارچوب خدا باورانه، برخی درد و رنج‌های مشخص به انسان‌ها تحمیل می‌شوند و همین درد و رنج دلیلی برای بازگشت انسان به دامن خداوند برشمرده می‌شود. در چنین چارچوبی، درد و رنج فی‌نفسه نامطلوب نیست و صرف وجود شر نمی‌تواند چارچوب خدا باورانه را دچار خلل کند، اما درد و رنجی که منجر به از دست رفتن ایمان خواهد شد چه؟ اگر هدف هدایت انسان باشد، آیا خدا نباید از درد و رنج‌هایی که موجب از میان رفتن ایمان می‌شوند، جلوگیری کند؟ در اینجا، به جای طرح پرسشی اپیکوری - که پرسش از چرایی وجود درد و رنج در این

دنیاست و بر پیشفرض اصالت لذت و پرهیز از درد و رنج استوار است - به طرح این پرسش خداپاورانه می‌پردازیم که اگر اصالت با هدایت بشر است، چرا خداوند مانع از شروری نمی‌شود که باعث گمراهی بشر می‌شوند، و وقوع شرور را تنها محدود به اموری نکرده که به تقویت ایمان و تنبیه بشر می‌انجامند؟ البته قصدم از طرح مسئله شر به این شکل، این نیست که بگویم خداپاوری را به طور جدی به چالش می‌کشد یا هیچ‌گونه پاسخی نمی‌توان برای آن یافت، بلکه تنها قصد دارم نشان دهم یکی از صورتبندی‌های ممکن از طرح مسئله شر در چارچوب خداپاورانه چگونه خواهد بود. مسئله شر، اگر قرار است مسئله‌ای برای خداپاوری باشد، می‌بایست به شکلی طرح شود که بر پیشفرض‌های چنین چارچوبی استوار باشد. به دیگر عبارت، وجود شر تنها زمانی به تناقض می‌انجامد یا دلیلی برای نامحتمل برشمردن خداوند می‌شود که در چارچوبی خداپاورانه و استوار بر پیشفرض‌های آن مورد بررسی قرار گیرد.

در بعضی موارد، وقتی خداپاوران و خداپاوران با هم به بحث و گفت‌وگو در رابطه با مسئله شر می‌پردازند، با پیشفرض‌هایی بسیار متفاوت سراغ این بحث می‌آیند. یکی از مهم‌ترین نکات در مناظره‌هایی که امیرحسین زاهدی به فارسی برگردانده است نشان دادن این مهم است که وجود شر - به طور کلی یا وجود شروری مشخص - به تناقض در چارچوب خداپاورانه می‌انجامد یا خیر. در قالبی کمتر حماسی، می‌توان مسئله شر را به عنوان یک فعالیت فکری مفرح و لذتبخش همچون بازی شطرنج بررسی کرد و از این نمایش لذت برد.

آیا شر و رنج بشر وجود خداوند را رد می‌کند؟

مناظره میان والتر سینوت آرمسترانگ و ویلیام لین کریگ^۱

دیوید کلارک: عصر به خیر. به کلیسای وودیل و این رویداد خوش آمدید. این کلیسا و انجمن آن حامی رویداد امشب هستند. به کسانی که از طریق پخش زنده رادیویی صدای ما را می‌شنوند، خوشامد می‌گوییم، همچنین به کسانی که از طریق اینترنت صدایمان را می‌شنوند - که این امکان توسط وبسایت کلیسای وودیل فراهم شده است. از حضور شما سپاسگزاریم و به شما خوشامد می‌گوییم. من دیوید کلارک هستم و در دانشکده علوم الهی بثل ایالت توین سیتی، دروس مرتبط با یزدان‌شناسی را تدریس می‌کنم. باعث افتخار من است که اکنون ناظم جلسه هستم تا سؤالاتی

۱. این مناظره در تاریخ اول آوریل ۲۰۰۰ در وودیل چرچ، ایالت مینه‌سوتا برگزار شده است.

پیرسم، کندوکاو کنم و بخشی از این گفت‌وگو باشم. همان‌طور که می‌دانید، موضوع امشب در مورد پریشی کهن است: آیا مسئله شر و رنج وجود خدا را رد می‌کند؟

هدف ما یاری رساندن به شما و وارد شدن به مفاهیم این گفت‌وگو است تا هرکدام از ما بتواند به حقیقت دست پیدا کند و زندگی حقیقی داشته باشد، چراکه این کار عقلانی است و همه ما می‌دانیم قلب ما نمی‌تواند پذیرای آن چیزی باشد که برای ذهن ما بی‌معناست. پس ما در جست‌وجوی حقیقت هستیم و باور داریم این قالب گفت‌وگو است که ما را در رسیدن به آن یاری می‌کند. اجازه بدهید کمی در مورد قالب گفت‌وگوی این رویداد بگویم. هردو مهمان ما این فرصت را دارند تا در ابتدا ارائه خود را داشته باشند و هرکدام از آن‌ها برای نطق آغازین خود پانزده دقیقه فرصت دارند. سپس در کنار سخنانی از حامی این رویداد، استراحت کوتاهی خواهیم داشت. در ادامه کارت‌های پرسش شما را جمع‌آوری می‌کنیم. پس از آن، نوبت به پاسخگویی می‌رسد و هردو مهمان پاسخ خود به نطق آغازین دیگری را ارائه می‌کنند و سپس هر سه نفر ما گفت‌وگویی خواهیم داشت. بعد از آن نوبت به شما می‌رسد تا پرسش‌های خود را از طریق این کارت‌ها مطرح کنید و من آن پرسش‌ها را برای مهمانان می‌خوانم تا پاسخ آن‌ها را بشنویم و در آخر نطق‌های پایانی و نتیجه‌گیری آن‌ها را خواهیم داشت.

از این مسائل که بگذریم، می‌خواهم مهمانان امشب را معرفی کنم. باعث افتخار من است که در ابتدا دکتر والتر سینوت آرمسترانگ را معرفی کنم که استاد فلسفه در کالج دارتموث است. او نویسنده و ویراستار هشت کتاب و مقالات بسیاری است. زمینه تخصصی موردعلاقه او علم اخلاق و فلسفه حقوق است. ما گفت‌وگوی جالبی در مورد سیستم قانونی استرالیا داشتیم. او مشغول مطالعه نظریه‌های معرفت و منطق

غیرصوری (مادی) است. او از بازی گلف و همچنین از راکت‌بال لذت می‌برد. او از حضور در کنار فرزندانش لذت می‌برد و همچنین از مسافرت کردن و خوردن غذا. او می‌گوید که مایل است به فرزندانش سلامی بکند و ما هم چنین اجازه‌ای می‌دهیم (۱) دکتر آرمسترانگ با همسر و دو فرزندش در هانوفر - نیوهامپشایر زندگی می‌کند. مهمان دیگر - به نمایندگی از خدا باوری مسیحی - دکتر ویلیام لین کریگ (بیل) است. بیل استاد پژوهش فلسفه در دانشکده علوم الهی تالبوت در لس‌آنجلس است، و در همین حال، به همراه همسر و فرزندانش - که دوستان او هم هستند - ساکن ماریتا در ایالت جورجیاست. بیل نویسنده چهارده کتاب و تعداد بسیاری مقاله بوده است. زمینه تخصصی مورد علاقه بیل فلسفه دین است، همچنین موضوعات ارتباط خدا و زمان - یکی از پرسش‌های واقعاً دشوار و همیشگی - و شواهدی برای اثبات وجود خدا. به علاوه، او در مورد رستاخیز عیسی مسیح نیز نوشته است. همان‌طور که گفتم، اکنون ساکن ماریتا در ایالت جورجیاست، اگرچه سیزده سال در اروپا زندگی کرده است و البته در چهار کشور مختلف. به همین دلیل تجارب بین‌المللی خوبی کسب کرده است. مفتخرم تا به والتر و بیل برای حضور در کلیسای وودیل خوشامد بگویم. اکنون به سراغ موضوع اصلی می‌رویم: آیا مسئله شر و رنج وجود خدا را رد می‌کند؟ با نطق آغازین والتر شروع می‌کنیم و سپس بیدرنگ به سراغ نطق آغازین بیل می‌رویم. والتر سینوت آرمسترانگ: سلام. از حضور در اینجا بسیار خوشحالم. سپاسگزارم که من را دعوت کردید. باید اعتراف کنم که حسی شبیه به احساس یک مسیحی حاضر در یک کلوئوم رومی را دارم. تصور نمی‌کنم هیچ‌گاه در کلیسایی به این بزرگی بوده باشم، اما تصور می‌کنم شما برای این نیامده باشید که خورده شدن من توسط یک

شیر را ببینید!) امیدوارم برای تبادل اندیشه به اینجا آمده باشید و فکر می‌کنم بسیار خوب است که کلیسای وودیل چنین رویدادهایی ترتیب می‌دهد که باید اندیشه شما را به جنب‌وجوش دریاورد و امیدوارم این اندیشیدن محدود به این رویداد نباشد و روزهای آتی هم با یکدیگر در مورد این موضوع گفت‌وگو کنید. پس، از حضور شما بسیار سپاسگزارم. در ابتدا می‌خواهم دلیل حضور خود در اینجا را توضیح بدهم. من یک آموزگار هستم و شغلم تعلیم دادن و همچنین آموختن است، چون بدون آموختن نمی‌توانید تعلیم بدهید. پس می‌خواهم این مناظره را به تجربه‌ای آموزشی برای همه ما - حتی خودم - تبدیل کنم. من اینجا نیستم تا مانند دوران دبیرستان در یک مناظره پیروز بشوم، چون تصور می‌کنم مناظره تنها سرگرم‌کننده است. امیدوارم شاهد یک گفت‌وگو باشیم. همچنین به اینجا نیامدم تا افراد را از دین رویگردان کنم. به نظرم موارد بسیار شگفت‌انگیزی در مورد دین وجود دارد و نیز ادیان گوناگونی وجود دارند. بسیاری از افراد در زندگی خود برای مواجهه با دشواری‌ها به دین احتیاج دارند و همچنین دین باعث گرد هم آمدن جوامع می‌شود. نمی‌خواهم ارزش هیچ‌کدام از این‌ها را انکار کنم. با وجود این، بدون آن آموزه‌های گزافی که یزدان‌شناسان سعی دارند شما را به پذیرفتن آن‌ها مجاب کنند، دین می‌تواند نقش‌های مثبت خود را ایفا کند. علاوه بر این، برخی از آموزه‌های خاص در مورد خدا تقریباً نامفهوم یا حداقل نامعقول هستند و امشب قصد دارم فقط در مخالفت با این‌گونه آموزه‌ها، استدلال‌هایی را مطرح کنم، چون هدفم بسیار محدود و مشخص است؛ فکر می‌کنم باید با گفتن این شروع کنیم که در مورد چگونه‌خدایی صحبت می‌کنیم. ما در مورد خدای سنتی مسیحیت صحبت می‌کنیم که این ادراک از قرون وسطی متداول بوده است. به این معنا که خدا خیرخواه مطلق است - اینکه بهترین کار ممکن را انجام می‌دهد - و قادر مطلق است

- پس می‌تواند هر کار منطقی را انجام بدهد و هیچ‌گونه محدودیتی، حتی از طرف قوانین طبیعت، برای او وجود ندارد. و دانای کل است، به این معنا که او به تمام حقایق آگاه است. بر این سه مورد اصلی تمرکز خواهم کرد، اما به سه مورد بعدی هم اشاره‌ای خواهم داشت. در این تعریف، خدا ابدی و مستقل از زمان است. او تأثیرگذار است و می‌تواند در زمان مناسب موجب تغییراتی بشود و مشخص است، به این معنا که دارای قدرت تصمیم‌گیری و اراده است. می‌خواهم استدلال کنم که هیچ موجودی دارای تمامی این ویژگی‌ها نیست. شاید موجودی دارای اکثر این ویژگی‌ها باشد، اما هیچ موجودی دارای تمام آن‌ها نیست. باید سخن کوتاهی در مورد «اثبات» داشته باشم چراکه در عنوان این مناظره وجود دارد. درک نمی‌کنم که چطور می‌توانید در مورد هر کدام از این دیدگاه‌ها اثباتی کاملاً قطعی داشته باشید. من هم به هیچ وجه قصد ارائه چنین اثباتی ندارم و در عوض، سعی دارم تا شواهدی کافی ارائه کنم که در تضاد با وجود خدای سنتی هستند. استدلال من بسیار ساده است، و البته بسیار قدیمی است و چیز تازه‌ای نیست. استدلال من در بهترین شکل خود و در قالب مثال‌هایی مطرح شده است. یکی از دوستانم فرزندی داشت که با بیماری وحشتناکی متولد شده بود. پزشکان بسیاری برای نجات او تلاش کردند، اما موفق نشدند و آن کودک مدت زمان کوتاهی زندگی کرد - آن‌هم در درد و رنجی طاقت‌فرسا - و سپس جان باخت. آن پدر و مادر تباہ شدند، پس از مدت کوتاهی، از یکدیگر جدا شدند و هیچ‌گاه آرامش از دست‌رفته خود را به دست نیاوردند. حال این‌طور فرض کنید که پزشک می‌توانست آن کودک را با یک جراحی ساده درمان کند تا زندگی شاد و سالمی داشته باشد؛ که این عمل هزینه سرسام‌آور مالی و جانی در بر نداشته باشد و حقوق دیگر بیماران را ضایع نکند. با وجود این، پزشک نخواست او را نجات بدهد. چرا؟ شاید آن روز حوصله

عمل جراحی نداشت. من چنین پزشکی را هیولای اخلاقی می‌نامم، چراکه در چنین شرایطی، اجازه داد تا آن کودک از بین برود و تصور می‌کنم که اکثر شما هم با من موافق باشید. اکنون این معیارها را برای خدا به کار ببریم. در ادراکی سنتی از خدا، او قادر مطلق است پس می‌توانست فرزند دوست من را نجات بدهد. علاوه بر این، خدا می‌توانست این کار را بدون آسیب رساندن به دیگران انجام بدهد. خدا می‌توانست پیش از تولد با اصلاح ساختار ژنتیک از وقوع این بیماری هولناک پیشگیری کند و آن کودک هم دچار آن همه رنج و عذاب منتهی به مرگ نمی‌شد. آیا خدا دلیل کافی داشت تا اجازه بدهد این کودک رنج بکشد و بمیرد؟ من که دلیلی نمی‌بینم و مطمئنم شما هم دلیلی برای این کار نمی‌بینید. عقلانی نیست که خدایی قادر مطلق و خیرخواه مطلق اجازه بدهد چنین شری رخ بدهد. به همین دلیل است که چنین شری گواهی بر خلاف وجود خدای سنتی است. توجه داشته باشید که ذره‌ای شر ناموجه کافی است تا وجود خدایی قادر مطلق و خیرخواه مطلق را رد کنیم. اما ارزش آن را دارد که اشاره کنم شرهای بسیاری مانند این در جهان وجود دارد. فرزند دوست من تنها کسی نبود که این طور از بین رفت. بلایای طبیعی چون زلزله، طوفان و سیل وجود دارند، افراد می‌میرند - آن‌هم به دلایل متعدد و در مکان‌های مختلف - و در هرکدام از این موارد، خدا می‌تواند آن را متوقف کند. بدون شک اگر ما بتوانیم، آن را متوقف می‌کنیم، بنابراین سؤال این است که چرا او چنین کاری نمی‌کند؟ این ایده اصلی است. اکنون می‌توانم استدلال خود را با جزئیات بیشتری ارائه کنم:

اگر خدایی قادر مطلق و خیرخواه مطلق وجود داشت، در آن صورت هیچ شری در این جهان وجود نداشت، مگر آنکه آن شر از نظر منطقی برای خیری شایسته و جبرانگر

مورد نیاز باشد. ولی برخی از شرهای موجود در جهان به‌گونه‌ای هستند که از نظر منطقی برای هیچ خیری شایسته و جبرانگری مورد نیاز نیستند، به همین دلیل خدایی قادر مطلق و خیرخواه مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد. استدلال بسیار ساده‌ای است، اما تصور می‌کنم که برای روشن شدن ابعاد آن باید اصطلاحات به‌کاررفته را توضیح بدهم. اولین اصطلاح بسیار مهم «شر» است، چون موضوع مورد بحث ماست. منظور من از «شر» هر آن چیزی است که تمام افراد عاقل از پذیرفتن آن برای خود اجتناب می‌کنند مگر اینکه دلیلی کافی برای پذیرفتن آن شر داشته باشند. چنین شرهایی نیاز به آزمودن دارند: درد، نقص عضو، نادانی و مرگ. تمام این‌ها چیزهایی هستند که هیچ‌کس بدون داشتن دلیلی کافی آن‌ها را برای خود نمی‌خواهد، مگر آنکه فردی از نظر منطقی یا عقلی دچار مشکل باشد. با این حال... البته همیشه این‌طور نیست که جست‌وجو برای چنین شرهایی غیرعقلانی باشد و شاید گاهی واقعاً دلیل کافی برای پذیرفتنشان وجود داشته باشد. به عنوان مثال، تعجب می‌کردم که چرا باید به کسی پول بدهم تا دندانم را با مته سوراخ کند، چون این کار برای من بسیار دردناک و ناخوشایند است، اما بدون شک دلیل آن واضح است. اگر چنین شر کوتاه‌مدتی را تحمل نکنم، در آینده‌ای نه چندان دور دچار درد و رنجی بیشتر و حتی نقص عضو خواهم شد. پس برخی از شرها موجه به نظر می‌رسند. اما چه زمانی موجه هستند؟ زمانی که راه بهتری برای اجتناب از آنها وجود نداشته باشد. این‌طور که شری بزرگ‌تر مانند پوسیدگی دندان در پیش باشد یا نتوان خیر بزرگ‌تری به دست آورد. اگر می‌توانستم این پوسیدگی دندان را با خوردن یک قرص پیشگیری کنم، که طعم خوبی داشته و هیچ عوارضی هم نداشته باشد، آنگاه این دیوانگی است که به سراغ دندانپزشک و آن مته بروم - عقل سلیم این‌طور می‌گوید. پای اصول اخلاقی زمانی به میان می‌آید

که یک شر نه تنها به من، بلکه به دیگران هم آسیب بزند. از لحاظ اخلاقی نادرست است که شری به دیگران برسانیم و از لحاظ اخلاقی درست است که شری از دیگران دفع کنیم. البته تنها زمانی باید آن شر را بپذیریم که دلیل کافی وجود داشته باشد. گاهی دلیلی داریم، مانند اینکه در جنگ برای دفاع از خود ممکن است کسی را بکشیم یا اینکه ممکن است یک پزشک پای فردی را برای نجات زندگی اش قطع کند. اما اگر برای قطع کردن پای فردی چنین دلیلی وجود نداشته باشد، این کار از نظر اخلاقی نادرست است. اکنون مسئله شر به میان می‌آید. چون خدا بیش از هر پزشک دیگری توانایی دارد، می‌تواند بدون هیچ دردی از پوسیدگی دندان پیشگیری کند. خدا می‌تواند هر بیماری را بدون قطع عضو نجات بدهد و می‌توانست فرزند دوست من را از آن درد و رنج منتهی به مرگ نجات بدهد. شاید این طور به نظر برسد که حتی خدا هم توانایی انجام چنین کاری را ندارد، چراکه ناقض قوانین طبیعت است. به خاطر داشته باشید که خدا قادر مطلق است و می‌تواند هر کار منطقاً ممکن را انجام بدهد. خدا می‌تواند معجزه کند، او می‌تواند در طبیعت مداخله کند و حتی قوانین طبیعت را تغییر بدهد - البته اگر خدایی وجود داشته باشد. بنابراین تنها شریایی که خدا موجه دانسته و به آن‌ها امکان وجود می‌دهد، آن‌هایی هستند که منطقاً ضروری بوده و خیری شایسته و جبرانگر به دنبال دارند. این ادعا شالوده استدلال من است. امیدوارم به اندازه کافی توضیح داده باشم. همان طور که گفتم این استدلال بسیار قدیمی است، بنابراین بدون شک یزدان‌شناسان مسیحی در طول دوران، پاسخ‌های پذیرفتنی بسیاری برای آن ارائه کرده‌اند، اما من تصور نمی‌کنم هیچ‌کدام از آن پاسخ‌ها مناسب باشند. نمی‌توانم تمام آن‌ها را در اینجا بررسی کنم، شاید هم هیچ‌گاه نتوانم چنین کاری کنم، اما به برخی از آن‌ها اشاره خواهم کرد. ممکن است پاسخ‌های دیگر در بخش گفت‌وگو

مطرح بشوند. پس شما فرصت دارید تا پاسخ‌های مدنظر خود را با ما در میان بگذارید. یکی از پاسخ‌های متداول این است که خدا از شر به‌عنوان مجازاتی برای گناهان استفاده می‌کند. اولین ایراد این پاسخ این است که به نظر نمی‌رسد پراکندگی شر موجود، متناسب با گناهان باشد. دلیلی وجود ندارد تا باور کنیم کسی که مورد اصابت صاعقه قرار گرفته است گناه بیشتری نسبت به دیگران مرتکب شده باشد. علاوه بر این، حتی کودکان هم دچار رنج می‌شوند، اما آن‌ها که گناهی مرتکب نشده‌اند، پس دلیلی برای مجازات کردنشان وجود ندارد. به همین دلیل است که مثال کودکان را مطرح می‌کنم. برخی از یزدان‌شناسان این‌گونه پاسخ می‌دهند که کودکان به دلیل گناه نخستین مجازات می‌شوند، ولی این سخن به‌شدت غیر منصفانه است. در زمان‌های بسیار دور، حکومت‌ها به‌خاطر گناه یک نفر از اعضای خانواده، تمام اعضای آن خانواده را مجازات می‌کردند. اما امروزه چنین عملی را وحشیانه می‌دانیم. پس گناه نخستین نمی‌تواند دلیل مناسبی باشد که خدا بر طبق آن اجازه بدهد کودکان رنج بکشند و بمیرند. یک پاسخ متداول دیگر این است که کودکانی که در این جهان رنج می‌کشند، پاداش آن را در بهشت دریافت می‌کنند. کمی در این مورد اندیشه کنید. کدام‌یک بهتر است؟ اینکه کودکی در این جهان رنج بکشد و سپس به بهشت برود. البته این بهتر از آن است که رنج بکشد و به بهشت هم نرود(!) یا اینکه آن کودک بدون تحمل هیچ‌گونه درد و رنجی، مستقیم به بهشت برود؟ خدا می‌توانست برای آن کودک چنین کاری انجام بدهد. اگر فرزند من بود، من چنین چیزی می‌خواستم. تصور می‌کنم نظر شما هم همین باشد. پس چرا به‌جای تحمل آن‌همه درد و رنج و سپس رفتن به بهشت، خدا گزینه دوم را انتخاب نمی‌کند؟ به‌سختی می‌توان دلیلی برای آن پیدا کرد. احتمالاً مشهورترین پاسخ به مسئله شر این است که اراده آزاد به

قدری ارزشمند است که خدا آن را به ما می‌بخشد، اگرچه می‌داند ممکن است - حداقل گاهی اوقات - از آن سوءاستفاده کنیم و شری به وجود آوریم. بدون شک اعمال بشری دلیل بسیاری از شرهای موجود در جهان است. اکثر اوقات این مسئله در مقایسه با والدین توجیه می‌شود. شما نمی‌خواهید یک کودک همانند یک ربات رفتار کند، می‌خواهید؟ من این‌طور نمی‌خواهم... اگرچه گاهی اوقات آرزو می‌کنم فرزندانم حرف‌شنوی بیشتری داشته باشند(!) به هر حال، فعلاً می‌پذیرم که اراده آزاد بسیار ارزشمند است. البته در این صورت هم شرهای ناموجه بسیاری باقی می‌مانند، چراکه آن‌ها شرهای طبیعی هستند، به این معنا که ناشی از اعمال بشری نیستند و طی فرایندهای طبیعی به وجود می‌آیند، که این شامل بیماری‌ها، زلزله‌ها، صاعقه‌ها و غیره می‌شود که باعث عذاب، درد و مرگ نیز می‌شوند؛ این‌ها با وجود اراده آزاد توجیه نمی‌شوند، چون رخ‌دادنشان ارتباطی با اراده آزاد ندارد. به همین دلیل در مثال‌های خود آنها را «شر طبیعی» می‌نامم و این نشان می‌دهد که اراده آزاد بهانه خوبی برای خدا نیست که انسان‌ها را تا این حد دچار درد و رنج منتهی به مرگ کند. پاسخ بعدی به خیرِ جبرانگرِ دیگری اشاره دارد؛ اینکه شر موجب شکل‌گیری شخصیت می‌شود. کودک رنج می‌کشد و می‌میرد، اما والدین شجاع‌تر، مهربان‌تر و پیروان بهتری می‌شوند. در این مورد فکر کنید... خدا قادر مطلق است. خدا می‌تواند به روش‌های دیگری این افراد را مهربان و دلسوز کند. برای مثال، با دیدن فیلم یا اینکه شر را در رویا تجربه کنند و به طرق دیگری این مسائل را بیاموزند و نیازی نباشد تا واقعاً آن را تجربه کنند. همچنین این غیرمنصفانه است؛ اینکه کودکی رنج بکشد تا فرد دیگری چیزی بیاموزد. بدون شک ما چنین والدینی را تحسین نمی‌کنیم که اجازه می‌دهند فرزندشان به‌طور وحشتناکی بمیرد تا به کودکی دیگر از اقوام خود چیزی بیاموزند، چون برای آن

کودک رنج‌کشیده منصفانه نیست - به این معنا که این کار از جانب خدا هم منصفانه نیست. مسئله‌ای دیگر که بیل کریگ هم گاهی از آن استفاده می‌کند این است که خدا شر را به کار می‌گیرد تا بیشترین افراد ممکن او را بشناسند و ستایش کنند. این غایت خودپرستی است. اگر خدا اجازه می‌دهد کودکان رنج بکشند تا دیگران او را ستایش کنند، پس این عمل برای آن کودکان به شدت غیر منصفانه به نظر می‌رسد. اگر پدری به ما بگوید که رنج فرزندانش برایش اهمیتی ندارد و او اجازه می‌دهد آن‌ها رنج بکشند تا برای کمک پیش او بیایند، ما این طور فکر می‌کنیم که او به شدت خودشیفته است. خدا می‌تواند از راه‌های دیگری افراد را به سمت خود هدایت کند که شامل شر بسیار کمتری هستند. پاسخ متداول دیگر این است که ما توانایی ادراک دلایل خدا را نداریم. برای دیدن اشکال این پاسخ همسایه خود را در نظر بگیرید. تصور کنید که همسایه شما به کودکان خود گرسنگی می‌دهد. با اینکه غذاهای بسیاری دارد و می‌تواند به آن‌ها بدهد، چنین کاری نمی‌کند. پس ما فکر می‌کنیم که او انسان بدی است. اما شخصی این طور می‌گوید که شاید به دلیل خاصی این کار را نمی‌کند... شاید می‌خواهد از آن غذا استفاده بهتری بکند. اما ما این طور فکر نمی‌کنیم که استفاده از آن غذا برای اهدافی بهتر دلیل مناسبی باشد و تصور می‌کنیم شواهد کافی داریم تا همسایه خود را انسان بدی بدانیم، چون دلیلی برای کار او نمی‌بینیم و عمل او را با معیارهای خود می‌سنجیم. می‌دانم که زمان زیادی ندارم، تنها می‌خواهم به آخرین و مهم‌ترین پاسخ اشاره کنم. گاهی شخص خدا باور می‌گوید شر موجود دلایلی برای باور نداشتن به خدای سنتی مطرح می‌کند، اما این شواهد در سایه دیگر استدلال‌های تأییدکننده وجود خدا ناپدید می‌شوند. مسئله این است که من تصور نمی‌کنم هیچ‌کدام از این استدلال‌ها کارایی داشته باشند و حتی اگر این طور باشد - چون این ادعایی

بحث برانگیز است - به سختی می‌توان درک کرد که چطور چنین استدلال‌هایی برای یک خالق می‌تواند نشان بدهد آن خالق قادر مطلق و خیرخواه مطلق است. شاید بسیار توانا و مهربان باشد، اما نه قادر مطلق است و نه خیرخواه مطلق. پس این استدلال‌ها به نفع گونه‌ای از خالق، نمی‌توانند استدلال من در مورد شر را تضعیف کنند. در نتیجه، از نظر من خدا باوران انتخابی دارند؛ می‌توانند بگویند که خدا قادر مطلق یا خیرخواه مطلق نیست. آن‌ها نمی‌توانند با شواهد موجود از شر در این جهان روبه‌رو شوند و همچنان به خدای سنتی مسیحیت باور داشته باشند که هم قادر مطلق است و هم خیرخواه مطلق و این تنها خدایی است که امروز بررسی می‌کنیم. بنابراین استدلال من نشان می‌دهد که چنین خدایی وجود ندارد. سپاسگزارم.

ویلیام لین کریگ (بیل): بدون شک مسئله شر و رنج بزرگ‌ترین مانع در راه رسیدن به باور وجود خداست، ولی علی‌رغم تأثیر عاطفی غیرقابل انکار این مسئله، من پذیرفته‌ام که مسئله‌ای اکیداً عقلانی است. مسئله شر دلیلی برای تکذیب وجود خدا نیست. اجازه بدهید تا بیشتر توضیح بدهم. استدلال والتر در سه گام ساده خلاصه می‌شود:

یک: اگر خدا وجود داشته باشد، آنگاه شر ناموجه وجود ندارد.

منظور من از شر ناموجه شری اخلاقاً غیرقابل توجیه است، شری که خدا هیچ دلیل اخلاقی‌ای برای معجز دانستن آن ندارد. استدلال والتر این‌گونه نیست که وجود شر به‌خودی‌خود با وجود خدا ناسازگار است، بلکه استدلال او در مورد گونه‌ای خاص از شر به نام شر بی‌هدف و غیرضروری است. او وجود چنین شری را با وجود خدا ناسازگار می‌داند.

دو: شر ناموجه وجود دارد.

سه: بنابراین خدا وجود ندارد.

بحث برانگیزترین فرض موجود در این استدلال، گام دوم آن است. همه افراد می‌پذیرند که ظاهراً شر ناموجه وجود دارد. اکثر اوقات ما در ادراک چرایی آسیبی که به ما می‌رسد، ناتوان هستیم، اما نشانگر این نیست که این شرها واقعاً ناموجه هستند. این طور به نظر می‌رسد که خدا ناباوران تصور می‌کنند اگر خدا دلایل اخلاقی کافی داشته باشد تا به چنین شرهایی امکان وجود بدهد، این دلایل باید برای ما هم آشکار باشند، اما این فرضیه هیچ اساسی ندارد. در مقابل، با توجه به محدودیت‌های زمانی و مکانی و هوشمندی و بینش ما، نباید انتظار داشته باشیم که تمام دلایل خدا برای وجود هر شری را درک کنیم. برای مثال محدودیت ما از بُعد تاریخی را در نظر بگیرید. شرهایی که ممکن است از دید زمانی محدود ما ناموجه به نظر برسند، شاید از دید به‌غایت گسترده‌تر خدا کاملاً موجه به نظر برسند. بدین ترتیب به قتل رساندن مردی بی‌گناه یا مرگ یک کودک بر اثر سرطان خون می‌تواند تأثیری موج‌گونه در طول تاریخ داشته باشد. به این صورت که دلیل اخلاقاً کافی خدا برای مجاز دانستن چنین شری ممکن است تا قرن‌ها بعد آشکار نشود یا اینکه در کشوری دیگر مشخص بشود. به نظرم، وقتی مشیت الهی را در طول تاریخ بشریت بررسی می‌کنید، می‌توانید ببینید اندیشیدن در این مورد چقدر ناامیدکننده است که آیا شری خاص دلیلی اخلاقاً کافی دارد یا نه. پس اولین نکته‌ای که می‌خواهم مطرح کنم محدودیت‌های شناختی ما هستند که راهی برای ما باز نمی‌گذارند تا درستی فرضیه دوم را متوجه بشویم. نکته دوم این است که اگر آموزه‌های مشخصی از مسیحیت درست باشند، آنگاه احتمال

ناموجه بودن شرهای موجود را افزایش می‌دهند، با اینکه ناموجه نیستند. این شرایط را برای والتر سخت‌تر می‌کند تا از شر به ظاهر ناموجه به شر واقعاً ناموجه پی ببرد. خب... این آموزه‌ها چه هستند؟ اجازه بدهید سه مورد را مطرح کنم:

یک: هدف زندگی شادمانی انسان نیست، بلکه شناختن خداست.

یکی از دلایلی که شر موجود در جهان تا این حد بی‌هدف به نظر می‌رسد این است که ما طبیعتاً این‌طور فکر می‌کنیم که اگر خدا وجود داشته باشد، آنگاه هدف زندگی انسان شادمانی در این جهان است و وظیفه خدا هم فراهم آوردن محیطی دلنشین برای انسان‌ها که حیوان خانگی اویند است. اما این از دیدگاه مسیحیت نادرست است. ما حیوان خانگی خداوند نیستیم و هدف زندگی شادمانی نیست، بلکه شناختن خداست که در نهایت، رستگاری حقیقی و ابدی را به دنبال خواهد داشت. شرهای بسیاری در طول زندگی رخ می‌دهند که از منظر به بار آوردن شادمانی برای انسان، مطلقاً ناموجه هستند، اما ممکن است با توجه به معرفت الهی، آن‌طور که به نظر می‌آیند ناموجه نباشند. شاید این‌طور باشد که تنها در جهانی که دربردارنده شرهای طبیعی و اخلاقی است، بیشترین افراد ممکن به‌طور آزادانه به شناختن خدا و رستگاری‌اش روی بیاورند. پس والتر باید این نکته مهم را روشن کند که برای خدا امکان‌پذیر است تا جهانی را خلق کند که به اندازه همین جهان، دارای شناخت نسبت به خدا و رستگاری‌اش است، اما شر کمتری در آن جریان دارد، که این هم حدس و گمان محض است.

دو: بشریت در جایگاه طغیان علیه خدا و هدفش قرار دارد.

افراد به‌جای تسلیم شدن در برابر خدا و پرستش او، علیه خدا طغیان می‌کنند و راه

خود را ادامه می‌دهند. بنابراین خود را بیگانه با خدا می‌یابند. خود را در برابر او اخلاقاً گناهکار و در حال غرق شدن در تاریکی معنوی می‌بینند. وجود شرهای انسانی وحشتناک در این جهان گواهی بر تباهی انسان در وضعیت بیگانگی معنوی است. فرد مسیحی از وجود این شر انسانی وحشتناک در جهان شگفت‌زده نیست. در مقابل، انتظار چنین چیزی را دارد. انجیل می‌گوید که خدا به دلیل وجود شر به انسان لطف کرده است، او برای توقف آن مداخله نمی‌کند و اجازه می‌دهد انسان‌ها راه خود را رفته و دچار تباهی شوند. این فقط به منظور بهبود مسئولیت‌پذیری اخلاقی بشر در برابر خداست - همانند کاستی‌های ما، نیاز ما به بخشش اخلاقی و تزکیه اخلاقی.

سه: هدف خدا در نهایت، زندگی جاودان است.

از دیدگاه مسیحیت این زندگی همه‌چیز نیست. عیسی به تمام کسانی که به او همانند ناجی و سرور خود اعتماد می‌کنند، زندگی جاودان را وعده داد. در زندگی پس از مرگ، خدا به آن افرادی پاداش خواهد داد که رنج خود را به دوش کشیده و با شجاعت به وعده او درباره زندگی جاودان اطمینان کرده‌اند که سرشار از لذتی وصف‌ناپذیر است. پولس رسول که درد و رنج بسیاری در زندگی خود متحمل شد، چنین کلماتی نوشت:

از این جهت خسته‌خاطر نمی‌شویم، زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند. درحالی‌که ما نظر نمی‌کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

پولس رسول آن را همچون دو کفه ترازو تصور می‌کند که در یک سمت آن تمام درد و رنج زندگی و در سمت دیگر آن شکوهی قرار دارد که خدا در بهشت به فرزندانش می‌بخشد و بار این شکوه آن‌چنان سنگین است که درد و رنج این زندگی در برابر آن هیچ اهمیتی ندارد. علاوه بر این، هرچقدر بیشتر در ابدیت بمانیم، درد و رنج این زندگی بیشتر و بیشتر در برابر آن ناچیز می‌شود تا حدی که انگار تنها لحظه‌ای وجود داشته است و به همین دلیل است که پولس رسول آن‌ها را این‌گونه نامید: زحمتِ سبکِ ما که برای لحظه‌ای است.

آن‌ها مستغرق در این اندیشه بودند که خدا اقیانوسی از لذت و ابدیت الهی را در بهشت به فرزندان خود ارزانی می‌دارد. با توجه به چشم‌انداز زندگی جاودان، نباید در این زندگی انتظار داشته باشیم تا تمامی دلایل خدا برای وجود هر شری را بدانیم که ممکن است برخی از آن‌ها تنها از منظر ابدیت موجه باشند. پس با توجه به این سه آموزه، باید انتظار داشته باشیم که اکثر شرهای موجود در این جهان ناموجه به نظر برسند. برای آنکه نشان بدهیم آن‌ها واقعاً ناموجه هستند، والتر مجبور است خطا بودن این سه آموزه را اثبات کند که برای انجام چنین کاری حتی تلاش نکرده است. در آخر، نکته سومى که می‌خواهم بدان اشاره کنم این است که آیا شرهای موجود در جهان واقعاً ناموجه هستند؟ مهم‌ترین حقیقت این خواهد بود که آیا خدا وجود دارد؟ به عبارت دیگر، استدلال والتر نشان می‌دهد که اگر خدا وجود داشته باشد، آنگاه شر موجود در جهان ناموجه نیست. به این ترتیب می‌توانیم ورق را برگردانیم:

*یک: اگر خدا وجود داشته باشد، شر ناموجه وجود ندارد.

این فرضیه والتر است.

*دو: خدا وجود دارد.

این باور مسیحیت است که *سه را به دنبال دارد:

*سه: بنابراین، شر ناموجه وجود ندارد.

بدین ترتیب، اگر خدا وجود داشته باشد، آنگاه شر ظاهراً ناموجه و موجود در جهان در واقع ناموجه نیست. در نتیجه مسئله این خواهد بود که کدام یک درست است؛ دو (ادعای والتر) یا *دو (ادعای بیل)؟ اجازه بدهید تا سه دلیل خود را مطرح کنم که چرا فکر می‌کنم *دو درست است:

یک: خاستگاه این جهان وجود خدا را بسیار محتمل می‌کند.

آیا تا به حال از خودتان پرسیده‌اید که اصلاً چرا چیزی وجود دارد؟ این همه چیز از کجا آمده است؟ خب... به طور معمول خداناباوران گفته‌اند که جهان ابدی و بدون علت است، اما اکتشافات صورت گرفته هفتاد سال اخیر در علم نجوم و فیزیک نجومی چنین ادعایی را بعید دانسته‌اند. با توجه به مدل بیگ بنگ از جهان، تمام انرژی و ماده و البته فضای فیزیکی و زمان در نقطه‌ای به وجود آمده‌اند که در حدود پانزده میلیارد سال پیش است و پیش از آن جهانی وجود نداشت. به همین خاطر آنتونی کنی از دانشگاه آکسفورد این طور می‌گوید که برای خداناباوران بسیار ناخوشایند است: «فردی مدافع نظریه بیگ بنگ - البته اگر یک خداناباور باشد - باید باور کند که جهان از هیچ به وجود آمده است و توسط هیچ کس. هیچ خداباور مسیحی‌ای با چنین دشواری‌ای روبه‌رو نیست چون نظریه بیگ بنگ تنها تأییدکننده باورهایی است که او همیشه داشته است، مانند آنکه در آغاز خدا آسمان‌ها و زمین را خلق کرد.»

دو: تنظیم دقیق جهان برای حیات هوشمند امکان وجود خدا را بسیار محتمل می‌کند. در طول سی سال اخیر، دانشمندان کشف کرده‌اند که وجود حیات هوشمند - همانند حیات ما - به تعادلی پیچیده و ظریف در شرایط آغازین وابسته است که در مورد بیگ بنگ هم وجود داشته است. زمانی علم باور داشت که شرایط آغازین جهان هرچه باشد، در نهایت ممکن است حیات هوشمند تکامل یابد، ولی اکنون می‌دانیم که تعادل لازم برای حیات ما بر لبه تیغ حرکت می‌کند. وجود حیاتی هوشمند در گرو همکاری شرایط آغازینی است که باید به‌طور دقیقی تنظیم شده باشد، به‌طوری که دقت آن به معنای واقعی کلمه غیرقابل ادراک و غیرقابل محاسبه است. برای آنکه تنها یک مثال بزنیم، پائول دیویس (فیزیکدان) محاسبه کرده است که ذره‌ای تغییر در جاذبه یا نیروی هسته‌ای ضعیف، آن‌هم در اندازه 10^{-11} دیگر اجازه به وجود آمدن جهانی دارای حیات را نمی‌داد. حدود پنجاه عدد از چنین ثابت‌ها و کمیت‌هایی در بیگ بنگ وجود دارند که باید این‌گونه با دقت تنظیم شوند تا جهانی دارای حیات به وجود بیاید. هیچ دلیل فیزیکی‌ای وجود ندارد که چرا باید این ثابت‌ها و کمیت‌ها مقادیر کنونی خود را داشته باشند. فرد هویل، منجم دانشگاه کمبریج، می‌گوید: «عقل سلیم در تفسیر این حقایق می‌گوید یک نیروی عقلانی برتر، فیزیک را به بازی گرفته است.» یک بار دیگر بگویم، دیدگاهی که خدا باوران مسیحی همیشه به آن باور داشته‌اند - که طراح هوشمندی پشت این جهان وجود دارد - بسیار عقلانی‌تر به نظر می‌رسد نسبت به دیدگاه خدا ناباورانه‌ای که می‌گوید جهان از هیچ‌و‌پوچ و بدون هیچ علتی به وجود آمده است و کاملاً اتفاقی چنین نظم دقیقی دارد - آن‌هم دقتی غیرقابل ادراک - تا دارای حیات هوشمند باشد.

سه: ارزش‌های اخلاقی عینی امکان وجود خدا را بسیار محتمل می‌کنند.

اگر خدا وجود نداشته باشد، آنگاه ارزش‌های اخلاقی عینی وجود ندارند. منظورم از ارزش‌های عینی ارزش‌هایی است که وجود آن‌ها مستقل از باور افراد به آن‌هاست. اگر خدایی وجود نداشته باشد، آنگاه چنان‌که خدانا باوران و خدا باوران بسیاری هم‌داستان هستند، ارزش‌های اخلاقی تنها ذهنی هستند یا پیامدهای جانبی ناشی از تکامل زیستی - اجتماعی و مرتبط با فرهنگ‌اند یا تنها بیانگر سلیقه شخصی هستند. بدون خدایی متعال که آن‌ها را در مشیت خود داشته باشد، هیچ درست و نادرست مطلق وجود ندارد. اما مسئله این است که ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارند و ما در اعماق وجودمان به آن‌ها آگاه هستیم. هیچ دلیل دیگری وجود ندارد که بخواهیم واقعیت عینی چنین ارزش‌هایی را انکار کنیم - همانند واقعیت عینی جهان فیزیکی. همان‌طور که مایکل روس - فیلسوف علم - اذعان کرده است، مردی که می‌گوید تجاوز به کودکان مشکلی ندارد، دقیقاً همانند مردی که می‌گوید $2+2=5$ در اشتباه است. اما اگر ارزش‌های عینی نتوانند بدون خدا وجود داشته باشند و در عین حال چنین ارزش‌هایی وجود داشته باشند، آنگاه این امر از نظر منطقی و به‌طور غیرقابل انکاری وجود خدا را به دنبال دارد. در واقع، دلیل سوم استدلالی را برای ما فراهم می‌کند که از وجود شر به وجود خدا می‌رسد. البته شاید متناقض به نظر برسد، اما به این صورت است:

یک: اگر خدا وجود نداشته باشد، ارزش‌های اخلاقی عینی هم وجود ندارند.

دو: شر وجود دارد.

این فرضیه توسط خداناباوران مطرح می‌شود و بنابراین شماره سه را به دنبال دارد:

سه: در نتیجه، ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارند.

که طبق آن‌ها می‌توانیم شر را تشخیص بدهیم. بنابراین شماره چهار را نتیجه می‌گیریم:

چهار: در نتیجه، خدا وجود دارد.

اگرچه این‌طور به نظر می‌رسد که وجود شر در ظاهر وجود خدا را زیر سؤال می‌برد، اگر آن را از دیدگاه بنیادی بررسی کنیم، در واقع وجود خدا را اثبات می‌کند، چون بدون وجود خدا، چنین شری هم وجود نخواهد داشت. این سه استدلال تنها بخشی از شواهد موجود برای وجود خدا هستند، اما اگر خدا وجود داشته باشد آنگاه - همان‌طور که توضیح داده‌ام - دلایل مناسبی در دست داریم که فکر کنیم شرهای موجود در جهان واقعاً ناموجه نیستند. بنابراین استدلال والتر شکست می‌خورد. پس به‌طور خلاصه، سه دلیل می‌بینیم که ادعای والتر در مورد وجود شر ناموجه را بی‌ارزش می‌کنند:

یک: ما در جایگاهی نیستیم تا به‌طور موجه ادعا کنیم که اگر خدا دلایل اخلاقاً کافی برای مجاز دانستن شر داشته باشد، این دلایل باید برای ما هم آشکار باشند.

دو: آموزه‌های مشخصی از مسیحیت امکان وجود همزمان خدا و شر به‌ظاهر ناموجه را افزایش می‌دهند.

سه: دلایل مناسبی داریم که فکر کنیم خدا وجود دارد و این نشانگر آن است که شر در واقع ناموجه نیست.

تمام این موارد در پاسخ به فرضیه دوم والتر گفته شده است، اما فرضیه اول هم بدیهی نیست و مواردی برای رد آن وجود دارد. شاید این شرهای ناموجه باید به گونه‌ای در این جهان وجود داشته باشند و اگر این‌طور باشد، آنگاه استدلال والتر دوچندان مغالطه‌آمیز است. در نتیجه، اگر به مسئله شر همانند مسئله‌ای عقلانی نگاه کنیم، آنگاه استدلالی برای تکذیب وجود خدا نخواهد بود. بدون شک اینکه چطور با بُعد عاطفی مسئله شر مقابله کنیم همچنان یک مسئله باقی می‌ماند که شاید بتوانیم در زمان گفت‌وگو، بیشتر در مورد آن صحبت کنیم.

دیوید کلارک: در ادامه رویداد، گفت‌وگویی سه‌نفره بر همین جایگاه خواهیم داشت. در ابتدا والتر و سپس بیل، هرکدام فرصت دارند تا پاسخی برای نطق آغازین یکدیگر ارائه کنند و پس از آن به گفت و شنود و مباحثه می‌پردازیم. سپس، بعد از گذشت زمان مشخصی، سراغ پرسش‌های شما خواهیم رفت و از هرکدام از مهمانان خود می‌خواهیم به پرسش‌های مربوطه پاسخ بدهند. اکنون با والتر شروع می‌کنیم و به او پنج دقیقه فرصت می‌دهیم تا پاسخ خود را برای نطق آغازین بیل ارائه کند و سپس نوبت به بیل می‌رسد.

والتر سینوت آرمسترانگ: تعجب می‌کنم از اینکه می‌گوی من به استدلال‌هایی که مطرح کردی پاسخی ندادم، چون به نظرم نکاتی که مطرح کردم به تمام آن‌ها پاسخ داد، مانند اینکه اگر خدایی آفریننده هم وجود داشته باشد، اجباری در کار نیست که خدایی قادر مطلق و خیرخواه مطلق باشد. می‌توانیم در این خصوص گفت‌وگو کنیم، اما در ابتدا باید به نکته‌ای اشاره کنم. خداناباوران تجاوز به کودکان را کار درستی نمی‌دانند، نمی‌دانم افراد از کجا به این تفکر می‌رسند که اگر خداناباور باشی، آنگاه

دیگر هیچ اصول اخلاقی‌ای در کار نیست. می‌دانم این تفکر از کجا سرچشمه می‌گیرد - از داستایفسکی و نیچه - اما دلیلی ندارد که مجبور باشید از آن‌ها پیروی کنید. فکر می‌کنم دلیل بسیار خوبی برای خطا بودن این کار مطرح کردم: چون به آن‌ها آسیب می‌رساند و باعث به وجود آمدن شر در زندگی‌شان می‌شود و هیچ‌گونه خیر جبرانگری هم در کار نیست، که در این صورت به وجود آوردن شر کاری نادرست است. کودکان هم از این قاعده مستثنا نیستند. بنابراین، من این استدلال بی‌علیه خدا ناباوری بر اساس ارزش‌های اخلاقی عینی را درست نمی‌دانم، چون فکر می‌کنم ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارند و خدا ناباوران هم باید همانند خدا باوران آن‌ها را بپذیرند.

ویلیام لین کریگ (بیل): دو نکته هنگام شنیدن نطق آغازین تو به نظر رسید. هنگامی که گفتم تو به آن‌ها پاسخ ندادی، منظورم از «آن‌ها» همان سه آموزه مشخص مسیحیت بود. والتر... صادقانه می‌خواهم سؤالی بپرسم و این هیچ ارتباطی با جو حاکم بر مناظره و کسب امتیاز ندارد، اما به نظر تو در بسیاری از موارد راه‌حل‌های موجود برای مسئله شر را این‌طور رد می‌کنی که می‌گویی این راه‌حل برای آن‌گونه از شر کارایی ندارد و به همین ترتیب پیش می‌روی. اما از نظر من بسیار آشکار است که خدا باوران می‌توانند بگویند وقتی مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها را در اختیار داری، آن‌ها تمامی ابعاد مسئله را پوشش می‌دهند. برای نمونه، خدایی را در نظر بگیر که اجازه می‌دهد کودکی بمیرد، چراکه می‌داند مرگ آن کودک باعث خواهد شد نزدیکان او به معرفت الهی دست پیدا کنند یا در طول تاریخ تأثیر مثبتی خواهد گذاشت. تو می‌گویی رنج و مرگ برای آن کودک غیر منصفانه است، اما من این‌طور فکر می‌کنم که خدا باوران می‌توانند در این مورد بگویند معرفت الهی برای افرادی که به آن دست

پیدا می‌کنند خیر است و آن نکاتی هم که در مورد پاداش جاودان مطرح کردم، برای پاسخ به رنج کودکان به کار می‌رود و در نتیجه، راه‌حل متفاوتی برای آن‌گونه از درد و رنج وجود دارد.

والتر سینوت آرمسترانگ: این دقیقاً همان موردی است که پاسخ‌ش را دادم. در مورد رنج کودکان، زندگی جاودان پاداش شایسته‌ای نیست و چیزی را جبران نمی‌کند، چراکه آن کودک می‌توانست بدون تحمل چنین رنجی مستقیماً به بهشت برود. اگر نیاز داریم با دیدن و تجربه کردن رنج موجود در این جهان، خدا را بشناسیم و آسیب‌پذیری خود را درک کنیم، فکر می‌کنم به اندازه کافی دچار رنج هستیم و نیازی نیست یک کودک با چنین بیماری وحشتناکی از بین برود تا متقاعد شویم درد و رنج وجود دارد و در برابر آن آسیب‌پذیریم.

ویلیام لین کریگ (بیل): اما تو به آن آگاهی نداری...

والتر سینوت آرمسترانگ: می‌دانم که در این جهان درد و رنج وجود دارد.

ویلیام لین کریگ (بیل): تو نمی‌دانی که آن شر برای آن اقوام یا دوست - یا حتی فردی که هزار و پانصد سال دیگر وجود خواهد داشت - در راه شناخت خدا غیرضروری است. اما من تصور می‌کنم نکته را به درستی متوجه نشدی. من گفتم ممکن است دلیل اخلاقاً کافی و موجهی برای مرگ کودکان وجود داشته باشد، اینکه باعث شود فردی به سوی شناخت خدا گام بردارد، و تو گفتی آن کودک می‌توانست بدون تحمل هیچ‌گونه رنجی مستقیماً به بهشت برود. صحیح! اما این راه‌حلی نیست که من برای رنج کودکان ارائه می‌کنم. راه‌حل دیگری برای آن وجود دارد، آن هم پاداش جاودان

است. تلاش تو این است که نشان بدهی هیچ راه‌حلی تمام ابعاد مسئله را پوشش نمی‌دهد، اما از نظر من خدا باوران می‌توانند مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها را در دست داشته باشند که در مجموع تمام ابعاد مسئله را پوشش می‌دهند.

والتر سینوت آرمسترانگ: اما منظور من این بود که نه تنها هیچ کدام از این راه‌حل‌ها، بلکه حتی مجموعه‌ای از آن‌ها در چنین موردی کارایی ندارند، چراکه فکر نمی‌کنم مرگ وحشتناک یک کودک آن‌هم به دلیل اینکه پنجاه سال بعد فردی در راه شناخت خدا گام بردارد، ذره‌ای منصفانه باشد. خدا برای اینکه ما را در راه شناخت خود قرار بدهد، راه‌های دیگری دارد و مجبور نیست کودکان را دچار رنج و عذابی سخت کند تا دیگران به وجودش آگاهی پیدا کنند. تو فکر می‌کنی اثبات‌های مناسبی برای وجود خدا در اختیار داری، پس چرا از طریق چنین اثبات‌هایی به وجود خدا آگاهی پیدا نمی‌کنیم تا نیازی به رنج کشیدن کودکان نباشد؟

ویلیام لین کریگ (بیل): خب... برای برخی افراد این‌گونه است و چنین اثبات‌هایی برایشان کفایت می‌کند، البته به نظرم تعدادشان به نسبت خیلی کمتر است. این‌طور فکر می‌کنم که این حقیقتی جامعه‌شناسانه است که افراد بسیار زیادی تنها از طریق تجربه کردن رنج و عذابی سخت ایمان می‌آورند...

والتر سینوت آرمسترانگ: اما این نشان نمی‌دهد که تنها راه ممکن برای ایمان آوردن آن افراد همین باشد. چون به این طریق ایمان آورده‌اند، نمی‌توان گفت خدا چاره دیگری نداشت که کاری کند آن‌ها در این راه رنج و عذاب کمتری متحمل بشوند.

ویلیام لین کریگ (بیل): بار اثبات آن روی دوش توست. صحیح؟

والتر سینوت آرمسترانگ: نمی‌دانم بار اثبات آن روی دوش چه کسی است. تصور می‌کنم همیشه می‌توانی بگویی ممکن است رنجی پنجاه سال دیگر منجر به دستیابی یک شخص به معرفت الهی شود یا تأثیری موجگونه در طول تاریخ داشته باشد، اما من دلیلی برای باور کردن آن نمی‌بینم. همیشه می‌توان با گفتن «شاید...» یا «ممکن است که...» از یک آموزه دفاع کرد، اما در این مورد، دلیلی نمی‌بینم تا تصور کنم رنج کشیدن یک کودک در زمان حال، پنجاه سال دیگر منجر به دستیابی یک شخص به معرفت الهی شود.

دیوید کلارک: این تبادل اندیشه بسیار عالی بود. از شما سپاسگزارم. برویم سراغ تمرکز روی ایده‌آشکار بودن دلایل وجود رنج که به نظر می‌رسد در این گفت‌وگو محل بحث باشد. آیا گفتن این کافی است که «من هدف این رنج را درک نمی‌کنم؟» آیا این عبارت از طرف خداباوران پذیرفتنی است که «پاسخ‌های محتمل برای این رنج چنین و چنان است؟» آیا خداباوران و خداناباوران نیاز دارند هدف قطعی یک رنج مشخص را نشان بدهند؟ مسئله این است که بار اثبات روی دوش کدام طرف است.

والتر سینوت آرمسترانگ: تصور می‌کنم مشخص کردن تکلیف مسئله بار اثبات کار دشواری باشد و اکنون نمی‌توانم آن را توضیح بدهم. همیشه همسایه خود را در نظر بگیرید... به نظرم هرگاه قصد داریم در مورد معیارهای خوب بودن و قضاوت در مورد افراد تفکر کنیم، باید در مورد همسایه خود فکر کنیم. اگر همسایه شما فرزندی دارد که به شدت رنج می‌کشد و او توانایی نجات دادن آن کودک را داشته باشد، اما چنین کاری نکند و شما مجبور باشید در مورد خوب بودن یا نبودن آن همسایه تصمیم بگیرید، البته شاید این طور باشد که این رنج در طول تاریخ تأثیر مثبتی بگذارد، اما اگر

دلیلی وجود نداشته باشد که شما چنین ادعایی را باور کنید، آنگاه مجبورید با توجه به شواهد موجود، تصمیم خود را بگیرید و طبق شواهد موجود، آن همسایه شخص خوبی نیست. از نظر من، در مورد خدا هم همین طور است. ما همیشه باید با توجه به شواهد موجود تصمیم بگیریم. نمی‌توانیم همواره با «شاید...» یا «ممکن است که...» به پیش برویم. در غیر این صورت، باید هر چیزی را باور کنیم.

دیوید کلارک: آیا دلیلی برای باور کردن داریم؟

ویلیام لین کریگ (بیل): خب... به نظرم این توضیح شگفت‌انگیز در واقع دیدگاه من را تأیید می‌کند. هنگامی که در مورد چنین همسایه سهل‌انگاری قضاوت می‌کنیم، باید بدانیم که آن فرد نه از علم مطلق برخوردار است و نه دانای کل است که او را به خاطر کوتاهی در پیشگیری از آن شر مقصر بدانیم. اما وقتی با خدایی سروکار داری که قدرتی مطلق در سراسر تاریخ بشریت است و از آغاز کار به پایانش آگاه است، در این صورت هیچ راهی نداری تا بدانی آن موجود الهی مطلقاً اخلاقی برای چنین شری ندارد، چراکه با وجود دوره زندگی، بینش و هوشمندی محدودی که در اختیار داری، از توانایی تو خارج است. اجازه بده تا مثالی را مطرح کنم. فرض کن خدا طبق مشیت خود می‌خواست سبب شود که کنگره آمریکا پیش از ورود آن کشور به جنگ جهانی دوم، سیاست «وام و اجاره» را تصویب کند. تصور کنید چه تعداد رویداد پیچیده باید طرح‌ریزی شود تا شرایط لازم مهیا شود و آن نمایندگان آزادانه انتخاب شوند و درون بدنه هیئت قانونگذار قرار بگیرند و آن سیاست را تصویب کنند. ممکن است حتی ذره‌ای تغییر در یک واقعه تاریخی موجب به پا شدن چنان شری شود که حتی ادراکش برای ما دشوار است. پس وقتی با خدایی آینده‌نگر سروکار داری،

شباهتی به یک همسایه سهل‌انگار ندارد.

والتر سینوت آرمسترانگ: خب... من این طور فکر می‌کنم که آن همسایه سهل‌انگار، در مقایسه با من، نسبت به خانواده خود و شرایط حاکم بر آن آگاهتر است. پس اگر فکر کنم شاید دلیلی دارد که اجازه می‌دهد فرزندانش رنج بکشند یا آن‌ها را به خاطر مرتب نکردن اتاقشان با کتک زدن تنبیه می‌کند یا هر چیز دیگری، آنگاه سراغ آن همسایه می‌روم و دلیلش را از خود او می‌پرسم. خب... به غیر از گمانه‌زنی‌هایی در مورد پاسخ‌های احتمالی، پاسخ دیگری به من داده نشده که چرا این کودک باید دچار رنج و عذاب شود. پس سؤال من از خدا این است که اگر چنین دلیلی دارد، چرا به من نمی‌گوید؟

ویلیام لین کریگ (بیل): آیا واقعاً تصور می‌کنی چنین درخواستی معقول باشد که برای هر مورد ناخوشایندی که در زندگی مان رخ می‌دهد، باید گونه‌ای ارتباط مستقیم با خدا داشته باشیم تا او پاسخگوی ما باشد؟ چنین امکانی جهان را به گونه‌ای خانه ارواح تبدیل می‌کند. فکر می‌کنم کاری که خدا انجام داده این است که شواهد کافی برای وجود و عشق خود در اختیار ما قرار داده و می‌گوید «هنگام عبور از درد و رنج زندگی به من اطمینان داشته باش»، اما چرایی وقوع یکایک موارد ناخوشایند زندگی خود را درک نخواهی کرد. تلاش برای آن تنها شکنجه کردن خود است و ثمره دیگری ندارد.

والتر سینوت آرمسترانگ: خب... من خودم را شکنجه نمی‌کنم... اما... اگر خدا قادر مطلق، عالم مطلق و خیرخواه مطلق باشد، آنگاه جهالت من شری خواهد بود که او باید تلاش کند آن را به حداقل برساند و می‌خواهم که چنین اتفاقی بیفتد.

دیوید کلارک: اکنون برویم سراغ موضوع ارزش‌های اخلاقی. هردوی شما مسائلی را مطرح کردید. اگر وجود شر در جهان را بر اساس معیاری که در دست داریم از خیر تشخیص بدهیم... بیل... تو این‌طور فکر می‌کنی که خیر و شر نیازمند گونه‌ای قاعده اخلاقی هستند و این قاعده هم نیازمند وجود خداست، چرا؟

ویلیام لین کریگ (بیل): خب... به نظرم این برای خداناباوری یا طبیعت‌گرایی بسیار دشوار باشد که به هرگونه هنجار و باید و نباید در مسائل دست پیدا کند. از دیدگاه خداناباوری یا طبیعت‌گرایی، ما تنها حیوانات یا همان انسان‌های نخستین متمدنی هستیم و هنگامی که قلمرو حیوانات را بررسی می‌کنی، همیشه اعمالی بسیار شبیه به تجاوز رخ می‌دهند و حیوانات با خشونت به یکدیگر آسیب می‌زنند و این اعمال هم غیر اخلاقی نیستند. وقتی یک شیر یک گورخر را می‌کشد، این قتل محسوب نمی‌شود، زیرا آن‌ها موجوداتی اخلاقی نیستند. همین قضیه به‌طور مشابهی در مورد وقوع تجاوز در قلمرو حیوانات صحت دارد. بنابراین ادراک این مسئله برای من بسیار دشوار است که چطور این قواعد اخلاقی عجیب و غریب به‌طور ناگهانی بر انسان‌ها حاکم شدند؟ از دیدگاه خداناباوری چطور چنین اعمالی که در قلمرو حیوانات طبیعی هستند، ناگهان و آن‌هم در غیاب یک قانونگذار اخلاقی، برای ما ممنوع شدند؟

دیوید کلارک: پس تو (والتر) فکر می‌کنی «آسیب رساندن» معیاری لازم و کافی برای ارزش‌های اخلاقی است؟

والتر سینوت آرمسترانگ: نه به‌خودی‌خود... هنگامی که تکه‌سنگی از بالای صخره سقوط می‌کند و روی سر من می‌افتد، من آن را اخلاقاً مسئول نمی‌دانم. چرا؟ چون دارای اراده آزاد نیست. حیوانات هم این‌گونه هستند و به همین دلیل درباره آن‌ها

قضاوت اخلاقی نمی‌کنیم. اما به این معنا نیست که خدانا باوران نمی‌توانند بگویند قضاوت‌های اخلاقی هنگامی شکل می‌گیرند که موجوداتی دارای اراده آزاد با دلایل ناکافی به دیگر موجودات آسیب می‌رسانند.

ویلیام لین کریگ (بیل): اما در گفت‌وگویی که در دارتموث داشتیم، به من گفתי به اینکه انسان دارای اراده آزاد باشد باور نداری.

والتر سینوت آرمسترانگ: نه... من چنین چیزی نگفتم...

ویلیام لین کریگ (بیل): پس به‌عنوان یک طبیعت‌گرا - و فرض می‌کنم یک ماتریالیست - چطور می‌توانی باور داشته باشی آزادی اراده وجود داشته باشد بدون اینکه نفس غیرمادی وجود داشته باشد؟ آیا این طور نیست که هر عمل ما تنها ناشی از ساختار ژنتیکی ما و گذرا باشد؟ پس اگر تمام اعمال ما این‌گونه باشند، آنگاه این اراده آزاد از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

والتر سینوت آرمسترانگ: نمی‌دانم این مسئله چه ارتباطی با مناظره کنونی دارد... اما من در مورد اراده آزاد یک سازگارگرا هستم و فکر می‌کنم همه ما مجبوریم همان‌گونه که باید رفتار کنیم. با وجود این، تناقضی بین این مسئله و داشتن اراده آزاد وجود ندارد و با کمی تفکر متوجه می‌شویم که آن‌ها سازگار هستند. تمام این‌ها بستگی دارد به اینکه چطور مجبور شده باشید. اگر کسی من را هل بدهد و به همین دلیل به تو برخورد کنم و تو آسیب ببینی، من مسئولیتی در رابطه با آسیب دیدن تو ندارم، چون دیگری باعث این اتفاق شد و من دخالتی در آن نداشتم. اما اگر با میل و خواسته خود به سمت بدوم تا آسیبی به تو برسانم، در آن صورت از اراده آزاد خود استفاده کرده‌ام.

قبل از هر کس، خودم می‌پذیرم که نکات قابل توجه و ظریفی در این بین وجود دارد. اینکه تکلیف بیماران روانی و چیزهایی از این قبیل چه می‌شود؟ مسئله بسیار دشواری است... اما نمی‌دانم به چه دلیل فردی خداناباور نمی‌تواند همزمان به جبرگرایی و اراده آزاد باور داشته باشد - که البته این اراده آزاد باید با دقت بیشتری تعریف بشود.

دیوید کلارک: خب... برویم سراغ آخرین پرسش در این بخش، سپس نوبت به پرسش‌هایی می‌رسد که از طریق اینترنت یا حضار به دست ما رسیده است. هرکدام از شما فرصت دارید به پرسش‌های مربوط به خود پاسخ بدهید. پرسش آخر در این گفت‌وگوی بسیار مفید: شخصی را تصور کنید که در زندگی‌اش عمیقاً متحمل رنج و عذاب شده و در پایان عمر خود و در مواجهه با مرگ است. با توجه به جهانبینی خودت (والتر)، چه پند و اندرز مفیدی برای ارائه به چنین شخصی داری و چگونه او را دلداری می‌دهی؟ این سؤال من از هر دوی شماست. والتر... پاسخ تو چیست؟

والتر سینوت آرمسترانگ: به او چه چیزی بگویم تا احساس بهتری نسبت به واقعیت مرگ خود پیدا کند؟

دیوید کلارک: سؤال این است که در این موقعیت چه پند و اندرزی برای او داری؟

والتر سینوت آرمسترانگ: به او خواهم گفت که تصور می‌کنم در طول زندگی‌اش کارهای خوبی انجام داده است - اگر دوست من باشد، قطعاً همین‌طور است (!) - و اینکه باید شکرگزار تمام تجربه‌هایی باشد که داشته است - عشق ورزیدن به دیگران و کمک به آن‌ها - و همچنین تمام افرادی که به او عشق ورزیده و بر زندگی او تأثیر مثبتی گذاشته‌اند. این بیشترین چیزی است که می‌توانیم از زندگی خود انتظار داشته باشیم،

چراکه کمک به دیگران کار بسیار بزرگی است.

ویلیام لین کریگ (بیل): تلاش می‌کنم تا به او اطمینان بدهم خدا بدون هیچ قید و شرطی به او عشق می‌ورزد و در مسیر مرگ همراه اوست تا به جهانی دیگر برسد و اگر با اطمینان به عیسی مسیح، در واقع به موهبت الهی، دل بسپارد، زندگی سرشار از لذتی وصف‌ناپذیر انتظارش را می‌کشد. این تنها یک گذار از زندگی فیزیکی به زندگی جاودان نیست، بلکه گذاری از یک مکان تنگ و تاریک به عمارتی باشکوه و در سایه جاودانگی خدا خواهد بود. پس او می‌تواند با شجاعت با آن روبه‌رو شود و امیدوار باشد که در این مسیر تنها نخواهد بود.

دیوید کلارک: از هردوی شما سپاسگزارم. اکنون نوبت به پرسش‌های حضار و شنوندگان می‌رسد. به نوبت برای هر کدام از مهمانان خود پرسش‌هایی را مطرح می‌کنم و آن‌ها فرصت خواهند داشت تا پاسخ خود را ارائه کنند. بیل... اولین سؤال برای توست. این پرسش از طریق اینترنت به دست ما رسیده است و چنین مسئله‌ای را مطرح می‌کند:

خدا هنگام خشکسالی آفریقا، که هزاران نفر از گرسنگی جان باختند، کجا بود؟
چطور خدایی مهربان اجازه می‌دهد چنین فاجعه‌ای رخ بدهد؟

ویلیام لین کریگ (بیل): این یکی از مسائل جالب توجهی است که در آن شر اخلاقی انسانی با شر طبیعی به‌طور عجیبی درهم تنیده شده‌اند. این مورد و همچنین آن قحطی‌هایی که گریبان آتیوپی را گرفت و توجه همگان را به سمت خود جلب کرد، ناشی از شر طبیعی نیستند، بلکه ناشی از عملکرد رژیم‌های دیکتاتوری و خودکامه‌ای

هستند که در اتیوپی و سودان وجود دارند و جنگ هولناکی علیه آن مردم به راه انداخته‌اند و از مواد غذایی نیز به‌عنوان ابزار جنگی استفاده می‌کنند، طوری که با دریغ کردن آن از مردم باعث می‌شوند آن‌ها از گرسنگی تلف شوند. پس در این صورت، نباید خدا را سرزنش کنیم، چراکه این‌ها ناشی از اعمال شرورانه انسانی هستند. اگر جهانی وجود داشت که همه باید از آموزه‌های «موعظه سر کوه» اطاعت می‌کردند - هرچند در چنین جهانی بازهم شر طبیعی وجود داشت - به طرز فوق‌العاده‌ای با شر کمتری مواجه بودیم و در همان صورت هم افراد رنج‌دیده کمک دریافت می‌کردند. ادراک چنین تغییری در جهان واقعاً برای ما دشوار است. این حقیقت جامعه‌شناختی بسیار جالب‌توجهی است که دقیقاً در کشورهایی چون اتیوپی، در عین دست و پنجه نرم کردن مردم با فقر و جنگ و رنج و عذاب، میلیون‌ها نفر به مسیحیت انجیلی روی آورده‌اند و گسترش آن به سرعت پیش می‌رود، چراکه منجر به امیدواری مردم شده است. پس به نظر می‌رسد که خدا برای اجازه دادن به وقوع چنین شری، دلایلی اخلاقاً کافی دارد. این ادعا شر بودن این موارد را انکار نمی‌کند. این شرها غیرقابل توصیف هستند و ما باید به هر نحوی که می‌توانیم با آن‌ها مقابله کنیم و نباید خدا را مسئولشان بدانیم.

دیوید کلارک: والتر... این پرسش که از اینترنت به دست ما رسیده است، این طور می‌گوید:

اگر شر پیش از به وجود آمدن بشریت وجود داشته است، چه نمونه‌ای برای آن ارائه می‌کنی و توضیحت برایش چیست؟

من تصور می‌کنم همانند باور تو (والتر)، به این معنا باشد که شر در طول فرایند تکامل

به وجود آمده است.

والتر سینوت آرمسترانگ: این طور تصور می‌کنم که شر وجود داشته است، چراکه درد، معلولیت و مرگ نیز در میان حیوانات بوده است، اما همان طور که گفتم، شر اخلاقی محسوب نمی‌شده، چراکه حیوانات موجوداتی اخلاقی نیستند. فکر می‌کنم همین اندازه توضیح کافی باشد. می‌توانم نکته‌ای در مورد قحطی اتیوپی بگویم؟

دیوید کلارک: بله.

والتر سینوت آرمسترانگ: من هم در مورد وضعیت اتیوپی، به طور کلی شر اخلاقی را مقصر می‌دانم. آمارتیا سن، اولین فیلسوفی که بعد از مدت‌ها جایزه نوبل برد، نشان داده است که سرمنشأ قحطی و گرسنگی، نبود اطلاعات و ناپایداری سیاسی و مواردی از این قبیل است؛ اما این حقیقت که ناشی از اعمال و رفتار مردم است، مسئولیتی را از روی دوش خدا بر نمی‌دارد. اگر بینم افرادی فرزندانم را کتک می‌زنند، البته که آن‌ها مقصر هستند، اما اگر توانایی متوقف کردن آن‌ها را داشته باشم و هیچ کاری نکنم، در آن صورت من هم مقصر هستم. در نتیجه، این حقیقت که افراد با استفاده از اراده آزاد خود باعث وقوع چنین فاجعه‌ای می‌شوند، نشانگر آن نیست که خدا مسئولیتی ندارد، چراکه خدا می‌توانست بدون گرفتن اراده آزاد از آن مردم به چنین شری خاتمه بدهد. او می‌توانست طرح و نقشه آن‌ها با هدف به پا کردن شر را نقش بر آب کند و در این صورت آن‌ها همچنان اراده آزاد خود را در اختیار داشتند، اما نمی‌توانستند تا این حد باعث آسیب رساندن به دیگران شوند و این برای من روشن نیست که چرا خدا در مورد فجایعی همچون اتیوپی و دیگر موارد، چنین اقدامی نکرده است.

دیوید کلارک: بیل... می‌خواهی پاسخ کوتاهی ارائه کنی؟

ویلیام لین کریگ (بیل): خب... چنین دیدگاهی در واقع انتخاب‌های اخلاقی را در این جهان بی‌معنا می‌کند. اگر قرار باشد خدا تمام انتخاب‌های ما را بی‌اثر کند، همانند این خواهد بود که گلوله‌های تروریست‌ها را قبل از برخورد به هدف به پلاستیک تبدیل کند یا اینکه کسی در حالت مستی رانندگی کند و هیچ اتفاق ناگواری هم رخ ندهد. این وضعیت در نهایت منجر به بی‌مسئولیتی اخلاقی و رفتار غیرعقلانی خواهد شد، چراکه تصمیم‌های بد هیچ‌گونه عواقب زیانباری به دنبال نخواهند داشت. بنابراین تصور می‌کنم خدا، چه خوب و چه بد، اجازه می‌دهد اراده انسان عواقب خود را به دنبال داشته باشد. هرچند این وضعیت برای کسانی که به خدا اطمینان دارند و از این عواقب رنج می‌کشند، بدون پاداش نخواهد بود.

دیوید کلارک: بیل... پرسشی دیگر برای تو... یک نفر معنای «ناموجه» را پرسیده است... حتی من هم می‌توانم به این سؤال پاسخ بدهم (!)

ویلیام لین کریگ (بیل): من در نطق آغازین خود تعریف کوتاهی از آن مطرح کردم... به معنای شر اخلاقاً توجیه‌ناپذیر است که بدون هدف و غیرضروری است.

دیوید کلارک: ادامه این پرسش... چرا تنها برخی افراد توسط خدا درمان شده و سلامتی‌شان را به دست می‌آورند و برای دیگر افراد این‌طور نیست؟ خدا طبق چه معیاری افراد را انتخاب می‌کند تا به رنجشان خاتمه بدهد؟

ویلیام لین کریگ (بیل): این‌طور خواهم گفت که از دیدگاه مسیحیت، ارتباط مستقیمی با طرح و نقشه خدا در مشیت الهی و نقش آن در تاریخ بشریت دارد. آموزه

موجود در عهد جدید این است که هیچ چیز در این جهان از چشم خدا پنهان نیست. عیسی گفت که حتی تار مویی از سر شما روی زمین نمی‌افتد مگر آنکه خدا به آن آگاه باشد. بنابراین مشیت الهی حتی کوچک‌ترین مسائل را هم در بر می‌گیرد و خدا می‌داند که کدام دعا را اجابت کند و کدام را نادیده بگیرد و در تمام لحظات، اهداف خود برای تاریخ بشریت را در نظر دارد. شاید هزاران سال بعد اتفاق بیفتد و در واقع ما نمی‌دانیم دعاها و انتخابهای امروزی مان، ممکن است چه تأثیری بر آینده بشریت بگذارند.

دیوید کلارک: والتر... پرسش بعدی برای توست. از نظر من، الان در وضعیت بسیار منصفانه‌ای قرار داریم که این اخلاقاً خوب است.

والتر سینوت آرمسترانگ: موافقم.

دیوید کلارک: خوشحالم که این طور است. بر چه اساسی به شواهد موجود برای رستاخیز عیسی در روز یکشنبه (عید پاک) پاسخ می‌دهی؟ چون ممکن است این واقعه ارتباطی با مسئله شر داشته باشد. آیا این شواهد موجود را نادیده می‌گیری؟

والتر سینوت آرمسترانگ: خب... من فکر نمی‌کنم شواهد مناسبی برای رستاخیز مسیح وجود داشته باشد. برخی شواهد تاریخی موجود است و افرادی گزارش کرده‌اند که مقبره عیسی مسیح بعد از گذشت سه روز از خاکسپاری او، خالی دیده شده است. اما هر روان‌شناسی این طور می‌گوید که اگر شاهدی ده‌ها سال بعد از واقعه، شروع به یادآوری رخدادها کند، و در عین حال تحت فشار روانی محضی قرار داشته باشد که او را به مسیر مشخصی هدایت کند و نشانه‌هایی سر راه او قرار دهد، دقیقاً در چنین

شرایطی، شهادت شاهد عینی قابل‌اعتماد نیست. به همین دلیل است که هیچ‌گاه چنین شواهدی را در دادگاه قانونی نمی‌پذیریم. اما حتی اگر آن مقبره خالی بوده باشد، نشان نمی‌دهد که عیسی مسیح به‌سوی بهشت عروج کرده است. مانند این است که بگویم ظرفی از بستنی موردعلاقه خود را داخل فریزر گذاشته‌ام و لحظه‌شماری می‌کنم تا به خانه برگردم و آن را بخورم، اما وقتی آن لحظه فرامی‌رسد، می‌بینم بستنی سر جایش نیست و هیچ‌کدام از اعضای خانواده‌ام هم مسئولیت این اتفاق را به گردن نگیرند؛ من هم این‌طور نتیجه بگیرم که آن بستنی به بهشت عروج کرده است (!)

دیوید کلارک: خب... مقایسه جالبی بود (!) بیل... چرا خدا با گفتن دلایلش برای وجود شر به ما آرامش نمی‌دهد؟

ویلیام لین کریگ (بیل): خب... من پاسخ قطعی این سؤال را نمی‌دانم... اما می‌دانم که با این کار، جهان تبدیل به گونه‌ای خانه ارواح می‌شد. هرگاه حتی کوچک‌ترین رنج یا شری برایم رخ می‌داد، پیامی تله‌پاتیک از طرف خدا به من می‌رسید که علت وقوع آن شر و رنج را توضیح می‌داد. منظورم این است که چنین شرایطی بسیار عجیب و غریب خواهد بود و انگار در خانه ارواح سکونت داری. از نظر من، کاری که خدا انجام داد این بود که دلایل خوبی برای اعتماد کردن به خودش به ما ارائه کرد که آن‌هم از طریق تجربه کردن رنج است - بدون آنکه چرایی وجود آن را مستقیماً به ما بگوید. شاید آگاهی از آن دلایل، آرامشی به دنبال نداشته باشد. ممکن است آن دلایل بسیار پیچیده باشند یا شاید نتایج آن‌ها به دلخواه من نباشد و در کل جلوی وقوع آن را بگیرم. برای مثال، تصور کنید خدا به من بگوید: «من اجازه می‌دهم چنین واقعه‌ای در زندگی تو رخ بدهد، چراکه منجر به چنان نتیجه‌ای می‌شود.» و من هم

بگوییم: «من چنین نتیجه‌ای را نمی‌خواهم!» و در نهایت کل نقشه را نقش بر آب کنم. شاید دقیقاً به همین خاطر باشد که خدا نمی‌تواند طرح و نقشه‌هایش را با ما در میان بگذارد، بدون آنکه خدشه‌ای به مشیت الهی وارد شود. اکنون که فکر می‌کنم، از نظر من دلیل بسیار معقولی است. چون در آن صورت، جهان بسیار متفاوت خواهد بود. همان لحظه‌ای که او مشیت الهی را با ما در میان بگذارد، طرح و نقشه‌هایش تغییر خواهد کرد. بنابراین مطمئن نیستم خدا بتواند با وجود موجودات آزادی چون ما دست به چنین کاری بزند. تقریباً مانند این است که از رخدادهای آینده به کسی بگویی و بدانی آگاهی او طرح و نقشه‌ات را برهم می‌زند. وضعیت خودمتناقضی است.

دیوید کلارک: به نظر می‌رسد که در این لحظه به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای در این خصوص تفکر کردی.

ویلیام لین کریگ (بیل): دلیل این تفکر پرسش تو بود.

دیوید کلارک: به نظرم این نشانه‌ی یک پرسش خوب است. والتر... پرسش بعدی برای توست. اگر فرزندان در سانحه‌ای آسیب ببینند، آیا کسی یا چیزی وجود دارد که در آن لحظه از او کمک بخواهی؟

والتر سینوت آرمسترانگ: پزشک‌ها! از آن‌ها کمک می‌خواهم. همچنین از دوستانم تا در تحمل آن فشار روانی به من کمک کنند. اگر شرایط به‌گونه‌ای باشد که فرزندم هشیار باشد، با او صحبت می‌کنم. از نظر من، به‌جای آنکه به خدا وابسته باشیم، به یکدیگر وابسته هستیم و به‌جای خدا، این ما هستیم که باید به یکدیگر کمک کنیم، و اینکه باید بیش از پیش با یکدیگر صحبت کنیم تا عبور از چنین شرایط دشواری

برایمان آسان‌تر شود - به‌جای اینکه خودمان را تماماً به کسی دیگر (خدا) وابسته بدانیم.

دیوید کلارک: تا حدودی در مورد تفاوت شر ناشی از آزادی انسان و شر طبیعی گفت‌وگو کردیم. تو (بیل) اشاره کردی و فکر می‌کنم همه ما به آن آگاه هستیم که مسائلی چون قحطی ناشی از اعمال و رفتار انسانی است؛ اما در مورد شرهای صرفاً طبیعی چطور؟ چه پاسخی برای آن‌ها داری؟

ویلیام لین کریگ (بیل): فکر می‌کنم تمام نکاتی که برای شر اخلاقی مطرح کردم، در مورد شر طبیعی هم صادق باشند. ابتدا اینکه ما در جایگاهی نیستیم که در مورد ناموجه بودن یا نبودن شرهای طبیعی قضاوت کنیم و مثلاً بگوییم چون نمی‌توانیم تأثیرات آتی یک طوفان یا گردباد را پیش‌بینی کنیم، پس در طول تاریخ هیچ تأثیری نخواهند گذاشت. این مسئله شباهت جالبی به «تئوری بی‌نظمی» دارد. نظریه پردازان این تئوری نشان داده‌اند که سیستم‌های بسیار دقیق از کوچک‌ترین اختلال هم تأثیرپذیر هستند. به این صورت که حتی ارتعاش بال‌های یک پروانه در جنگلی در غرب آفریقا می‌تواند نیرویی تولید کند که منجر به ایجاد طوفانی در اقیانوس اطلس شود. با وجود این، هیچ‌کس آن پروانه کوچک را با چنین دیدگاهی بررسی نمی‌کند. اوضاع برای شرهای طبیعی هم همین‌طور است. نکته دومی هم که در مورد آموزه‌های مسیحیت مطرح کردم به همین شکل است: هدف زندگی شادمانی انسان نیست، بلکه شناختن خداست. در واقع شرهای طبیعی ما را به آن سمت هدایت می‌کنند و چنین شریایی دلایل مناسبی برای وجود خدا هستند. حتی اراده آزاد هم برای دفاع از وجود خدا در شر طبیعی کاربرد دارد. ممکن است این‌طور باشد که تنها در جهانی

در بردارنده شر، بیشترین تعداد ممکن از افراد آزادانه به خدا ایمان آورده و در مسیر شناخت او گام بردارند. پس شرهای طبیعی زمینه‌ای را فراهم می‌کنند تا عامل‌های آزاد کنش و واکنش داشته باشند. پس آزادی اراده با وجود شرهای طبیعی هم مطرح است.

والتر سینوت آرمسترانگ: می‌توانم نکته‌ای در مورد آن پروانه بگویم؟

دیوید کلارک: در مورد اثر پروانه‌ای... بله.

والتر سینوت آرمسترانگ: تصور می‌کنم درست باشد که ممکن است ارتعاش بال‌های یک پروانه منجر به وقوع طوفان در اقیانوس اطلس شود. همان‌طور که اگر من دستم را تکان بدهم، ممکن است چنین تأثیری داشته باشد. این همان چیزی است که این نظریه مطرح می‌کند. اما به این معنا نیست که من دلیلی دارم تا باور کنم این عمل منجر به وقوع طوفان در اقیانوس اطلس می‌شود، بلکه دلایل بسیاری وجود دارد که باور کنم این عمل منجر به ایجاد چنین تأثیری نمی‌شود. این تنها یک احتمال ناچیز است که ممکن است چنین علت و معلولی وجود داشته باشد، اما دلیلی برای باور کردن آن وجود ندارد. پس «تئوری بی‌نظمی»، از نظر من، پاسخی نامناسب و ناکافی است و شواهد موجود با آن در تضاد است، چون تنها ادعای این نظریه این است که ممکن است تمامی شواهد موجود نادرست باشند و مواردی چون ارتعاش بال‌های پروانه واقعاً چنین تأثیر عظیمی داشته باشد.

ویلیام لین کریگ (بیل): تصور نمی‌کنم پاسخ تو درست باشد و این‌ها تنها در حد احتمال باشند. این تئوری می‌گوید سیستم‌های بسیار دقیق از ذره‌ای اختلال هم تأثیرپذیر هستند. به همین دلیل هیچ‌کس نمی‌تواند با قاطعیت بگوید یک رخداد

هیچ پیامدی ندارد یا اینکه می‌توان آن را بدون در نظر گرفتن دیگر المان‌های موجود اطرافش و به‌خودی‌خود بررسی کرد. دوباره تأکید می‌کنم که در اینجا بار اثبات بر دوش خداناباوران است، چراکه ادعا می‌کنند چنین شری غیرقابل توجیه است و خدا دلایل اخلاقاً موجهی برای وجود آن ندارد. بنابراین بار اثبات آن بر دوش من نیست.

دیوید کلارک: پرسش آخر برای هر دوی شماست و به نوبت فرصت دارید به آن پاسخ دهید. سپس به سراغ نطق پایانی می‌رویم. والتر... پس از مرگ چه اتفاقی برای یک شخص می‌افتد؟ آیا روح وجود دارد؟ و اینکه چه اتفاقی برای آن می‌افتد؟

والتر سینوت آرمسترانگ: نه... فکر نمی‌کنم روحی در کار باشد. تصور نمی‌کنم که کارکردهای ذهنی یا چیزی به نام روح پس از مرگ به حیات خود ادامه بدهند و این‌طور فکر می‌کنم که باید زندگی کردن در کنار این حقیقت را یاد بگیریم، چراکه زندگی واقعاً این‌طور است.

دیوید کلارک: پس اگر بخواهی دلایل کافی برای شر در این جهان در نظر بگیری، طبق جهانبینی تو، این دلایل باید در همین زندگی آشکار شوند.

والتر سینوت آرمسترانگ: بله... دقیقاً... باید در این زندگی آشکار شوند تا کمکی برای افراد باشند. چون فکر نمی‌کنم دلیلی وجود داشته باشد که باور کنیم بعد از این زندگی چیزی وجود دارد.

دیوید کلارک: بیل... از نظر تو پس از مرگ چه اتفاقی برای روح یک شخص می‌افتد؟

ویلیام لین کریگ (بیل): خب... من این‌طور تصور می‌کنم که هستی ما دارای بُعد غیرمادی، همانند روح یا ذهن، است و تنها یک مغز قرار گرفته درون یک بدن نیستیم.

تصور می‌کنم که این مسئله به دلیل وجود اراده آزاد مشهود باشد. این حقیقت که ما دارای اراده آزاد هستیم در واقع نیازمند وجود روحی غیرمادی است، در غیر این صورت، تمام تصمیم‌های ما به اجبار تحت تأثیر ساختار ژنتیکی و محرک‌های بیرونی تأثیرگذار بر حواس پنجگانه ما خواهند بود. پس در غیاب نفس غیرمادی، نه آزادی اراده معنا دارد و نه اخلاقی بودن ما - نفسی که بتواند بدن را تحت فرمان خود داشته باشد و همچنین به محرک‌های بیرونی پاسخ دهد. پس فکر می‌کنم دلایل محکمی وجود دارد تا روح را باور کنیم. از دیدگاه مسیحیت، پس از مرگ بدن، روح همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد، چراکه یک موجودیت غیرمادی است. سرانجام، امید مسیحیت، وحدت روح و جسم هنگام رستاخیز برای زندگی جاودان است که در آن لحظه رستاخیز، خدا تمام دیدگان را از اشک پاک می‌کند، شر برای همیشه نابود می‌شود، درد و رنج جسمی از بین می‌رود و زندگی تازه‌ای در سایه خلقتی نو از خدا، شروع خواهد شد. پس این امید حقیقی مسیحیان است.

دیوید کلارک: خب... تا اینجای کار گفت‌وگوی بسیار خوبی داشتیم و پرسش‌های خوبی هم مطرح شد. می‌خواهیم به هرکدام از مهمانان فرصتی بدهیم تا نطق پایانی خود را ارائه کنند. والتر... ابتدا از تو می‌خواهیم با قرار گرفتن در جایگاه، نطق پایانی خود را شروع کنی. سپس بی‌درنگ نوبت به بیل می‌رسد.

والتر سینوت آرمسترانگ: اشاره کردم که این یکی از مسائلی است که اثبات قاطعی برای آن وجود ندارد و همان‌طور که متوجه شدید، حق با من است (!) استدلال من ساده است، اینکه اگر خدا قادر مطلق و خیرخواه مطلق باشد، آنگاه شر توجیه‌ناپذیری در جهان وجود نخواهد داشت، چراکه خدا چنین اجازه‌ای نمی‌دهد، اما چنین شری

در جهان وجود دارد - یا حداقل شریایی در جهان وجود دارند که من هیچ دلیلی برای وجود آن‌ها نمی‌بینم و تا این لحظه هم هیچ‌کس دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه نکرده است. اگرچه می‌توانیم در مورد احتمالات ممکن در این مسئله به حدس و گمان پردازیم، هیچ دلیلی وجود ندارد تا آن‌ها را باور کنیم. بیل چند پاسخ ارائه کرد و یکی از آن‌ها این بود که ما در جایگاهی قرار نداریم که بخواهیم از بودن یا نبودن دلیل، آگاهی داشته باشیم. موافقم که ما در جایگاهی نیستیم که بتوانیم نظر قاطعی در این زمینه داشته باشیم، اما تصور نمی‌کنم تنها با حرکت دست موجب به راه افتادن طوفان شده باشم؛ شاید هم شده باشم، اما هیچ دلیلی برای من و شما وجود ندارد که بخواهیم چنین چیزی را باور کنیم. بنابراین حتی با وجود احتمالات هم چیزی اثبات نمی‌شود. همچنین بیل به سه آموزه مسیحیت اشاره کرد که نشان می‌دهند وجود شر دلایلی دارد. در واقع من هم در نطق آغازین خود و در طول مناظره به آن‌ها اشاره کردم و امیدوارم به‌طور منسجمی در مورد آن‌ها صحبت کرده باشم. یکی از آن‌ها در مورد زندگی پس از مرگ بود. همچنان از نظر من، خدا می‌توانست فرزند دوستم را بدون آنکه متحمل درد و رنج منتهی به مرگ شود، مستقیماً به بهشت بفرستد - یا حداقل به جای ده روز تحمل درد و رنج شدید، بعد از ده دقیقه چنین کاری می‌کرد. من هیچ دلیلی برای آن کار نمی‌بینم. در آخر هم بیل دلایل اثبات وجود خدا را مطرح کرد که من نتوانستم یکایک آن‌ها را بررسی کنم، اما تصور می‌کنم نکته‌ای که در نطق آغازین خود گفتم همچنان برقرار است؛ اینکه حتی اگر شواهد و نشانه‌هایی برای وجود گونه‌ای خالق وجود داشته باشد، نشان نمی‌دهند که آن خالق قادر مطلق و خیرخواه مطلق است. از طریق این استدلال می‌توانید برهان شری را که او مطرح کرد بی‌پایه و اساس بدانید. پس به نظرم یکایک استدلال‌های او را رد کردم. باید بپذیریم که ممکن است دلایلی

وجود داشته باشند که اکنون نمی‌توانم آن‌ها را درک کنم، اما در حال حاضر تصور نمی‌کنم هیچ دلیلی برای باور کردن وجود آن‌ها داشته باشیم. در آخر، فکر می‌کنم مسئله شر مسئله‌ای حل‌نشده است، اما می‌خواهم تأکید کنم که چنین حقیقتی به معنای آن نیست که شما مجبورید تمامی باورهای خود نسبت به خدا را کنار بگذارید، بلکه به این معناست که باید این آموزه مشخص در مورد خدا را، که بر قادر مطلق و خیرخواه مطلق بودن او تأکید دارد، کنار بگذارید. همچنان می‌توانید به خداهای گوناگونی باور داشته باشید. می‌توانید یزدانشناسی متفاوتی به وجود آورید که با حقایق جهانی که در آن زندگی می‌کنیم مطابقت بیشتری داشته باشد. قصد ندارم دیگر باورها و باورهای مذهبی را تخریب کنم که ممکن است در زندگی شما کارایی داشته باشند. شاید بهتر باشد بگویم چطور یزدانشناسی مسیحی در چنین باتلاقی گرفتار شد. طبق ادراک من، عهد جدید ادعایی در مورد قادر مطلق یا خیرخواه مطلق بودن خدا ندارد. بعدها این آموزه تحت تأثیر یونان به میان آمد. هنگامی که آموزه‌های نخستین کلیسای مسیحیت و آموزه‌های یونانی را ترکیب می‌کنید، به آموزه‌ای دست پیدا می‌کنید که با حقایق جهان ما مطابقت ندارد. راه‌حل‌های گوناگونی برای رهایی از این باتلاق وجود دارد. یکی از آن‌ها این است که آموزه‌های یونانی را کنار بگذاریم و به آموزه‌های اصیل مسیحیت بازگردیم که در عهد جدید موجود است. از نظر من چنین کاری مسئله شر را حل می‌کند، اما آن خدایی را که علیه او استدلال می‌کردم نجات نمی‌دهد - یعنی خدای قادر مطلق و خیرخواه مطلق. پس تصور می‌کنم در دفاع از خدای سنتی تاکنون هیچ پاسخی به مسئله شر نداده است، بنابراین مجبورم این‌گونه نتیجه بگیرم که او وجود ندارد. سپاسگزارم.

ویلیام لین کریگ (بیل): در نطق پایانی می‌خواهم خلاصه‌ای از نکاتی را که امشب مطرح کردم، ارائه کنم. در ابتدا استدلال می‌کنم که ما واقعاً از ناموجه بودن شرهای موجود مطمئن نیستیم، چون ما در جایگاهی نیستیم تا قضاوت کنیم که آیا خدا دلایل اخلاقاً موجهی برای وجود چنین شرهایی دارد یا نه. مثالی را در نظر بگیرید که در مورد پذیرش سیاست «وام و اجاره» مطرح کردم - اینکه چه تعداد رویداد در طرح و نقشه چنین واقعه‌ای نقش دارند. وقتی مشیت الهی را در طول تاریخ بشریت بررسی می‌کنید، بسیار فراتر از توانایی‌های شناختی ماست که تشخیص دهیم آیا هر شر موجود دلیلی اخلاقاً کافی دارد یا نه. سپس سه آموزه مسیحیت را مطرح کردم که احتمال وجود همزمان خدا و شر ظاهراً موجه را افزایش می‌دهند. اینکه هدف زندگی شادمانی انسان نیست، بلکه شناختن خداست. تصور نمی‌کنم هیچ‌کس بتواند اثبات کند که خدا می‌تواند جهانی خلق کند که به اندازه همین جهان دارای معرفت الهی و شناخت نسبت به رستگاری الهی باشد، ولی شر کمتری در آن وجود داشته باشد. این تنها در حد حدس و گمان است. همچنین اشاره کردم که بیشتر شر موجود به دلیل طغیان بشر علیه خداست. اینکه زندگی جاودان در پیش است و به کسانی پاداش داده خواهد شد که با شجاعت و اطمینان به خدا ایمان داشته‌اند - پاداشی فراتر از آنکه تنها جبران درد و رنجی باشد که متحمل شده‌اند. در آخر، گفتم دلایل خوبی برای وجود خدا هست که نشان می‌دهد شر موجود ناموجه نیست: آفرینش جهان هستی، تنظیم دقیق جهان هستی و وجود ارزش‌های اخلاقی عینی. والتر گفت آن استدلال‌ها حتی در صورت درست بودن هم اثبات نمی‌کنند که خدا قادر مطلق و خیرخواه مطلق است، اما برهان اخلاقی اثبات می‌کند که او خیرخواه مطلق است و استدلال مرتبط با سرمنشأ جهان هستی نیز تا حد بسیاری قادر مطلق بودن خدا را تأیید می‌کند،

چراکه تنها یک قادر مطلق می‌تواند از هیچ‌ویوچ، چنین جهانی را به وجود آورد. ادراک انجیلی از خدا هم بر این دو مشخصه تأکید دارد. یکی از نام‌های خدا در انجیل «إل شَدای» است - به معنای قادر مطلق. پس فکر نمی‌کنم دلایل خوبی داشته باشیم تا این‌گونه تصور کنیم که شر موجود ناموجه بوده یا اینکه شواهد موجود برای اثبات خدا را بی‌ارزش می‌کند. می‌خواهم نطق خود را با خواندن نامه‌ای به پایان ببرم که سال گذشته از دوستی به نام «جان مدیچی» از لانگ بیچ کالیفرنیا به دستم رسیده است. به‌طور معمول نامه‌هایی از این دست دریافت می‌کنم که به‌صورت فلسفی به مسائل می‌پردازند و این نامه از جان هم در مورد تفکرات او دربارهٔ مسئلهٔ شر است. چهارمین نکتهٔ آن برایم تکان‌دهنده بود:

باید این احتمال را در نظر بگیریم که ما انسان‌های فانی با توجه به وضعیتمان، در مورد ادراک خود از شر اغراق می‌کنیم. اگر خدایی وجود نداشته باشد، آنگاه بسیاری از مسائل برای ما به‌غایت مهم خواهند شد. طبیعتاً مرگ انسان‌های درستکار در نظر ما فاجعه‌ای محض خواهد بود، چراکه آن‌ها کارهای نیک و ناتمام بسیاری در این جهان داشته‌اند. گذشته از تمام این‌ها، زندگی تنها همین خواهد بود. اما اگر از دید خدا به مسئله نگاه کنیم، اگر کمی جسور باشم، ممکن است خدا چنین چیزی بگوید: مرگ؟... در مورد آن اعتراضی داری؟... دختر بچهٔ تو پیش از تولد مرد... می‌دانی چه اتفاقی افتاد؟... او پیش من است... من او را رها نکردم. سرانجام تو هم خواهی مرد. می‌دانم که دردناک است و به‌خاطر عشقی که من، سرورتن، به شما دارم، اگر لازم باشد آسمان‌ها و زمین را جابه‌جا می‌کنم تا درد و رنج تو را درمان کنم و اگر در کنار من باشی، با فرزندت ملاقات خواهی کرد و در کنار یکدیگر خواهید ماند و پس از

میلیون‌ها سال، در چشمان یکدیگر نگاه می‌کنید و از فرط شادی سرهای خود را به یکدیگر تکیه داده و از سر شوق اشک می‌ریزید... ولی اکنون از دیدگاه من به مسائل نگاه کن...

سپس او از متن نامه‌اش، این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند:

دکتر کریگ، این تحلیل من است که چرا خدا به شر امکان وجود می‌دهد. با توجه به اینکه من یک پژوهشگر یزدان‌شناس یا یک کشیش نیستم... من تنها یک مسیحی با ذهنی منطقی هستم که فقط پاسخ‌های منطقی را می‌پذیرد. من را هر آنچه می‌خواهید، بنامید... بی‌عاطفه، بی‌احساس یا حتی آقای اسپاک! اما می‌خواهم در مورد آن دختر بچه صحبت کنم، چراکه متعلق به من و همسرم بود. ما او را در ماه نوامبر ۱۹۹۵، از دست دادیم. من با درد ناآشنا نیستم... همچنین با منطق ناآشنا نیستم... و می‌دانم که این بُعد خشن مسئله شر است. هنگامی که شر گریبان ما را می‌گیرد، به شدت گرفتار احساسات خود می‌شویم و انتظار پاسخ‌های احساسی داریم و فلاسفه هم از این قاعده مستثنا نیستند - تفاوتی ندارد کانت باشد، نیچه، کنت یا سارتر - هنگامی که دچار رنج می‌شوند، نمی‌خواهند پاسخی شبیه به $2+2=4$ بشنوند، می‌خواهند بدانند که چرا... وقتی آن فاجعه زندگی ما را دگرگون کرد، خدا آن قدر درد و رنج من را التیام بخشید تا بتوانم چنین نکاتی را درک کنم. بدون شک، همسرم درد و رنج بیشتری متحمل شد، اما او هم متوجه این نکات شد و به یاری خدا در این مسیر گام برداشت. شاید استدلال من در کتاب بعدی تو جایی نداشته باشد، اما ممکن است هنگام سختی به شما یا دوستی دیگر یاری برساند.

ارادتمند شما، جان مدیچی.

پینوشت: اکنون فرزند پسری داریم که در ماه ژانویه دوساله شد.

فکر می‌کنم کاملاً حق با جان است. مسئله شر به شدت عاطفی است و تصور می‌کنم خدا راه حل آن باشد. اگر خدا وجود نداشته باشد، آنگاه ما در جهانی گیر افتاده‌ایم که مملو از شر ناموجه و بدون هیچ‌گونه پاداشی است. اما اگر خدا وجود داشته باشد، خود او راه حل مسئله شر است، چراکه او ما را به زندگی جاودان و در کنار خود دعوت کرده است - سرشار از نیکی و صف ناپذیر.

دیوید کلارک: امیدوارم شما هم از این تبادل اندیشه لذت برده باشید - تماشای گفت‌وگوی دو ذهن برجسته و تفکر آن‌ها در مورد پرسش‌هایی که شما مطرح کردید. بدیهی است ما به دنبال حقیقت هستیم، چون می‌خواهیم زندگی آمیخته با حقیقت داشته باشیم. پس جست‌وجوی حقیقت بسیار مهم است. فکر می‌کنم رویداد بسیار خوبی را شاهد بودیم. یک بار دیگر از بیل، والتر و شما به خاطر همراهی تان سپاسگزاری می‌کنم.

لینک مناظره:

<https://www.youtube.com/watch?v=n8A3Sdw2Eig>

رنج و وجود خداوند

مناظره میان بارت ارمن و کایل بات^۱

کایل بات: عصر به خیر... از همگی تان به خاطر آمدن به اینجا سپاسگزارم - همچنین از کسانی که از طریق اینترنت ما را تماشا می کنند. می خواهم از مرکز دانشجو یان مسیحی دانشگاه آلاباما شمالی تشکر کنم. از دکتر ارمن نیز به خاطر شرکت در این رویداد سپاسگزارم و مهم تر از همه، از خدای مهربان و قادر مطلق سپاسگزارم که امشب از وجودش دفاع خواهم کرد. امشب، در مورد «مسئله رنج» گفت و گو

۱. این مناظره در دانشگاه نورث آلاباما در تاریخ ۱۴ آوریل سال ۲۰۱۴ برگزار شده است.

می‌کنیم. طبق گفته دکتر ارمن، این اندیشه‌ای است که باعث شد او ایمانش را به خدای انجیل از دست بدهد. او می‌گوید با نگاه به جهان اطراف و دیدن رنج و عذاب خود و دیگران به این نتیجه رسیده که در واقع خدای مسیحیت وجود ندارد، و به همین دلیل امشب اثبات می‌کند که درد و رنج موجود در جهان نشان‌دهنده عدم وجود خدای مسیحیت است. من به سادگی نشان می‌دهم که این طور نیست. نشان می‌دهم که درد و رنج موجود در جهان در واقع نشانگر عدم وجود خدای مسیحیت نیست. تاکنون رویکردهای گوناگونی درباره مسئله رنج وجود داشته است. رویکرد برخی افراد به نتایج ضعیف و نادرستی منتهی می‌شود. در واقع آن‌ها گفته‌اند رنج چیزی است که در ذهن رخ می‌دهد و واقعیت ندارد و خیالی است و اگر بتوانی ذهنت را به درستی کنترل کنی، دیگر درد و رنجی احساس نمی‌کنی. فکر می‌کنم هم من و هم شما بتوانیم این را درک کنیم. هنگامی که خودمان دچار رنج می‌شویم و مصائب دیگران را نیز می‌بینیم، متوجه می‌شویم که فقط در ذهن ما موجودیت ندارد و نمی‌توانیم با این روش آن را کنار بگذاریم. افراد دیگری هم دیدگاه‌هایی تا این حد نادرست دارند. در سال ۲۰۰۹، با فردی به نام «دن بارکر» مناظره کردم. او می‌گفت اگر به بیمارستان کودکان بروی و درد و رنجی را که کودکان متحمل می‌شوند ببینی، آنگاه متوجه می‌شوی که خدا وجود ندارد. اما این طور نبود... من این چالش را پذیرفتم و به بیمارستان کودکان رفتم که در کلمبیا (کارولینای جنوبی) بود. اولین شخصی که دیدم یک داوطلب بود. چرایی حضورش در آنجا را پرسیدم. گفت احساس می‌کند نیاز دارد تا آنجایی که ممکن است به دیگران کمک کند. دلیلش را پرسیدم. او خم شد، جای گلوله‌ای را که پشت سرش بود به من نشان داد و گفت چند ماه پیش درحالی که در خانه‌اش نشسته بود یک گلوله از دیوار خانه عبور و به سرش برخورد کرد. او گفت که باید می‌مرد... اما زنده

ماندن خود را به مشیت الهی نسبت می‌داد و به همین دلیل خود را ملزم می‌دانست تا جایی که ممکن است به دیگران کمک کند. من گفتم: «از نظر تو داوطلبان دیگری که در اینجا حضور دارند، به خدا باور دارند؟...» و او گفت: «اکثر آن‌ها این‌گونه هستند.» همان‌طور که می‌بینید، واقعاً این‌طور نیست که اگر به یک بیمارستان کودکان بروید، با این آگاهی از آنجا برگردید که خدای مسیحیت وجود ندارد. پس امشب با چه چیزی سروکار داریم؟ از دیدگاه تاریخی، با مسئله رنج این‌گونه برخورد شده است که اگر خدایی مطلقاً مهربان وجود دارد که قادر مطلق است، پس چرا دچار درد و رنج هستیم؟ متوجه هستیم؟ ایده این است که اگر خدا مطلقاً مهربان باشد، نمی‌خواهد که ما رنج و عذاب بکشیم و اگر قادر مطلق باشد، پس می‌تواند این درد و رنج را متوقف کند. با این حال، مسئله رنج همچنان وجود دارد. در بسیاری از موارد، این به‌عنوان یک اثبات منطقی برای عدم وجود خدای انجیل مطرح شده است. در حقیقت، شخصی خداناباور به نام جی. ال. مکی چندین سال پیش گفت این استدلال به قدری محکم است که از نظر منطقی وجود خدا را رد می‌کند. او گفت: «همان‌طور که عبارتی مانند $A > B > C \rightarrow A > C$ صادق است، می‌توانید این سه ایده را به این صورت در نظر بگیرید؛ از آنجایی که خدایی مطلقاً مهربان وجود دارد که قادر مطلق است و از طرفی مسئله رنج وجود دارد، از نظر منطقی می‌توان وجود خدا را رد کرد.»

اتفاقاً این استدلال یک ضعف اساسی داشت. در واقع او چند سال بعد گفته خود را انکار کرد. اجازه بدهید تا گفته‌هایش را برای شما بخوانم. او دقیقاً این‌طور گفت: «می‌توانیم بپذیریم که مسئله شر در نهایت نشان‌دهنده آن نیست که آموزه‌های اصلی خداابوری از نظر منطقی با یکدیگر ناسازگار هستند.»

دکتر ارمن می‌داند که این‌طور است. هنگامی که من و دکتر ارمن در مورد این قضیه مکاتبه می‌کردیم، از او پرسیدم: «آیا تأیید می‌کنی درد ورنج موجود در این جهان اثبات می‌کند که خدای مسیحیت وجود ندارد؟» و او گفت: «نه، این‌طور نیست. درد ورنج موجود در این جهان اثباتی برای وجود نداشتن خدای مسیحیت نیست.» این ضربه‌ای بر خداناباوری بود، چون استدلال‌هایی وجود دارند که اگر از لحاظ منطقی معتبر و درست باشند، آنگاه وجود خدای مسیحیت را اثبات می‌کنند؛ برای مثال استدلال اصول اخلاقی. این استدلال می‌گوید اگر ارزش‌های اخلاقی عینی وجود داشته باشند، آنگاه خدا وجود دارد؛ ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارند و به همین دلیل خدا وجود دارد. یا استدلال غایت‌شناختی که می‌گوید هنگامی که شاهد کارکردی پیچیده هستی، باید یک هوشمندی در پشت پرده وجود داشته باشد. این جهان نمایانگر کارکردی پیچیده است، به همین دلیل باید در پشت صحنه یک هوشمندی وجود داشته باشد. اشتباه برداشت نکنید. حرف من این نیست که یک فرد خداناباور می‌گوید این استدلال‌ها منطقاً وجود خدا را اثبات می‌کنند، حرف من این است که اگر این استدلال‌ها معتبر و درست باشند، از نظر منطقی وجود خدا را اثبات می‌کنند که می‌توانم در مناظره دیگری اعتبار و درستی آن‌ها را نشان بدهم. حرف من این است: به دلایل بسیاری مشخص شده است که استدلال یکتایی که مورد استفاده خداناباوری بوده است تا بتواند وجود خدا را رد کند، توانایی انجام چنین کاری را ندارد. این موضوع توسط خداناباوران پذیرفته شده است که نمی‌توان از نظر منطقی وجود خدا را رد کرد. پس ما با چه چیزی سروکار داریم؟ انگار مسئله را حل کردیم، اما این‌طور نیست. اگر دیگر مسئله‌ای وجود ندارد، پس دلیل حضور ما در اینجا چیست؟ با چه چیزی مواجه هستیم؟ مسئله این است که به جای رد کردن وجود خدا

از نظر منطقی، اکنون خدا ناباوری این اندیشه را در بر دارد که ممکن است خدایی وجود داشته باشد، اما درد و رنج موجود باور به وجود خدا را برای ما غیرممکن می‌کند. خدا ناباوری این‌طور می‌گوید:

«نمی‌توانیم وجود نداشتن خدا را اثبات کنیم، اما بدون شک به نظر می‌رسد خدا وجود ندارد.»

در واقع این یک استدلال منطقیاً درست نیست، بلکه بیشتر مانند تحریک احساسی است. اجازه بدهید نشان بدهم این جذابیت احساسی چگونه ارائه می‌شود. دکتر ارمن معمولاً این تحریک احساسی مشخص را در نوشته‌ها و مناظره‌هایش ارائه می‌کند، آن‌هم به وسیله یک سری آمار و ارقام در مورد رنج کشیدن. این را از نوشته‌ها و مناظره‌هایش برداشت کردم. «در سال ۱۹۱۸، ویروس آنفولانزا سی میلیون نفر را کشت. می‌گویی که خدایی مهربان اجازه می‌دهد در هر پنج ثانیه یک کودک از گرسنگی بمیرد؟ که حدوداً برابر است با هفتصد کودک در هر ساعت. در هر دقیقه به دلیل بیماری‌های ناشی از مصرف آب ناسالم، بیست و پنج نفر می‌میرند. در هر ساعت سیصد نفر به علت ابتلا به بیماری مالاریا می‌میرند. در میانه سال ۱۹۸۰، فاجعه آتشفشانی در کلمبیا باعث مرگ سی هزار نفر در یک شب شد. نسل‌کشی‌هایی در بوسنی، رواندا و دارفور رخ داده است. هولوکاست، کشتارگاه‌های کامبوج، ازدواج‌های ناموفق، بی‌خانمانی و فقر. خب... چرا خدا کاری نمی‌کند؟ می‌گویی که خدایی مهربان چنین مواردی را مجاز می‌داند؟ من که باور ندارم.» این در کل نحوه ایجاد تحریک احساسی بود. می‌بینید که این یک استدلال نیست. او فقط می‌خواهد با او موافق باشید، آن‌هم در سطحی احساسی. بگذارید به شما نشان بدهم که چرا

این شیوه کارایی ندارد؛ چون اگر درد و رنج موجود در این جهان استدلالی علیه وجود خدا باشد، آنگاه تمام خوبی‌های موجود در جهان هم باید استدلالی برای تأیید وجود خدا باشد. اگر این‌گونه آمار و ارقام را معیار قرار بدهیم، آنگاه می‌توانیم وجود خدا را از طریق تحریک احساسی بپذیریم. چه می‌شود اگر نیمهٔ پر لیوان را ببینیم؟ هر روز میلیون‌ها مادر کودکانشان را می‌بوسند و به آن‌ها می‌گویند که دوستشان دارند. هر روز به میلیون‌ها فرد مسن هنگام عبور از خیابان کمک می‌شود، آن‌هم توسط افراد جوانی که از انجام این عمل هیچ سودی نمی‌برند. هر ثانیه، سی میلیون پدر بزرگ و مادر بزرگ نوه‌هایشان را در آغوش می‌گیرند یا عمیقاً به آن‌ها فکر می‌کنند. در هر دقیقه، میلیون‌ها انسان در سراسر جهان غذای خوبی می‌خورند و از ارتباطات خانوادگی و دوستانهٔ خود لذت می‌برند. با این حال، می‌گوییم که تمام این‌ها به دلیل فرگشت یافتن ما از ماده‌ای بی‌ارزش در طول میلیون‌ها سال رخ می‌دهد؟ به هیچ وجه باور نمی‌کنم. متوجه هستید؟ این هم یک تحریک احساسی است. دکتر ارمن قدرت این تحریک را درک می‌کند. اجازه بدهید تا معنی آن را توضیح بدهم. او در کتابش، مسئلهٔ خدا، می‌گوید:

«مسئلهٔ من این است... زندگی من به قدری عالی است که به شدت احساس می‌کنم باید سپاسگزار باشم، اما متأسفانه در قالب کلمات نمی‌گنجد، و هیچ‌کس را هم ندارم که سپاسگزارش باشم. این شکاف عمیق درون من است؛ جای خالی کسی که سپاسگزارش باشم، و هیچ راه پذیرفتنی‌ای برای پر کردن آن نمی‌بینم.»

اینکه بگویم برای چیزی سپاسگزار هستم بدون اینکه بگویم از کسی سپاسگزار هستم، در نهایت تلاش بی‌معنایی است. در نتیجه اگر چنین تحریک احساسی‌ای

راهی برای رسیدن به حقیقت باشد، تنها لازم است نشان بدهیم زندگی عالی دکتر ارمن و شکافی که احساس می‌کند گواهی است بر وجود خدایی مهربان. وقتی روی این ایده تمرکز می‌کنیم، می‌بینیم دلایل متعددی وجود دارد که چرا باور نداشتن به خدا نمی‌تواند پاسخی برای مسئله رنج باشد.

شماره ۱: بی‌باور به خدا مجبور است تا وجود هرگونه عدالت و انصاف عینی در این جهان را انکار کند.

شماره ۲: بی‌باور به خدا مجبور است تا زندگی پس از مرگ را انکار کند.

به سراغ ایده اول برویم، ایده عدالت و انصاف. بعد از مشاهده درد و رنج موجود در این جهان، دکتر ارمن این چنین می‌گوید:

«در زندگی ام به نقطه‌ای رسیده بودم که داشتم دچار شک اساسی نسبت به ایمان خود می‌شدم، آن‌هم به دلیل احساسم به بی‌عدالتی و بی‌انصافی موجود در جهان - مسئله رنج.»

اما یک لحظه صبر کنید... این احساس نسبت به عدالت و انصاف از کجا سرچشمه می‌گیرد، اگر ما از ماده‌ای بی‌ارزش و توسط فرایندهایی تصادفی و در طول میلیون‌ها سال فرگشت یافته‌ایم؟ مفاهیم عدالت و انصاف در جهانی بدون خدا هیچ محل ارجاعی ندارند، اما مجبور نیستید حرف من را باور کنید. اجازه دهید نوشته‌ی انسل آدامز^۲ در مجله *The Humanist* را برایتان بخوانم. او می‌گوید:

«مفاهیم عدالت و انصاف در طبیعت هیچ معنایی ندارند. تنها موجودیت‌هایی زیستی

در طبیعت وجود دارند که طبق غریزه خود عمل می‌کنند، نیازهای خود را برطرف می‌کنند و سپس می‌میرند. بشریت هم بخشی از این داستان است.»

او در واقع این‌طور می‌گوید. با دقت گوش کنید. این نظر من نیست، بلکه نظر انسل آدامز است، یک آنتیست با مدرک دکتری از دانشگاه اموری. او می‌گوید:

«تنها راه یافتن عدالت در طبیعت کاوش در آن خصلتی است که توسط یک خالق (خدا) در سرشت انسان قرار داده شده است.»

بدون شک دکتر ارمن تا حدودی این را درک می‌کند، اجازه بدهید تا چرایی آن را توضیح بدهم. او در سخنرانی‌اش در سپتامبر سال ۲۰۰۸، چنین چیزی گفت:

«درد و رنج وجود دارد، چراکه در جهانی آشفته با رخدادهای تصادفی زندگی می‌کنیم و گاهی اوقات گرفتار آن می‌شویم.»

دکتر ارمن و خداناباوران گرفتارند. آن‌ها می‌دانند مواردی وجود دارد که به نظر غیرعادلانه و غیرمنصفانه می‌رسد، اما هیچ مرجعی برای دستیابی به این مفاهیم ندارند. پس متوجه هستید که آن‌ها در حقیقت نمی‌گویند چیزهایی غیرمنصفانه یا غیرعادلانه هستند، چیزی که می‌گویند این است که در صورت وجود خدایی مهربان، چنین چیزهایی غیرمنصفانه و غیرعادلانه به نظر می‌رسند؛ اما از آنجایی که وجود خدا را انکار می‌کنند، مجبورند بگویند مفاهیمی چون عدالت و انصاف هیچ معنای عینی‌ای ندارند. بگذارید از سخنان ریچارد داوکینز برای شما بخوانم - سرشناس‌ترین آنتیست حال حاضر در جهان - او دقیقاً این‌طور می‌گوید:

«این جهانی که مشاهده می‌کنیم دقیقاً دارای همان ویژگی‌هایی است که انتظار داریم.

اگر در اصل هیچ‌کدام از این‌ها در کار نباشند... نه هیچ‌گونه طراحی، نه هیچ هدفی، نه هیچ شری و نه هیچ خیری، هیچ چیزی جز بی‌تفاوتی بی‌رحمانه.»

با این حال، این حقیقت ندارد. در واقع انسان‌ها حسی قوی نسبت به عدالت و انصاف دارند و این دقیقاً بر خلاف آن چیزی است که از یک جهان بدون خدا انتظار دارید. قطعاً یک جای کار این جهان می‌لنگد، به‌خاطر گناه اولیه‌ای که بشر مرتکب شد و درد و رنجی که در پی آن رخ داد. اما خدا ناباوری مجبور است بگوید درد و رنجی که رخ می‌دهد غیر منصفانه نیست، صرفاً اتفاق می‌افتد. هنگامی که سی. اس. لوئیس در حال کلنجار رفتن با خدا ناباوری بود، با این مسئله مواجه شد و این‌گونه پاسخ داد:

«البته که می‌توانستم اندیشه خود در مورد عدالت را کنار بگذارم، این طور که بگویم این اندیشه شخصی خود من است، اما اگر چنین کاری می‌کردم، آنگاه ایده من علیه خدا از هم فرومی‌پاشید، آن‌هم برای استدلالی که هدف اصلی آن این است که بگوید این جهان واقعاً غیر عادلانه است، نه فقط اینکه جهان طبق امیال شخصی من پیش نمی‌رود.»

تصورات ما از عدالت و انصاف خواستار وجود خداست. خدا ناباور استدلال نمی‌کند که جهان منصفانه نیست، بلکه می‌گوید چیزی تحت عنوان «انصاف» وجود ندارد. بله... ما عمیقاً آگاه هستیم و می‌دانیم که در واقع، همین مفاهیم عدالت و انصاف هستند که ما را به سمت مبارزه با مسئله رنج می‌برند. اگر موردی وجود داشته باشد که عادلانه و منصفانه باشد، اگر آن‌ها ارزش‌های عینی باشند، ارزش‌های عینی خواستار وجود خدا هستند. عدالت وجود دارد، بنابراین خدا وجود دارد. به سراغ ایده دوم برویم تا ببینیم چرا اندیشه خدا ناباوری در فهم مسئله رنج ناکام می‌ماند. دلیل ناکامی

آن در فهم مسئله رنج ناتوانی در فهم هدف این زندگی است. اندیشه خداناباوری به تفسیر دکتر ارمن، زندگی را تنها در همین دنیا می‌بیند. پس تا زمانی که زنده هستید، باید حداکثر لذت را ببرید و تا می‌توانید خوش باشید، چراکه زندگی پس از مرگی در کار نیست. در واقع این موارد در گفته‌ها و نوشته‌های او وجود دارد. او می‌گوید که ما باید دسرهای ناسالم بخوریم، باید شراب ناب بنوشیم، باید استیک کباب کنیم، باید بسکتبال تماشا کنیم و آبجوی خالص بنوشیم و تا جایی که می‌توانیم به دیگران کمک کنیم تا این‌گونه زندگی کنند. این رویکرد تنها در صورتی کارایی دارد که زندگی پس از مرگی وجود نداشته باشد. اگر زندگی پس از مرگی در کار باشد، آنگاه هدف این جهان چیزی بسیار متفاوت‌تر از تلاش حداکثری برای کسب لذت است. در آن صورت هدف ساخت شخصیتی است که بتواند در زندگی پس از مرگ تا ابد با خالق خود زندگی کند. با در نظر گرفتن زندگی پس از مرگ، نوشیدن انواع شراب در مقایسه با آماده شدن برای زندگی با خالق خود، سرگرمی پیش‌پاافتاده‌ای به نظر می‌رسد. ناکامی در یافتن هدف واقعی این زندگی قطعاً به ناکامی در فهم مسئله رنج منتهی خواهد شد. برای مثال اگر به آشپزخانه من بیایی و یکی از وسایل آشپزخانه را برداری و گاز بزنی، احتمالاً به من می‌گویی: «کایل، این مشکلی دارد!» و من هم می‌گویم: «چه مشکلی؟» و تو می‌گویی: «چون از فوم ساخته شده است، نمی‌توانم آن را بخورم، این بی‌ارزش و بی‌مصرف است.» و من می‌گویم: «نه... این‌طور نیست. تو هدف از وجود آن را درست متوجه نشدی. هدف آن تزئین است، نه خورده شدن.»

وقتی به ما گفته می‌شود در مورد مسئله رنج مشکلی وجود دارد به‌خاطر این است که هدف این جهان به‌درستی فهمیده نشده است. اکنون که به این مسئله نگاه می‌کنیم،

تنها در جهانی که زندگی پس از مرگی وجود ندارد، مسئله رنج می‌تواند برای خدایی مطلقاً مهربان و قدرتمند مشکل‌ساز باشد. اگر امکان دارد که خدایی وجود داشته باشد، پس وجود زندگی پس از مرگ هم ممکن است، و اگر زندگی پس از مرگی وجود داشته باشد، پس این رنج دقیقاً همانند چیزی است که مسیح گفت: «اندوهی ناچیز که گذراست اما ابدیت بسیار باشکوهی به دنبال دارد.» امکان دارد که خدا و در نتیجه زندگی پس از مرگی وجود داشته باشد؟ دکتر ارمن مجبور است احتمال وجود آن را تأیید کند. در واقع او می‌گوید:

«فکر می‌کنم این جهان مکان بسیار شگفت‌انگیز و الهام‌بخشی است که مواجهه با آن حداقل کمی فروتنی می‌طلبد و فکر می‌کنم در این اندیشه که نمی‌تواند خدایی وجود داشته باشد، هیچ فروتنی‌ای وجود ندارد. به همین دلیل یک ندانم‌گرا می‌مانم و نه یک خدا‌ناباور.»

پس دکتر ارمن می‌پذیرد که می‌تواند خدایی وجود داشته باشد و اگر این‌طور باشد، قطعاً زندگی پس از مرگی وجود خواهد داشت و اگر زندگی پس از مرگی وجود داشته باشد، مسئله رنج برای خدای انجیل مشکل‌ساز نیست و خدای مسیحیت وجود دارد. اکنون، با در نظر گرفتن زندگی پس از مرگ، پاسخ به این پرسش که چرا خدا مانع وجود درد و رنج نمی‌شود، بسیار واضح‌تر خواهد بود. کاملاً عقلانی است که خدا به انسان‌ها حق انتخاب بدهد و آزادی در انتخاب به آن‌ها این اجازه را بدهد تا انتخاب‌های درست یا نادرستی داشته و باعث رنج خود بشوند. می‌توانیم ببینیم که چگونه جهانی با قوانین طبیعی به افراد این امکان را می‌دهد تا از خود شخصیتی بسازند که زندگی پس از مرگی برای آن‌ها فراهم کند. در جهانی که «دوست دارم»

را می‌شنوید باید با شنیدن «از تو متنفرم» نیز کنار بیایید. در جهانی که می‌توانید «آغوشی گرم» را تجربه کنید باید بتوانید «مشت خوردن به صورت» را هم بپذیرید. جهانی با قوانین طبیعی دقیقاً همان چیزی است که از جهانی انتظار داریم که ما را در جهت آماده شدن برای زندگی پس از مرگ یاری می‌کند. بگذارید مردی به نام «باب اسپرلن» را به شما معرفی کنم. برادر او به قتل رسید و مادرش بر اثر سرطان خون حاد درگذشت. خود او دچار بیماری ام‌اس شد و به مدت بیست سال در بستر بود و چهار روز پس از تشخیص بیماری‌اش دخترش، بتانی، را از دست داد. می‌بینید که دکتر ارمن با نگاه به درد و رنج خود می‌گوید خدایی مطلقاً مهربان و قدرتمند به چنین رنجی امکان وجود نمی‌دهد. باب اسپرلن به مصائب خود نگاه می‌کند و می‌گوید که پاسخ آن عیسی مسیح است. این درد و رنج من را برای زندگی پس از مرگ آماده می‌کند. باب اسپرلن به مصائب خود نگاه می‌کند و می‌گوید: «من را قوی‌تر کرد و من را برای ابدیت آماده ساخت.»

بسیار سپاسگزارم.

بارت ارمن: خب... کایل... سپاسگزارم از اینکه دیدگاه بسیار جالب و مهیجی برای ما ارائه کردی. برای آمدنتان به اینجا، از همه شما سپاسگزارم. فقط از سر کنجکاوی می‌پرسم، چون پیش از این به آلابامای شمالی نیامده‌ام، چند نفر از شما با کلیسای مسیحیت در ارتباط هستند؟ پس سه نفر از شما دستشان را بلند نکردند... چند نفر از شما خودشان را مسیحیان انجیلی می‌دانند؟... واقعاً؟... جالب است. چند نفر از شما آمده‌اند تا له شدن من را ببینند؟... باعث افتخار است که همراه شما باشم، اگرچه موضوع مورد بحث ما ناخوشایند است. موضوع آزاردهنده‌ای است. هیچ‌کدام

از ما این موضوع را دست‌کم نمی‌گیریم، چون همه ما رنج می‌کشیم و در نهایت می‌میریم. بسیاری از ما مرگ دردناکی خواهیم داشت. همه ما افرادی را می‌شناسیم که رنج کشیده‌اند و از سرگذشت آن‌ها باخبر هستیم و این موضوع خوشایندی نیست، اما به‌غایت مهم است. موضوعی است که نباید آن را دست‌کم بگیریم و یکی از بزرگ‌ترین پرسش‌هایی است که همه ما به‌اجبار با آن مواجه می‌شویم. نمی‌خواهم تلاش کنم تا دیدگاه خود را به شما تحمیل کنم. احساس من این است که کایل به‌شدت می‌خواهد با او هم‌رأی باشید، اما موافقت شما با کایل برای من اهمیتی ندارد و حتی موافقت شما با من هم اهمیتی ندارد. این موضوع بسیار بیشتر از پیروز شدن در یک مناظره برای من اهمیت دارد و هدف پیروز شدن در یک مناظره نیست. من شیفته‌ی مناظره کردن هستم. زیاد مناظره می‌کنم - از زمانی که در دبیرستان بودم و از زمانی که ازدواج کردم - اما مسئله در مورد پیروزی در مناظره نیست. می‌دانم که کایل هم شیفته‌ی مناظره است و دلیل آن نیز استراتژی اوست. تنها جهت آگاهی شما از این استراتژی می‌گویم؛ کایل مناظره‌ها و کتاب‌های من در این مورد را بررسی کرده است و کاری که چند لحظه پیش انجام داد این بود که به هر آن چیزی که می‌خواهم بگویم، استناد کرد و نشان داد که چرا من در اشتباه هستم. استراتژی بسیار خوبی است، اما من نمی‌توانم از آن استفاده کنم چون کایل و آثارش را نمی‌شناسم. البته من منصرف نخواهم شد. قصد دارم اندیشه‌ام را برای شما بگویم. شاید این اندیشه از نظر من قانع‌کننده‌تر از آنی باشد که کایل در مخالفت با آن گفت. در ابتدا من یک مسیحی معتقد به انجیل بودم. در دوران دبیرستان تجربه تولدی دوباره را داشتم و زندگی‌ام را به ناجی و سرور خود، مسیح، سپردم و در آن زمان خود را دوباره متولد شده دانستم. بعد از دوران دبیرستان برای گذراندن دوره کارشناسی به مؤسسه *Moody Bible* رفتم.

نمی‌دانم با این مؤسسه آشنایی دارید یا نه؛ یک مکتب انجیلی به‌غایت محافظه‌کار. در این مؤسسه می‌گفتیم که «انجیل» نام میانی ماست، آن‌هم به معنای واقعی کلمه. سپس به دانشگاه ویتون رفتم که محل تحصیل بیلی گراهام بود و سرانجام به دانشکده علوم الهی پرینستون. در آن زمان همچنان یک مسیحی معتقد به انجیل بودم، اما دلیل رفتنم به آنجا این بود که نسخه‌های خطی یونانی از عهد جدید را مطالعه کنم و اتفاقاً متخصص این حوزه در آنجا تدریس می‌کرد - شخصی به نام «بروس متسکر»^۳ - و چون می‌خواستم با او پژوهش کنم، به آنجا رفتم. در آنجا به مدت یک سال کشیش کلیسای باپتیست در پرینستون بودم. هر یکشنبه صبح به موعظه می‌پرداختم، به بیمارستان‌ها می‌رفتم و با بیماران ملاقات می‌کردم و در کل وظایف معمول یک کشیش را انجام می‌دادم. هنگامی که مشغول گذراندن دوره دکتری در آن دانشکده بودم، تدریس در دانشگاه راتگرز را آغاز کردم. به‌طور معمول درباره عهد جدید و عهد عتیق کلاس‌هایی برگزار می‌کردم. کلاس‌هایی در مورد پولس رسول و انجیل یوحنا. یک ترم به من پیشنهاد شد کلاسی برگزار کنم که موضوع آن در کتاب‌هایی که تدریس می‌کردم وجود داشت، موضوعی با عنوان «مسئله رنج در سنت‌های انجیلی». تصور می‌کردم که تدریس در این کلاس جذابیت و اهمیت بسیار زیادی دارد چون حتی در آن برهه از زندگی خود هم مدت‌ها مشغول این تفکر بودم که تمام نویسندگان انجیل در حال کشمکش با چرایی وجود رنج هستند. نویسندگان انجیل پاسخ‌های آسانی ارائه نکردند. بسیاری از آن‌ها به پاسخ‌های آسان اعتراض می‌کردند. شما هم نباید پاسخ‌های آسان را بپذیرید. شما نباید پاسخ‌هایی را بپذیرید که فقط اندیشه کنونی‌تان را تأیید می‌کنند. اگر چنین کاری کنید، دیگر تفکر نمی‌کنید و تنها دیدگاه‌هایی را

۳. Bruce Manning Metzger

می‌پذیرید که پیش از این آموزش دیده‌اید یا آن‌ها را شنیده‌اید یا از جوانی در ذهن شما وجود داشته است. این کلاس دربارهٔ مسئلهٔ رنج برایم بسیار مهم بود. کاری که می‌خواستم انجام دهم بررسی دیدگاه‌های مختلف موجود در انجیل در مورد مسئلهٔ رنج بود، چون مشخص شد که تنها یک دیدگاه در مورد چرایی وجود رنج مطرح نیست و دیدگاه‌های بسیار متعددی وجود دارد؛ دیدگاه پیامبران وجود دارد. پیامبران موجود در عهد عتیق قاطعانه می‌گویند دلیل دچار شدن افراد به درد و رنج این است که خدا آن‌ها را به خاطر گناه‌هایشان تنبیه می‌کند. بگذارید برایتان بخوانم، از یکی از اولین پیامبران و کتاب عاموس. بخشی که خدا توضیح می‌دهد چرا افراد دچار درد و رنج می‌شوند: چون خدا باعث رنج کشیدن آن‌ها شده است. کتاب عاموس، فصل ۴، بخش ۶ به بعد:

«و من نیز نظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکان‌های شما به شما دادم. مع‌هذا خداوند می‌گوید به‌سوی من بازگشت نمودید.»

آن‌ها از خدا روی گرداندند و خدا چگونه تلاش کرد تا آن‌ها را بازگرداند؟ با ایجاد قحطی تا گرسنگی بکشند. با وجود این، نتیجه‌ای نداد و آن‌ها بازنگشتند.

«و من نیز حینی که سه ماه تا درو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر بارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعاً دیگر که باران نیافت خشک شد.»

پس او باعث خشکسالی شد. آن هم کارساز نبود...

«پس اهل دو یا سه شهر به‌سوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب

نگشتند و خداوند می‌گوید که به‌سوی من بازگشت نمودید. و شما را به باد سموم و یرقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغ‌ها و تاکستان‌ها و انجیرها و زیتون‌های شما را خورد. مع‌هذا خداوند می‌گوید به‌سوی من بازگشت نمودید.»

محصولات کشاورزی آن‌ها را از بین برد. آن هم کارساز نبود...

«و با را به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شما را به شمشیر کشتم و اسبان شما را بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. مع‌هذا خداوند می‌گوید به‌سوی من بازگشت نمودید. بنابراین، ای اسرائیل، به این‌طور با تو عمل خواهم نمود و چون‌که به این‌طور با تو عمل خواهم نمود، پس ای اسرائیل، خویشتن را مهیا ساز تا با خدای خود ملاقات نمایی.»

از نظر کتاب عاموس دلیل رنج کشیدن افراد - آن‌هم مؤمنان به خدا - این است که آن‌ها از خدا سرپیچی کرده‌اند و خدا می‌خواهد آن‌ها را به راه خود بازگرداند، آن‌هم از طریق گرسنگی دادن به آن‌ها، با ایجاد خشکسالی، با ایجاد بیماری‌های همه‌گیر و با کشتنشان. خب... این دیدگاه جالب‌توجهی است. می‌خواهید چنین دیدگاهی داشته باشید؟ اینکه دلیل مرگ فرزندان در حادثه راندگی مجازات شما توسط خدا بود؟ دلیل مرگ والد شما به‌خاطر سرطان و در سنین جوانی، مجازات شما توسط خدا بود؟ واقعاً؟ کتاب‌های دیگری از انجیل دیدگاه‌های متفاوتی دارند. برخی کتاب‌ها مانند کتاب دانیال می‌گویند این خدا نیست که شما را دچار عذاب می‌کند، بلکه نیروهای شر است، شیطان و نوکرانش، نیروهای اهریمنی. این نیروهای شر هستند که با شما چنین کاری می‌کنند. اما کار خدا نیست! دانیال دیدگاه بسیار متفاوتی در میان دیدگاه پیامبران دارد. کتاب ایوب مطالب بسیاری در مورد مسئله رنج دارد. در بخشی از آن

نوشته است که خدا از درستکاری ایوب به خود می‌بالد. شیطان باخیر می‌شود و می‌گوید: «او تنها به این خاطر درستکار است که خدا همه‌چیز به او داده است.» خدا می‌گوید: «دلیل درستکاری‌اش این نیست.» بعد از مشاجره در مورد صحت این ادعا، خدا به شیطان می‌گوید: «اثبات کن.» پس خدا این قدرت را به شیطان می‌دهد که تمام داشته‌های ایوب را از او بگیرد. او تمام دام‌هایش را از دست می‌دهد، تمام دارایی و ثروتش را، تمام فرزندان‌ش را، تا مشخص بشود که آیا به خاطر داشته‌هایش به خدا وفادار است یا نه. خدا تمام ده فرزند ایوب را توسط شیطان از او گرفت تا متوجه بشوند که ایوب همچنان ایمانش را حفظ می‌کند یا نه. ایوب ایمانش را حفظ می‌کند و خدا به او می‌بالد. شیطان می‌گوید که هنوز آسیبی جدی به او نرساندی. بعد از مشاجره در مورد صحت این ادعا، خدا به شیطان می‌گوید: «اثبات کن.» پس خدا بلايای وحشتناکی بر سر خود ایوب نازل می‌کند و ایوب همچنان زبانش به کفرگویی نمی‌چرخد. در کتاب ایوب، علت درد و رنج، آزمون الهی است. تمام آن یک آزمون است. آیا می‌خواهید این‌طور فکر کنید؟ که تلف شدن یک کودک از گرسنگی در هر پنج ثانیه به این دلیل است که خدا فردی را امتحان می‌کند؟ یا اینکه فردی را مجازات می‌کند؟ بخشی دیگر از کتاب ایوب، منظومه ایوب، دیدگاه بسیار متفاوتی دارد. در منظومه ایوب، ایوب از خدا شکایت می‌کند. او می‌گوید که می‌خواهد شکایتش را پیش خدا ببرد! و می‌گوید: «من درستکار هستم، اما در رنج و عذابم.» دوستش می‌گوید: «نه، این‌طور نیست... باید گناهکار باشی.» و ایوب می‌گوید: «نه! من درستکارم!» این مشاجره همچنان ادامه دارد و ایوب به خدا التماس می‌کند که خودش را به او نشان بدهد تا بتواند بی‌گناهی‌اش را به او اثبات کند. خدا در برابر ایوب ظاهر می‌شود و به جای آنکه به او فرصت سخن گفتن بدهد، می‌گوید: «تو که هستی که من

را زیر سؤال ببری؟! من قادر مطلق هستم! و تو یک بنده هستی! تو هیچ حقی برای زیر سؤال بردن قادر مطلق نداری!» خدا با گردبادهای سهمگین از او پذیرایی می‌کند. و ایوب به داخل گل ولای می‌افتد و به گناه خود اعتراف می‌کند و پشیمان می‌شود. اما او از چه کاری احساس پشیمانی می‌کند؟ پشیمانی او از گناهانش نبود، چراکه اصلاً گناهی مرتکب نشده بود. او از پرسیدن دلیل آن‌همه رنج و عذاب از خدا پشیمان می‌شود. آیا شما چنین دیدگاهی می‌خواهید؟ اینکه حتی پرسیدن دلیل رنج و عذابی که متحمل می‌شوید هم خطا باشد؟ ما چنین حقی نداریم که از خدا پرسیم چرا دچار این درد و رنج شدیم؟ تفاسیر بسیاری از چرایی وجود درد و رنج در انجیل موجود است. بخشی از دلیل من برای تدریس این کلاس در راتگرز این بود که می‌خواستم دانشجویان این را به‌عنوان یک مسئله ببینند، و اینکه تفاسیر مختلفی وجود دارد. تفاسیری که کایل ارائه کرد آن‌هایی نیستند که در میان هر کدام از نویسندگان انجیل اهمیت داشته باشند. باید اعتراف کنم هنگامی که این کلاس را در راتگرز تدریس می‌کردم، یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتم این بود که چشمانشان را باز کنم تا ببینند که درد و رنج واقعاً مسئله است. مسئله‌ای وجود دارد. برگزاری این کلاس با یکی از دوره‌های قحطی اتیوپی همزمان بود. احتمالاً قحطی‌های دهه ۱۹۸۰ را به خاطر دارید. این قحطی خاص واقعاً وحشتناک بود. در اتیوپی به علت قحطی و گرسنگی، از هر هشت نفر یک نفر جان خود را از دست داد. آیا خدا آن‌ها را مجازات می‌کرد؟ یا آن‌ها را امتحان می‌کرد؟ اگر آن‌ها تلف می‌شوند، پس آزمون الهی چه فایده‌ای دارد؟ یا خدا می‌خواست به آن‌ها نشان بدهد که هیچ حقی برای پرسیدن دلیل رنج خود ندارند؟ از هر هشت نفر، یک نفر مرد. در این کلاس، تکه‌های روزنامه را می‌آوردم و به آن‌ها تصویری از مادر و فرزندش نشان می‌دادم که مادر از سر ناتوانی

حتی شیری برای تغذیهٔ فرزندش نداشت و هر دوی آن‌ها در حال مرگ بودند. اگر به خدا باور دارید، این مسئله‌ای جدی است. نباید پاسخ‌های ساده را بپذیرید، حتی اگر فردی که آن‌ها را به شما ارائه کرده است سخنران بسیار متقاعدکننده و مطمئنی باشد. باید خودتان اندیشه کنید و با تلاش این مسئله را حل کنید که چرا این همه درد و رنج در این جهان وجود دارد. خوب... بعد از اتمام تدریس در آن کلاس، همچنان به مدت بیست سال در مورد موضوع آن کلاس به تفکر پرداختم، پیش از آنکه کتابم را در مورد این موضوع بنویسم - کتابی که با دیدگاه‌های انجیلی در مورد مسئلهٔ رنج سروکار دارد و حدود شش سال پیش منتشر شد. در طول آن بیست سال، همچنان درد و رنج را تجربه می‌کردم - یا خودم دچار می‌شدم یا نزدیکانم. سرطان و از دست دادن عزیزانم آن‌هم در بهترین روزهای زندگی، خودکشی یک نوجوان، نقص‌های مادرزادی، ازدواج‌های ناموفق، دوستی که از کشتارگاه‌های کامبوج فرار کرده است، بی‌خانمانی، فقر و... همین‌طور به مطالعه در مورد درد و رنج‌های این جهان ادامه دادم. جنگ‌ها، نسل‌کشی‌ها در مکان‌های متعددی مانند کامبوج و بوسنی و رواندا و دارفور، پاکسازی‌های قومیتی، همه‌گیری آنفولانزا که کایل خواست نادیده بگیرد. سی میلیون نفر در اثر ابتلا به آنفولانزا جان باختند. در سال ۱۹۱۸، تعداد بیشتری از مردم آمریکا بر اثر آنفولانزا جان باختند، نسبت به مجموع کشته‌شدگان جنگ‌های قرن بیستم. این ارتباطی با ارادهٔ آزاد آن‌ها نداشت. به نقطه‌ای رسیدم که هیچ‌کدام از پاسخ‌های انجیلی یا سنتی برایم رضایت‌بخش نبود. شاید پاسخ‌ها برای شما رضایت‌بخش باشند. شاید گفتن این برایتان کافی باشد که شما ارادهٔ آزاد دارید و می‌توانید از آن برای آسیب رساندن به دیگران استفاده کنید. پس هنگامی که از ارادهٔ آزاد خود استفاده می‌کنید، افراد دچار درد و رنج می‌شوند و این نتیجهٔ آن است. شاید برای شما رضایت‌بخش

باشد. شاید این تفکر برای شما رضایت‌بخش باشد که خب... چقدر بد... اما من خواهم مرد و زندگی پس از مرگی خواهم داشت، پس همه چیز مرتب است. اگر برایتان کافی است که مشکلی نیست. من به خدایی باور داشتم که در این جهان مداخله می‌کرد. زمانی که مسیحی بودم، به چنین خدایی باور داشتم. خدای انجیل به‌عنوان خدایی که مداخله می‌کند. او مداخله می‌کند تا اراده آزاد را تحت تأثیر قرار بدهد و مداخله می‌کند تا بر قوانین طبیعت غلبه کند. خدا می‌تواند معجزات پیش‌پاافتاده‌ای انجام دهد، مانند نگه داشتن یک تبر آهنین روی آب، همچنین معجزات خارق‌العاده‌ای مثل شکافتن آب دریا به دو قسمت، طوری که قوم بنی اسرائیل از خشکی آن عبور کند و سپاه مصریان که به دنبال آن‌ها رفته بود، با از بین رفتن شکاف نابود شود. خدا می‌تواند برای پیروزی قوم بنی اسرائیل در جنگ، خورشید را به مدت طولانی در آسمان نگه دارد. می‌تواند زمین را از چرخش بازدارد، درحالی که هیچ پیامد فیزیکی‌ای به دنبال نداشته باشد. خدا می‌تواند در طبیعت مداخله کند. در انجیل، پسر خدا از زنی متولد شده است که هیچ‌گاه مجامعت نکرده است. پسر خدا در دوران بزرگسالی با اراده خود قوانین طبیعت را نقض می‌کند. راه رفتن روی آب، طوفان به پا کردن با گفتن یک کلمه، شفا دادن بیمار، زنده کردن مردگان و بازگشت از عالم مردگان. خدای انجیل در بند هیچ‌کدام از قوانین طبیعی نیست. او قوانین طبیعی را برای کمک به بندگان خود نقض می‌کند. هنگامی که افراد رنج می‌کشند، خدای انجیل مداخله می‌کند و آن‌ها را از بردگی در مصر نجات می‌دهد و به ارواحشان جاودانگی می‌بخشد. خدای انجیل مداخله می‌کند. بنابراین سؤال من این است - که چند سالی ذهنم را مشغول کرده است - که اگر خدای انجیل مداخله می‌کند، چرا در جایی که باید مداخله نمی‌کند؟ در حادثه هولوکاست شش میلیون یهودی کشته

شدند، همچنین پنج میلیون غیریهودی، همجنس‌گراها، لهستانی‌ها و افراد بسیاری - یازده میلیون انسان. آیا خدا هنگام رنج کشیدن افراد مداخله می‌کند یا نه؟ نسل‌کشی‌هایی وجود دارد، همچنین حملات تروریستی. خدا در انجیل در اصول طبیعت مداخله می‌کند، اما در مورد آن کودکانی که هر پنج ثانیه تلف می‌شوند چطور؟ در مورد آن بیست و پنج نفری که هر دقیقه به دلیل مصرف آب ناسالم از بین می‌روند چطور؟ در مورد آن سیصد نفری که در هر ساعت بر اثر بیماری مالاریا می‌میرند چطور؟ اگر خدا مداخله می‌کند، چرا اکنون خبری نیست؟ می‌دانم که بسیاری از شما این‌گونه فکر می‌کنید که خدا به‌طور معمول مداخله می‌کند. اما برای من سؤالاتی مطرح است. بازهم قاطعانه می‌گویم که قصد ندارم دیدگاه خود را به شما تحمیل کنم. اما اگر فکر می‌کنید برای چرایی وجود درد و رنج پاسخ‌هایی وجود دارد، می‌خواهم بیشتر تفکر کنید و از شما می‌خواهم که پاسخ‌های خود را زیر سؤال ببرید. خصوصاً اگر پاسخ‌های آسانی به شما داده شده است. پاسخ‌های آسان در این مورد قطعاً نادرست هستند. اگر بتوانید بزرگ‌ترین مسئله‌ای را که بشریت تا کنون با آن مواجه شده است در بیست ثانیه یا کمتر توضیح بدهید، احتمالاً توضیح شما نادرست است. تنها می‌خواهم که تفکر کنید. می‌خواهم متوجه بشوید که در حقیقت انجیل مجموعه‌ای پیچیده از کتب است که دیدگاه‌های مختلفی نسبت به مسائل دارند. ضمناً شامل دو کتاب نیز می‌شود که به‌طور آشکار وجود زندگی پس از مرگ را انکار می‌کنند: کتاب جامعه بن داود و کتاب ایوب. دیدگاه‌های متعددی در انجیل موجود است و از آن به بعد هم دیدگاه‌های متعددی به وجود آمده‌اند. و بهترین کاری که به‌عنوان یک انسان می‌توانیم انجام بدهیم این است که تلاش کنیم خودمان به درکی از آن برسیم. بسیار سپاسگزارم.

مجری مناظره: آقای کایل بات دوازده دقیقه برای استدلال متقابل فرصت دارند و سپس دکتر ارمن دوازده دقیقه برای پاسخگویی به نظرات او فرصت خواهند داشت.

کایل بات: چند نفر از شما تا کنون رنج کشیده‌اند؟ لطفاً دستتان را بالا بگیرید... چند نفر از شما همچنان به خدا باور دارند؟... همان‌طور که تصور می‌کردم، تقریباً همه شما. نادرستی این عبارت که نباید پاسخی را بپذیرید که تأییدکننده اندیشه کنونی شماست، بدیهی است. فرض کنید که بگویم $2+2=4$ ، بدون شک شما این را می‌دانید. اما فرض کنید این‌طور بگویم که ۱ را در نظر بگیرید و آن را به علاوه ۱ کنید و دوباره دو عدد ۱ به آن اضافه کنید. الان چه عددی دارید؟ بله! ۴! این تأییدکننده اندیشه پیشین شماست، پس نباید آن را بپذیرید! اگر قرار بود چنین شیوه استدلالی داشته باشید و به دلیل وجود مسئله رنج به خدا باور نداشتید، آنگاه نباید هیچ‌کدام از گفته‌های امروز دکتر ارمن را بپذیرید. من در چند مورد با دکتر ارمن کاملاً موافق هستم. اول اینکه با یکی از نخستین گفته‌های او قطعاً موافقم. او این‌طور گفت: «تنها کاری که کایل انجام داد نقل قول کردن از من و نشان دادن اشتباهم بود.» کاملاً موافقم! دوم: در این مورد هم با دکتر ارمن کاملاً موافقم که گفت برای پیروزی در مناظره به اینجا نیامده است. به نظرم اگر اظهارات او را بشنوید، آنگاه متوجه می‌شوید که استدلال‌های مورد استفاده اش منطقی نبود. او به‌سادگی گفت: «شما می‌توانید هر طور که می‌خواهید فکر کنید، اما نظر من چیز دیگری خواهد بود.» متوجه هستید که این راه رسیدن به حقیقت نیست! او سپس با گفتن این جمله نتیجه‌گیری می‌کند که اگر پاسخ آسانی وجود داشته باشد، نباید آن را بپذیرید. متوجه هستید؟ او می‌گوید اگر بتوانید در عرض بیست ثانیه پاسخی برای مسئله رنج ارائه کنید، به‌طور آشکاری

در اشتباه هستید! خدا ناباوری چه پاسخی درباره مسئله رنج به ما داده است؟ بشمارید که گفتن این پاسخ چند ثانیه طول می کشد: «هیچ خدایی وجود ندارد.» این پاسخی است که به ما داده می شود. این پاسخ آسانی است که درست هم نیست. می خواهم بدانید که به هیچ عنوان به دکتر ارمن یورش نمی برم. دکتر ارمن صلاحیت موشکافی این موضوع را دارد و در مورد آن کتابی نوشته است. ناسازگاری های آشکاری در اندیشه خدا ناباوری وجود دارد و هنگامی که یک شخص به این اندیشه پایبند می ماند که خدایی وجود ندارد، بدیهی است که ناسازگاری هایی در آن ایجاد می شود. دکتر ارمن در سرپوش گذاشتن روی این ناسازگاری ها موفق تر از دیگران است، اما همچنان سر جای خود قرار دارد. بگذارید منظورم را توضیح بدهم. دکتر ارمن چنین عبارتی گفت... او گفت پیامبران این گونه گفتند که شما یا شخصیت های عهد عتیق به این دلیل رنج می کشید که مرتکب خطا شده اید. او گفت که پیامبران از رنج افراد بی گناه حرفی نمی زنند. اصلاً این طور نیست. اجازه بدهید برایتان از کتاب اشعیا - اشعیا یکی از پیامبران نخستین است - فصل ۵۷، بخش ۱ و ۲ بخوانم:

«مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان رئوف برداشته شدند و کسی فکر نمی کند که عادلان از معرض بلا برداشته می شوند. آنانی که به استقامت سالک می باشند، به سلامتی داخل شده، بر بسترهای خویش آرامی خواهند یافت.»

در واقع دکتر ارمن می داند که پیامبران بیش از یک دیدگاه در رابطه با مسئله رنج دارند. اجازه بدهید تا توضیح بیشتری بدهم. وقتی به سراغ انجیل می روید، متوجه می شوید که برای صادق بودن این عبارت از نظر فلسفی که درد و رنج موجود در این جهان

نشانه‌گر عدم وجود خدای مسیحیت نیست، مجبور به استفاده از خود انجیل نیستید. اجباری در کار نیست. البته می‌توانید از آن استفاده کنید، چراکه انجیل منطقی بوده و پاسخ‌هایی کافی ارائه می‌کند، اما در حالت کلی اجباری وجود ندارد. ولی او می‌گوید که ایده‌آزاده آزاد پاسخی برای مسئله رنج نیست. ببینیم که منظور او از این جمله چیست. در مورد مردی خواندم که در حالی به اورژانس مراجعه کرده بود که تیری چوبی در چشمش داشت. تیر از پشت سرش بیرون زده بود و او سعی می‌کرد آن را بیرون بکشد اما کارکنان اورژانس نگذاشتند، چون این کار باعث مرگش می‌شد. تنها کافی بود تا آن تیر چوبی میلیمتری جابه‌جا بشود. علت این جراحت را از او پرسیدند و او گفت: «من و رفیقم در حال نوشیدن و خوشگذرانی بودیم و رفیقم پیشنهاد داد که قوطی آبجو را روی سرم بگذارم تا او با تیر و کمان آن را بزند.» آن مرد بینایی چشم راستش را از دست داد. چه کسی مقصر است؟ آیا می‌خواهید به خاطر این حادثه خدا را سرزنش کنید؟ نه! بدون شک متوجه هستیم که استدلال اراده‌آزاد، با نگاه به رنج‌های خود و دیگران، بسیار عقلانی به نظر می‌رسد. در واقع دکتر ارمن کاملاً این را درک می‌کند. این هم نقل‌قولی دیگر از او: «بی‌تردید استدلال اراده‌آزاد می‌تواند توضیح مناسبی برای شر موجود در جهان اطراف ما ارائه کند - از هولوکاست تا فاجعه یازده سپتامبر.» او در این مورد موافق است و توضیح می‌دهد: «اتفاقی که در آلمان نازی رخ داد و همچنین در جماهیر شوروی استالین یا در جهان باستان بنی اسرائیل و بین‌النهرین، به دلیل استفاده نادرست انسان‌ها از اراده‌آزادشان بوده است.»

به کاری که دکتر ارمن انجام می‌دهد بسیار دقت کنید، چراکه در شش سال گذشته مشغول آن بوده است. او می‌گوید: «اراده‌آزاد پاسخگوی بسیاری از دردها و رنج‌هاست، اما! آیا می‌گویید یک کودک فقط به خاطر اراده‌آزاد یک شخص در

سونامی جان باخت؟»... نه! این طور نیست! چه کسی چنین چیزی می گوید؟ شاید افرادی بگویند، اما بدون شک این حرف ما نیست. ما می گوئیم اراده آزاد پاسخگوی بسیاری از دردها و رنج هاست و پاسخ مناسبی برای بسیاری از رنج هایی است که می بینیم. توجه کنید. هر دوی ما این را می دانیم... می دانیم که از اراده آزاد خود استفاده کرده ایم و این موجب رنج ما و دیگران شده است و دکتر ارمن هم این را می پذیرد. اکنون به سراغ ایده مجازات برویم. او می گوید: «آیا می گویی مجازات توجیه مناسبی برای این همه درد و رنج است؟» هیچ کس این طور نمی گوید! چیزی که او تلاش دارد بگوید این است که انجیل باید پاسخی ارائه کند که برای تمام رنج های موجود کافی باشد. چه کسی این را گفته است؟ اگر کسی یک زودپز را به بمبی تبدیل کند و آن را با خود به بوستون ببرد و منفجر کند و باعث کشته شدن سه نفر و زخمی شدن دویست و شصت و چهار نفر شود، آیا مجازات کردن آن شخص معقول است؟ بدون شک وقتی بیست و سه ساعت از روز تحت نظارت هستند و رنج می کشند، این به معنای مجازات آنهاست. در حقیقت، در مناظره ای که دکتر ارمن و مایکل براون داشتند، دکتر ارمن گفت: «من جداً به مجازات باور دارم.» در واقع، اگر مجازاتی در کار نبود، در آشفتگی غرق می شدیم. آیا مجازات پاسخی معقول برای برخی از رنج هاست؟ بدون شک همین طور است. هیچ کس نمی تواند از نظر اخلاقی با آن مخالفت کند. برویم سراغ ایده سوم: همه ما می دانیم که ممکن است برخی درد و رنج ها رستگاری بخش باشند. منظورم از رستگاری بخش این است که شما می توانید اجازه دهید یک نفر متحمل درد و رنجی شود تا خیری بزرگ تر به وجود بیاورد. در واقع، دکتر ارمن به این مسئله آگاهی دارد. او می گوید که در دوران دبیرستان دچار هپاتیت شده است. او می گوید ابتلا به هپاتیت باعث شد تا حرفه آکادمیک خود را

دنبال کند. او این طور می‌گوید: «نمی‌توانم توصیف کنم که تا چه اندازه از ابتلای خود به هپاتیت خوشحال هستم. گاهی اوقات رنج کشیدن می‌تواند به نتیجه خوبی منتهی شود. بنابراین می‌تواند این طور باشد که خدا برخی از رنج‌ها را مجاز می‌داند تا خیری بزرگ‌تر به ارمغان بیاورد. بله...» اما در اینجا دکتر ارمن می‌گوید: «نمی‌توانم درک کنم که چطور مرگ یک کودک در سونامی می‌تواند خیری بزرگ‌تر به دنبال داشته باشد.» خب... ما نگفتیم که این گونه پاسخ‌ها برای این نمونه خاص از مسئله رنج کاربرد دارد. در حقیقت می‌خواهم بدانید که در تمام سخنرانی‌ها و نوشته‌های دکتر ارمن، تنها یک نوع رنج وجود دارد که او آن را هنوز بدون پاسخ می‌داند، و آن هم درد و رنجی است که از بلایای طبیعی به یک شخص بی‌گناه می‌رسد. منظورم این است: اگر شخصی وجود داشته باشد که بی‌گناه باشد و رنجی ناشی از بلایای طبیعی به او برسد، این از نظر دکتر ارمن بدون پاسخ است. بگذارید توضیح بدهم که چرا از نظر او تنها این مسئله بی‌پاسخ است. اگر این اتفاق برای یک شخص گناهکار بیفتد، در این صورت می‌توان گفت او به مجازات رسیده است. اگر این رنج به دست شخصی دیگر اتفاق بیفتد می‌توان گفت که ناشی از اراده آزاد است که از نظر دکتر ارمن پاسخی معقول است. اگر آن کودک زنده بماند و زندگی کند، می‌توان گفت این رنج رستگاری‌بخش بوده و برای به وجود آوردن خیری بزرگ‌تر رخ داده است و دکتر ارمن هم مجبور است بپذیرد که این طور است. این امر جالب است... وقتی به سراغ انجیل بروید خواهید دید - دکتر ارمن هم پذیرفت و از او نقل قول می‌کنم - هنگامی که او پاسخ‌های انجیل به مسئله رنج را بررسی می‌کند، این طور می‌گوید: «چطور می‌توان رنج یک انسان درستکار را توضیح داد؟ برای پاسخ به آن به توضیحی دیگر نیاز است. برای مثال اینکه در نهایت همه چیز سروسامان خواهد گرفت.» این هم

از این! تکه آخر پازل! اگر زندگی پس از مرگی در کار باشد - که البته با وجود آن هم درد و رنج و اندوه همچنان وجود خواهد داشت - می‌تواند پاسخی معقول و منطقی در مورد چرایی وجود درد و رنج در این جهان به ما بدهد، و به همین دلیل است که اشعیا می‌گوید: «مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان رئوف برداشته شدند و کسی فکر نمی‌کند که عادلان از معرض بلا برداشته می‌شوند.» منظور او چیست؟ جز این نیست که هنگامی که یک فرد بی‌گناه دچار رنج می‌شود، زندگی پس از مرگی در انتظار اوست که در آنجا همه چیز جبران می‌شود. دوباره باید با این گفته دکتر ارمن موافقت کنیم که اگر چنین اندیشه‌ای برای شما متقاعدکننده است، پس باید آن را بپذیرید. در حقیقت، وقتی دکتر ارمن می‌گوید: «اگر خدا در کارهای این جهان مداخله می‌کند، پس چرا کاری نمی‌کند؟» می‌خواهم متوجه باشید که این بازهم یک استدلال منطقی نیست. این تنها یک پرسش است. دکتر ارمن ادعا می‌کند به بی‌خانمان‌ها کمک می‌کند. در حقیقت دکتر ارمن پول بسیار زیادی به بی‌خانمان‌ها اهدا کرده است، اما هر شب در خانه‌اش در کارولینای شمالی اتاق‌های بسیار زیادی وجود دارد که می‌تواند محل اسکان افراد بی‌خانمان باشد. اگر دکتر ارمن واقعاً به بی‌خانمان‌ها اهمیت می‌دهد، به آن‌ها اجازه بدهد تا در این اتاق‌ها بخوابند. اگر به آن‌ها اهمیت نمی‌دهد، پس چرا از نظر مالی کمکشان می‌کند؟ و اگر اهمیت می‌دهد چرا اجازه این کار را نمی‌دهد؟ می‌بینیم که این یک استدلال نیست. تنها چیزی که دکتر ارمن باید نشان بدهد این است که چرا اجازه انجام چنین کاری را نمی‌دهد. اگر هم بگویید، تنها یک تحریک احساسی است. اگر با دقت گوش کرده باشید، پاسخ را در جمله‌های دکتر ارمن شنیده‌اید. او می‌گوید: «عیسی مسیح در این جهان مداخله کرد تا افراد را از دست گناه‌هایشان نجات بدهد.» خدا تنها به این دلیل

مداخله نمی‌کند که بتوانید هفتادوپنج یا هشتاد سال با لذت زندگی کنید و سپس به خواب ابدی رفته و دیگر بیدار نشوید، مداخله‌گری خدا همیشه به این صورت بوده است که شخصیتی درون شما شکل بدهد که در زندگی پس از مرگ سعادت‌مند باشد. مداخله‌گری خدا بسیار ارزشمندتر و مهم‌تر از آن است که شکم شما را به صورت گذرا سیر کند. عیسی مسیح به پنج هزار نفر غذا داد، اما آن‌ها بازهم دچار گرسنگی می‌شوند. و به همین دلیل او گفت: «من نان زندگی هستم. چون مداخله‌گری خدا برای ابدیت صورت می‌گیرد». بسیار سپاسگزارم.

بارت ارمن: خب... بسیار سپاسگزارم. بحث هیجان‌انگیزتر می‌شود. من تعداد بسیاری از این مناظره‌ها انجام می‌دهم و همیشه کار سخت این است که نکات بسیاری وجود دارد که بخواهید آن‌ها را مطرح کرده یا با آن‌ها مخالفت کنید. و در نتیجه، این‌گونه پاسخگویی دشوار است. به همین دلیل قدردان پاسخگویی منسجم و قانع‌کننده کایل هستم، البته کاملاً برای من قانع‌کننده نبود. و البته ارائه اصلی او نبود که می‌خواستم در ابتدا در مورد آن صحبت کنم. برایم جالب بود که کایل نطق خود را با صحبت در مورد آن زنی آغاز کرد که در بیمارستان کودکان دیده بود که پیش از آن گلوله‌ای به سرش برخورد کرده بود که نه تنها باعث نشده بود ایمانش به خدا را از دست بدهد، بلکه آن را قوی‌تر کرده بود. وقتی کایل چنین مقایسه‌ای می‌کرد، ناگهان این مسئله به ذهنم خطور کرد... صحنه‌ای که همیشه از تلویزیون می‌بینیم... اینکه در یک سانحه هوایی نیمی از مسافران کشته شده‌اند و آن‌ها با یکی از بازمانده‌ها گفت‌وگو می‌کنند و آن شخص می‌گوید: «فقط از خدا سپاسگزارم که به من جانی دوباره بخشید.» تعجب می‌کنید که این شخص واقعاً به چه چیزی فکر می‌کند...

خدا به نفع او مداخله کرد، اما نه برای آن صدها نفری که کشته شدند؟ واقعاً تا این اندازه مهم هستی که خدا به جای دیگری، تو را نجات داد؟ بله... بسیاری از افراد رنج می‌کشند و ایمانشان آن‌ها را تسکین می‌دهد و گاهی رنج کشیدن موجب قوی‌تر شدن ایمانشان می‌شود. اگر در چنین جایگاهی هستید، من هیچ مخالفتی ندارم. می‌دانم که این دیدگاه برای کایل ناخوشایند است چون تصور می‌کند منطقی نیست و نیاز است تا منطقی برخورد کنیم... ما به منطق نیاز داریم. همه چیز و این توضیحات باید منطقی باشند. تحریک احساسی معنایی ندارد. ما به پاسخ‌های منطقی نیاز داریم. خوشحال می‌شوم که مناظره‌ای منطقی با کایل داشته باشم، اما مسئله رنج همانند معادلات ریاضی حل‌شدنی نیست. مسئله در اینجا این نیست که $2+2$ برابر است با ۴ یا نه، بلکه پای زندگی شما در میان است و زندگی عزیزانتان، زندگی اطرافیان شما و زندگی مردم جهان ما. این مسئله منطق و ریاضی نیست. مسئله این است که چگونه می‌توان آن را درک کرد. نکته‌ای که کایل در ابتدای ارائه‌اش مطرح کرد برایم جالب بود. وقتی گفت باعث تعجبش بود که من نمی‌خواستم استدلال کنم که مسئله رنج عدم وجود خدا را اثبات می‌کند. البته این بیشتر از تعجب بود و در واقع کایل ناامید شده بود. چون این چیزی است که او می‌تواند از آن استفاده کند. او می‌تواند نشان بدهد که می‌توانید آن را اثبات کنید و من نمی‌خواستم استدلال کنم که می‌توانید آن را اثبات کنید، چون فکر نمی‌کنم بتوانید. ما در مورد اثبات صحبت نمی‌کنیم. ما تلاش می‌کنیم که جهان خود را درک کنیم. چگونه این را تفسیر می‌کنید؟ موضوع اثبات نیست، بلکه تفسیر است. دلیل اینکه تحریک‌های احساسی اهمیت دارد این است که ما همانند کامپیوترها نیستیم که کارکرد مغزمان تنها بر طبق منطق باشد. ما انسان هستیم و نباید انسانیت خود را انکار کنیم. اگر رنج کشیدن برایتان یک مسئله

احساسی نیست، چیزی برای گفتن به شما ندارم و اگر برای کایل هم این طور باشد، چیزی برای گفتن به او ندارم. چون این مسئله‌ای احساسی است و باید این‌گونه با آن برخورد شود. کایل می‌خواست فهرستی از دلایل رنج کشیدن را بخواند... گاهی اوقات به علت مجازات است، اما نه همیشه. خوب... پس گاهی اوقات خدا در حال مجازات کردن افراد است. پس کایل این طور فکر می‌کند که گاهی خدا به مردم تا سرحد مرگ گرسنگی می‌دهد، همان‌طور که کتاب عاموس می‌گوید. آیا شما هم این طور فکر می‌کنید؟ اینکه خدا باعث خشکسالی و باعث جنگ‌ها می‌شود؟ خدا باعث کشته شدن سربازان ما در افغانستان می‌شود؟ خدا باعث جنگ و یتیم‌شدن ما تا به ما درسی بدهد؟ من نمی‌توانم نادرست بودن آن را اثبات کنم اما با اندیشه‌ام سازگار نیست. واقعاً امیدوارم که چنین تفکری نداشته باشید. و در آخر هم کایل می‌خواهد به زندگی پس از مرگ متوسل شود - به‌عنوان یک تفسیر برای چرایی وجود درد و رنج. این ایده جالبی است. چیزی که کایل به آن اشاره نمی‌کند اکثر افراد در اکثر مکان‌ها در طول تاریخ‌اند که به زندگی پس از مرگ باور ندارند - که شامل اکثریت متن انجیل یهودیت هم می‌شود. برخی از نویسندگان عهد عتیق به مکانی به نام «شیئول» باور دارند که پس از مرگ به آنجا می‌رویم. آنجا مکانی برای مجازات گناهان شما و اینکه پاداش درستکاری‌تان را دریافت کنید، نیست. تنها مکانی است که افراد پس از مرگ به آن می‌روند. نویسندگانی هستند که دیدگاه متفاوتی دارند، همانند آن چیزی که پیش از این اشاره کردم، نویسندگان کتاب حکمت جامعه بن داود و کتاب ایوب. کتاب جامعه بن داود، کتاب مورد علاقه من از انجیل است که می‌گوید زندگی بی‌معناست. تصور نمی‌کنم کایل آن را بپسندد، اما از نظر این کتاب زندگی بی‌معناست. زندگی می‌آید و می‌رود و فهم معنای آن دشوار است:

سراسر پوچی و بیهودگی... و در نهایت هم همین است.

این عبارت در این کتاب به مهی کوتاه مدت اشاره دارد که در سطح زمین است، اما با نور خورشید محو می شود. اندک زمانی وجود دارد و ناگهان محو می شود و زندگی هم همین طور است، لحظه ای وجود دارد و سپس از بین می رود. نظر این کتاب در مورد زندگی پس از مرگ چیست؟ فصل ۹، بخش ۴ به بعد:

هر کسی که با زندگان پیوست، امید دارد، چراکه سگی زنده بهتر از شیری مرده است. زندگان می دانند که خواهند مرد، اما مردگان هیچ چیز نمی دانند. نه پاداشی برای مردگان در کار است و نه دیگر چیزی به یاد دارند.

البته می توانید سراغ متون دیگری از انجیل بروید که وجود زندگی پس از مرگ را تأیید می کنند و این طور نتیجه بگیرید که منظور این کتاب واقعاً این نیست که زندگی پس از مرگ وجود ندارد. خب... نویسندگان این کتاب نمی دانستند که نویسندگان دیگری هم کتاب خواهند نوشت. این نویسنده به زندگی پس از مرگ باور ندارد. نویسنده کتاب ایوب هم این گونه است:

همان طور که آب دریاچه بخار می گردد و آب رودخانه در خشکسالی ناپدید می شود، همچنان انسان برای همیشه به خواب می رود و تا نیست شدن آسمان ها دیگر بر نمی خیزد و کسی او را بیدار نمی کند.

خود من دیگر به زندگی پس از مرگ باور ندارم. البته سال ها به این موضوع باور داشتم و بسیار شبیه به کایل فکر می کردم؛ اینکه درد و رنج کنونی در آنجا جبران می شود، چیزی که الان نادرست است در آنجا سروسامان می گیرد، بی عدالتی در

آنجا جبران می‌شود. دیگر چنین چیزی را باور ندارم. فکر می‌کنم مرگ پایان همه چیز است. می‌دانم که اکثر شما این طور فکر نمی‌کنید و چنین قصدی هم ندارید. دلایل بسیاری برای این اندیشه دارم که یکی از آن‌ها مربوط به فیزیولوژی مغزهای ماست. اگر کسی مغزتان را جراحی کند، شخصیت شما تغییر می‌کند. پس شخصیت اصلی شما چه می‌شود؟... به ساختار مغزی شما وابسته است. وقتی سیستم عصبی شما از کار بیفتد، نمی‌توانید چیزی احساس کنید. شما می‌توانید شخصیتتان را تغییر بدهید. می‌توانید تمام خاطرات خود را پاک کنید، آن‌هم تنها به وسیله یک جراحی مغزی. ما بدن‌هایمان هستیم - البته از نظر من. شاید تصور کنید که غمگین‌کننده است که در حقیقت، زندگی تنها همین است که می‌بینید. در واقع من نخواستم یک ندانم‌گرا باشم چون تصور می‌کردم هیچ چیز ارزش زندگی کردن نخواهد داشت. این کاملاً نادرست است. چون زندگی تنها همین است، من بیش از هر زمان دیگری این زندگی را دوست دارم. وجود ما ارزشمند است و باید تا آخرین لحظه عمر به آن عشق بورزیم و تا جایی که می‌توانیم از آن لذت ببریم. اما نهایت لذت بردن از زندگی - اگر انسان هستیم - به معنای یاری رساندن به دیگرانی است که توانایی لذت بردن از زندگی را ندارند. در طول برگزاری این مناظره بیش از هزار و چهارصد کودک در اثر گرسنگی تلف خواهند شد. باید بیشتر به آن‌ها کمک کنیم. در طول این مناظره، ششصد نفر در اثر ابتلا به مالاریا در جهان می‌میرند. باید بیشتر به آن‌ها کمک کنیم. در جای جای این جهان مردمی هستند که به آب پاکیزه دسترسی ندارند. هر روز چهار هزار نفر بر اثر بیماری‌های ناشی از مصرف آب ناسالم می‌میرند. باید به افرادی که رنج می‌کشند بیشتر کمک کنیم. بلاای طبیعی وجود دارند. فاجعه آتشفشانی که در یک شب باعث مرگ سی هزار نفر شد. سونامی‌ها که در یک رخداد سیصد هزار نفر را می‌کشند. باید

بیشتر به دیگران کمک کنیم. این همان چیزی است که من می‌پسندم. من و کایل در مورد اینکه آیا مسئله رنج وجود خدا را زیر سؤال می‌برد یا نه توافق نخواهیم کرد. پاسخ من بله است و پاسخ او نه. اکثر شما طرف او هستید. اما چطور است که در یک مورد توافق کنیم؟ هر آن چیزی که در مورد وجود خدا فکر می‌کنیم و به هر پاسخی که در مورد مسئله رنج می‌رسیم، هر توضیحی برای مسئله رنج می‌دهیم و هر اندازه که این توضیحات راضی‌کننده باشند، می‌توانیم توافق کنیم که فارغ از دیدگاهمان، برای کمک به افراد نیازمند بیشتر تلاش کنیم. سپاسگزارم.

مجری مناظره: اکنون با حضور دو مناظره‌کننده در پشت میکروفون‌هایشان، آزمون متقابل خواهیم داشت. با دکتر ارمن شروع می‌کنیم که پانزده دقیقه برای پرسش سؤالات زمان در اختیار دارد و سپس نوبت به آقای کایل بات می‌رسد.

بارت ارمن: خب... از این روش مطمئن نیستم، پس تنها سؤالاتی را می‌پرسم که در ذهنم به وجود آمده است. کایل... اولین مورد این است... اشاره کردی که برخی از فیلسوفان گفته‌اند مشکلی که در مورد مسئله رنج وجود دارد این است که - همچون یک قیاس منطقی - سه عبارت وجود دارد که افراد می‌خواهند بپذیرند و با این حال زمانی که آن‌ها را می‌پذیرند، گونه‌ای تناقض به وجود می‌آید. اینکه خدا قادر مطلق است؛ به این معنا که توانایی انجام هر کاری را دارد. هنگامی که افراد چنین چیزی می‌گویند، این‌طور فرض می‌کنم که به معنای واقعی کلمه چنین منظوری ندارند - خدا نمی‌تواند یک ضلع به مثلث اضافه کند - خدا توانایی انجام برخی کارها را ندارد. خب... جدا از چیزهای بی‌معنا، خدا توانایی انجام هر کاری را دارد. دوم اینکه خدا

آنقدر مهربان است که در واقع نمی‌خواهد هیچ فردی در فلاکت و رنج باشد. و سوم اینکه افراد در فلاکت و رنج به سر می‌برند. بنابراین برخی افراد این را به‌عنوان یک مشکل منطقی می‌دانند. اشاره کردی کسی که پیش از این می‌گفت این اثباتی بر عدم وجود خداست، دیگر چنین ادعایی ندارد. آیا کسی را می‌شناسی که چنین چیزی بگوید؟ او کیست و چرا چنین چیزی می‌گوید؟

کایل بات: خب... سؤال بسیار خوبی است - ابتدا پاسخ سؤال آخر را می‌دهم. دلیل اینکه چنین چیزی می‌گویند این است که احساس می‌کنم خداناباوران در جست‌وجوی این بوده‌اند که شواهد و مدارک محکمی را که برای خداناباوری خود در اختیار دارند به شواهد و مدارکی که ما برای وجود خدا در اختیار داریم، ارتباط بدهند. پس زمانی که استدلال‌های منطقی معتبری همچون استدلال اصول اخلاقی ارائه می‌کنیم - که بر طبق آن اگر ارزش‌های اخلاقی عینی وجود داشته باشند، آنگاه خدا وجود دارد. ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارند، بنابراین خدا وجود دارد - فکر می‌کنم جامعه خداناباوران قدرت آن را درک کرده و خواهان چنین استدلالی هستند. از جی. ال. مکی نام می‌برم. او یکی از سرشناس‌ترین خداناباوران دهه ۱۹۷۰ بود. او این اندیشه را مطرح کرد که مسئله رنج از نظر منطقی اثبات می‌کند که خدا وجود ندارد. در واقع فکر می‌کنم ویلیام رو^۴ هم با او هم‌عقیده است. اما پس از آن، شخصی به نام توماس براتون وارن^۵، که رساله دکترایش را در دانشگاه وندربیلت نوشت، این چنین گفت: «دکتر مکی... لحظه‌ای صبر کن. آیا این درست است که پیش‌فرض‌هایی در مقدمات گزاره‌های تو وجود دارد که نمی‌توانی اعتبارشان را نشان

۴. William Rowe

۵. Thomas B. Warren

بدهی و این وجود مشکل منطقی را رد می‌کند؟ یکی از فرض‌های مقدماتی بحث این است که خدایی مهربان و قادر مطلق وجود دارد... وقتی می‌گوییم خدا قادر مطلق است منظور ما این نیست که می‌تواند هر کاری بکند. برای مثال، مانند آنچه گفتی، او نمی‌تواند مثلی مربع‌گونه خلق کند. خدا نمی‌تواند دروغ بگوید. او نمی‌تواند کاری کند که ماهیتش را زیر پا بگذارد». بنابراین وقتی دکتر وارن این نکات را به دکتر مکی گوشزد کرد، او این‌طور گفت: «بله... مقدمات پنهانی وجود دارد... بنابراین حق با توست... این مشکل منطقی مورد نظر از نظر منطقی اثبات نمی‌کند که خدای تو وجود ندارد.» سپس گفت: «من به وجودش باور ندارم، و تلاش می‌کنم تا مسئله را تغییر دهم. اما از نظر منطقی این چنین است.»

بارت ارمن: بله... سؤال من هم همین است. چه کسی می‌گوید که این اثباتی منطقی برای وجود نداشتن خداست؟

کایل بات: یکی از آن‌ها جی. ال. مکی بود.

بارت ارمن: او کسی است که نظرش را تغییر داد؟

کایل بات: درست است.

بارت ارمن: پس شخص دیگری را نمی‌شناسی؟

کایل بات: مطلقاً نه. دیگر نمی‌توانند چنین چیزی بگویند.

بارت ارمن: این استدلال به ظاهر منطقی است، چراکه هیچ شخص دیگری از آن استفاده نمی‌کند. من هیچ خداناباوری را نمی‌شناسم که بگوید خدا از نظر منطقی

نمی‌تواند وجود داشته باشد، آن‌هم به دلیل مسئله رنج. پس وقتی به این استدلال یورش می‌بری، نمی‌دانم چرا این کار را می‌کنی، چون کسی از این استدلال استفاده نمی‌کند.

کایل بات: تا به حال نام جی. ال. مکی را شنیده‌ای؟

بارت ارمن: بله، شنیده‌ام. اما من در مورد امروزه و قرن ۲۱ صحبت می‌کنم و به نظر می‌رسد هیچ‌کس را نمی‌شناسی که از این استدلال استفاده کند. پس نمی‌دانم چرا به آن یورش می‌بری.

کایل بات: من چنین کاری نمی‌کنم. می‌خواهم نشان بدهم که این از نظر منطقی برای خدا مشکل‌ساز نیست و خدا ناباوران سعی داشتند چنین استدلالی طرح کنند، اما نتوانستند.

بارت ارمن: اما گفתי کسی چنین کاری نمی‌کند.

کایل بات: چون ما آن را رد کردیم.

بارت ارمن: «ما این کار را کردیم.»... که این‌طور... من با خدا ناباوران معاشرت دارم و هیچ‌گاه نشنیده‌ام کسی چنین ادعایی کند و ظاهراً تو هم نشنیده‌ای، چون تنها یک مثال از دهه ۱۹۷۰ داری.

کایل بات: تو نشنیده‌ای که امروزه کسی چنین ادعایی بکند!

بارت ارمن: اجازه بده سؤال دیگری کنم. استدلال‌های بسیاری در مورد اصول اخلاقی مطرح کردی. به این صورت که چون عدالت وجود دارد، پس باید اصول

اخلاقی مطلق وجود داشته باشد. درست می‌گوییم؟ منظورت این است؟

کایل بات: به این صورت است که اگر ارزش‌های اخلاقی عینی وجود داشته باشند، آنگاه خدا وجود دارد. ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارند، بنابراین خدا وجود دارد.

بارت ارمن: پس تصور می‌کنی که اصول اخلاقی عینی وجود دارند؟

کایل بات: بی‌چون و چرا. یکی از آن‌ها عدالت است.

بارت ارمن: چقدر در مورد انسان‌شناسی فرهنگی مطالعه کردی؟

کایل بات: نه چندان.

بارت ارمن: بله... متوجه شدم... چراکه انسان‌شناسان فرهنگی جداً با وجود اصول اخلاقی مطلق مخالف هستند، چون جوامع مختلف - بدون شک - به ارزش‌های اخلاقی متفاوتی پایبندند. چطور با این مسئله برخورد می‌کنی؟

کایل بات: خب... می‌گوییم چون برخی افراد مخالف این هستند که ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارند، به این معنا نیست که آن‌ها وجود ندارند. برای مثال، وقتی می‌گویی به اطراف نگاه کردم و موارد غیر منصفانه‌ای دیدم، منظورت از غیر منصفانه چیست؟

بارت ارمن: منظورم این است که غیر منصفانه بودن از نظر من متفاوت از آن تصویری است که فردی در جامعه‌ای دیگر نسبت به آن دارد. اجازه بده مثالی مطرح کنم. جوامعی وجود دارند که به خونخواهی باور دارند. به این صورت که اگر خویشاوند تو

به دست کسی به قتل رسیده باشد، کار درست این است که قاتل را بکشی. آیا با چنین رأی اخلاقی‌ای موافق هستی؟

کایل بات: این طور می‌گویم که خدا از ماهیت خود به صورت مشخصی درون افراد جای داده است. برای مثال در فصل ۱۳ کتاب رومیان، انجیل می‌گوید حکومت‌ها حق دارند قوانینی وضع کنند که با ماهیت خدا مطابقت دارند که یکی از آن‌ها مجازات کردن فرد خطاکار است. پس... اگر شخصی زودپزی را بردارد و آن را در مارا تن بوستون منفجر کند و سه نفر را بکشد و دو یست‌وشصت‌وچهار نفر دیگر را زخمی کند، باور دارم که خدا به حکومت‌های ما چنین قدرتی داده است که ماهیت آن جرم را بررسی کنند و سپس آن شخص می‌تواند به‌طور قانونی به مجازات اعدام محکوم شود و این منطقی خواهد بود.

بارت ارمن: درست است... اگرچه سؤال من این نبود. منظورم در مورد جوامعی است که خونخواهی در آن‌ها کاری درست به شمار می‌رود. اگر برادر من را به قتل برسانی، آنگاه کار درست این است که من تو را بکشم. آیا فکر می‌کنی این یک اصل اخلاقی مطلق است؟

کایل بات: نه.

بارت ارمن: پس اصول اخلاقی مطلق آن‌هایی هستند که تو با آن‌ها موافق هستی.

کایل بات: بدون شک نه... در واقع...

بارت ارمن: می‌گویی که با بعضی از آن‌ها موافق نیستی؟

کایل بات: می‌گویم که در برخی فرهنگ‌ها این‌گونه است... برای مثال، هنگامی که فردی می‌گوید اخلاقی است که سه مرد با یک زن یا سه زن با یک مرد ازدواج کنند، ابتدا می‌پرسم این اصل از کجا سرچشمه می‌گیرد، او هم مجبور است بگوید: «خودمان بنای آن را گذاشته‌ایم.»

بارت ارمن: اگر بگویند که این سنت ابراهیم پیامبر است چگونه؟

کایل بات: اگر با چنین چیزی مواجه شوم، این‌طور خواهم گفت که ابراهیم در موارد دیگری هم دروغ گفت که خدا او را نبخشید و کارهای بسیاری کرد که فرمان خدا نبود. پس اگر می‌خواستیم این‌طور بگوییم که ابراهیم این کار را انجام داد، تنها چون کار ابراهیم بوده است، درستی آن تأیید نمی‌شود.

بارت ارمن: آیا خدا این کار را محکوم می‌کند؟

کایل بات: بدون شک خدا دروغگویی ابراهیم را محکوم می‌کند.

بارت ارمن: آیا چندهمسری او را محکوم می‌کند؟

کایل بات: به‌طور مستقیم به این اشاره نشده است، اما شرایط به‌گونه‌ای بود که هیچ‌گاه صحبتی از بخشیدن او نکرد و چون در متن نمی‌بینی که خدا چیزی را محکوم کند، به معنای مجاز شمردن آن نیست. برای مثال زمانی خداوند می‌گوید اگر کسی به سمت راست صورتت سیلی زد، سمت دیگر را هم جلو بیاور. در این مثال، خدا شخص سیلی‌زننده را محکوم نمی‌کند و این محکوم نکردن به معنای مجاز شمردن آن نیست. نبود گزاره‌ای از سوی خدا در مثالی مشخص به معنای تجویز او نیست.

بارت ارمن: خوب... ادامه بدهیم... چون توافقی در کار نیست. حقیقت این است که خاندان ابراهیم در تورات به طرقتی رفتار می‌کنند که کمی بعد از طرف خدا محکوم می‌شوند، اما هیچ‌گاه از انجام این کارها منع نشده‌اند؛ پس دلیلی برای آن وجود دارد و هنگامی این دلیل را متوجه می‌شوید که فرهنگ‌ها را به‌طور گسترده‌تری مطالعه کنید. مشکل این است که ما جامعه خود را مبنا قرار می‌دهیم و تصور می‌کنیم جامعه ما ارزش‌های اخلاقی به‌غایت درستی دارد که می‌توانیم از آن‌ها برای قضاوت استفاده کنیم. پس به این ترتیب تنها تک‌همسری درست است. اتفاقاً من با جدیت به تک‌همسری باور دارم، اما فرهنگ‌های دیگری وجود دارند که این‌گونه نیستند. پس از کجا به اصل اخلاقی مطلق دست پیدا می‌کنی؟ آیا زادگاه آن تنها آمریکاست؟ جوامعی هستند که به خونخواهی باور دارند. خوب... این درست است یا نادرست؟ اگر درست یا نادرست است، چرا درستی یا نادرستی آن در جوامع متفاوت است؟ آیا تنها آمریکایی‌ها می‌توانند چنین چیزهایی را تشخیص بدهند؟ این بحث بسیار طولانی است...

کایل بات: اجازه بده در مورد این جمله‌ای بگویم. خداناباوری به نام مایکل روس وجود دارد که می‌گوید: «انسانی که می‌گوید شکنجه کردن و تجاوز کردن به کودکی پنج‌ساله درست است، دقیقاً مانند کسی که می‌گوید $2+2=5$ در خطاست.» به گفته‌های او دقت کنید... او می‌گوید اگر شما اندیشه‌ای مبنی بر درست بودن کاری در یک فرهنگ مشخص دارید، در این صورت فرهنگ دیگری نمی‌تواند بگوید که آن کار نادرست است. شما فرهنگ خودتان را دارید، ما هم همین‌طور. با این حال، این دقیقاً همان کاری است که جهان در دادگاه نورنبرگ با آلمان نازی کرد. آن‌ها رهبران

آلمانی را محاکمه کردند، اما رهبران گفتند: «ما هیچ کار خطایی انجام ندادیم. با توجه به فرهنگمان نیاز داشتیم یهودیان را نابود کنیم. این قانون ما و برای کمک به آلمان بود.»

و رابرت جکسون - دادستان وقت ایالات متحده آمریکا - این طور گفت: «آن‌ها قانونی را نقض کرده‌اند که بسیار فراتر از قانون منطقه‌ای آلمان است.»

چگونه به قانونی فراتر از قانون فرهنگی دست پیدا می‌کنید؟ این دقیقاً همان چیزی است که به دنبالش هستیم. دکتر ارمن می‌گوید که هیچ قانون برتری وجود ندارد.

بارت ارمن: نه... این درست نیست... تو شنیده‌ای که چنین چیزی بگویم؟

کایل بات: بله! چیزی که گفتی این بود...

بارت ارمن: چه زمانی گفتم؟

کایل بات: تو گفتی که هر فرهنگی درست‌ها و نادرست‌های اخلاقی خود را دارد و نمی‌توان گفت کدام یک درست است.

بارت ارمن: من از تو می‌پرسم که آیا اصول اخلاقی مطلق وجود دارند و راه دستیابی به آن‌ها چیست؟ به جز آن چیزی که در ذهن است، چگونه به آن‌ها دست پیدا می‌کنی؟

کایل بات: اصول اخلاقی مطلق از ذات خداوند تراوش می‌کنند.

بارت ارمن: این ذات خداست که افراد را با کشتن آن‌ها مجازات کند. در انجیل، ذات خدا این است که افراد را با کشتن آن‌ها مجازات کند، یا به آن‌ها گرسنگی بدهد، یا آن‌ها را غرق در خشکسالی یا دچار بیماری‌های همه‌گیر کند. این ذات خداست. پس

دقیقاً چگونه از این موارد به اصول اخلاقی مطلق دست پیدا می‌کنی؟

کایل بات: خب... همان‌طور که آن‌ها را بررسی می‌کنی، اگر بخواهی این‌گونه بگویی که کشتن یک فرد برای خدا عملی غیراخلاقی است... خب اگر خدا خالق و دانای کل است، پس بدون شک متوجه است که اگر فردی مرتکب کاری شده است که ارزش مرگ را دارد، پس ممکن است کشته بشود. وقتی می‌گویی که چطور می‌توانم از دست عباراتی مانند اینکه خدا کسی را می‌کشد یا به او گرسنگی می‌دهد، رهایی پیدا کنم... اگر بخواهم به جوامع امروزی نگاه کنم و بگویم آیا از نظر اخلاقی درست است که شخصی را بکشیم، پاسخ این سؤال طبق کتاب قوانین حقوقی این است که اگر شخصی مرتکب جرمی بشود که ماهیت آن جرم به‌گونه‌ای باشد که سزاوار مجازات مرگ باشد، این کار از نظر اخلاقی درست است.

بارت ارمن: آیا گرسنگی دادن به یک فرد تا سرحد مرگ درست است؟

کایل بات: خب... اگر از جایگاه خدا به این مسئله نگاه می‌کنی و زندگی پس از مرگی وجود دارد، آنگاه بازه زمانی روی زمین که رخدادی اتفاق می‌افتد باید با نگاه به زندگی پس از مرگ بررسی شود...

بارت ارمن: نه... می‌پرسم آیا این درست است که تو به کسی تا سرحد مرگ گرسنگی بدهی؟

کایل بات: البته که نه... از طرف خالق چنین حقی به من داده نشده است.

بارت ارمن: اما گفتی که این در ذات خداست.

کایل بات: نه... من گفتم...

بارت ارمن: اصول اخلاقی درست از طرف خدا به تو داده شده است. این کاری است که خدا انجام می‌دهد، پس چرا انجام آن برای ما درست نیست؟

کایل بات: خب... بسیار عالی... در اینجا باید تمایز قائل شوید. به تفاوت موجود دقت کنید. اگر بگویید که شخصی صاحب اختیار حق انجام کاری را دارد، این حق برای تمام افراد نیست...

بارت ارمن: تو گفتی که اصول اخلاقی مطلق تو از ذات خدا سرچشمه می‌گیرند. این طور است یا نه؟

کایل بات: بدون شک، بله. دقت کنید... اگر بگوییم یک جامعه حکومتی دارد که محق است فردی را به زنجیر بکشد و تا آخر عمر در زندان بیندازد، اگر چنین چیزی بگوییم، چیزی که از آن دریافت می‌کنیم این است که تو نیز به‌عنوان یک شخص چنین حقی داری؟

بارت ارمن: آیا حکومت‌ها حق دارند تا یک شخص را با گرسنگی دادن تا سرحد مرگ مجازات کنند؟

کایل بات: آنها حق گرفتن جان افراد را دارند.

بارت ارمن: حق گرسنگی دادن به افراد تا سرحد مرگ؟

کایل بات: اجازه بده تا به سراغ آن چیزی بروم که می‌خواستم بگویم... اگر آن را با دیدگاه زندگی پس از مرگ ببینی، آنگاه گرسنگی دادن به یک شخص تا سرحد مرگ و

برای زمانی زودگذر...

بارت ارمن: زمانی زودگذر؟! بعد از این زمان می‌میرند!

کایل بات: به این اندیشه توجه کنید... آن‌ها پس از این مرگ به کجا می‌روند؟ به سوی زندگی پس از مرگ!

بارت ارمن: پس می‌گویید که مشکلی ندارد افراد را تا سرحد مرگ گرسنگی بدهیم، چون زودگذر است. تنها بیست روز طول می‌کشد، پس مشکلی نیست، چون ابدیت در انتظار آن‌هاست. این طور می‌گویید؟... چنین چیزی می‌گویید؟... پاسخ سؤالم را بده... چنین چیزی می‌گویید؟

کایل بات: من می‌گویم که خدا حق گرفتن جان هر کسی را دارد.

بارت ارمن: من می‌پرسم که آیا تو چنین حقی داری؟ یا اینکه ما جامعه‌ای داریم که حق گرسنگی دادن به افراد تا سرحد مرگ را دارد؟ - کاری که خدا انجام می‌دهد - بله یا نه؟...

کایل بات: تو حق انجام کارهای خدا را نداری، مگر اینکه او به تو چنین حقی داده باشد.

بارت ارمن: اما خدا به تو اصول اخلاقی مطلق می‌دهد.

کایل بات: بله. همین طور است... اجازه بده تا در مورد کتابت سؤالی بپرسم - و همچنین در مورد گفته‌هایت، خصوصاً در این مناظره - تو می‌گویی که در حقیقت، به دیدگاه انجیلی نسبت به مسئله رنج معتقد هستی و می‌گویی این دیدگاه همان دیدگاه

کتاب جامعه بن داود است و در مناظرات با دینش دسوزا می‌گویی دیدگاه انجیلی موجود در این کتاب این است که همانند حوادث بد، رخدادهای خوبی هم اتفاق می‌افتد، پس تا زمانی که زنده هستی، از زندگی‌ات لذت ببر.

بارت ارمن: بخور، بنوش و شاد باش. این عبارت هفت بار در کتاب جامعه آمده است.

کایل بات: اجازه بده این را بپرسم. در کتابت، مسئله خدا، چنین گزاره‌ای را مطرح کردی - باید با دقت آن را بخوانیم:

«مستقل از زمان نگارش آن‌ها، کتاب‌های پنجگانه دربردارنده ادراکی بسیار باستانی از رابطه قوم بنی اسرائیل با خدا هستند - تنها خدای حقیقی که خالق آسمان‌ها و زمین است.» تو باور داری که خدای قوم بنی اسرائیل تنها خدای حقیقی و خالق آسمان‌ها و زمین است؟

بارت ارمن: من چنین باوری دارم؟ نه... در مورد باور نویسندگان انجیل نوشتم.

کایل بات: خب... اما طوری که در این عبارت اشاره کردی: «مستقل از زمان نگارش آن‌ها، کتاب‌های پنجگانه دربردارنده ادراکی بسیار باستانی از رابطه قوم بنی اسرائیل با خدا هستند، تنها خدای حقیقی.»

بارت ارمن: بله. این ادراک آن‌هاست.

کایل بات: پس به آن باور نداری؟

بارت ارمن: من یک ندانم‌گرا هستم.

کایل بات: خب... البته که باور نداری. من این نقل قول را با هدف خاصی مطرح کردم...

بارت ارمن: در واقع، این نقل قول همان چیزی است که من گفتم. در متنی که خواندی نوشته شده است که این باور آنهاست که این خدا همان خالق آسمان‌ها و زمین است.

کایل بات: دوباره می‌خوانم... می‌گویید: «مستقل از زمان نگارش آن‌ها، کتاب‌های پنجگانه در بردارنده ادراکی بسیار باستانی از رابطه قوم بنی اسرائیل با خدا هستند، تنها خدای حقیقی.»

بارت ارمن: بله... ادراک آنهاست.

کایل بات: چنین چیزی نمی‌گویید... اما این اهمیتی ندارد.

بارت ارمن: معنای آن دقیقاً همین است. ادراک آن‌ها از خدا، خالق آسمان‌ها و زمین.

کایل بات: خب... چنین چیزی نمی‌گویید... اما به این دقت کنید. لطفاً فصل ۱۲ کتاب جامعه بن داود را باز کن. البته اگر مشکلی نیست...

بارت ارمن: نیازی نیست... می‌خواهی چه چیزی را بدانی؟

کایل بات: کتاب جامعه بن داود، فصل ۱۲، بخش ۱۳ و ۱۴. لطفاً آن را برای من بخوان.

بارت ارمن: منظورت بخش آخر کتاب است؟

کایل بات: بله.

بارت ارمن: تو چیزی در مورد مطالعه تاریخی و انتقادی کتاب جامعه می دانی؟

کایل بات: بله. اما لطفاً بخوان.

بارت ارمن: می توانی بازنگری را توضیح بدهی؟

کایل بات: بدون شک نه، اما اگر مشکلی نیست، لطفاً آن را بخوان... دکتر ارمن به شما گفت که دیدگاهی انجیلی دارد که منشأ آن در کتاب جامعه بن داود است. از شما می خواهم که بخش آخر کتاب جامعه را بشنوید و بگویید با این اظهارنظر موافق هستید یا نه.

بارت ارمن: خب... پس این از پیش تعیین شده است. تمام استدلال های او این گونه است. چون از من نمی خواهد که توضیحی بدهم، تنها می خواهد که آن را بخوانم.

کایل بات: اگر مشکلی نیست، من می خوانم.

بارت ارمن: نه... اجازه بده تا آن را توضیح بدهم و بعد بخوانم.

کایل بات: اجازه بده اول من بخوانم، بعد تو توضیح بده.

بارت ارمن: کتاب جامعه بن داود یکی از پیچیده ترین کتاب های انجیل یهودیت است، چراکه پژوهشگران در بیش از صد سال اخیر متوجه شده اند در حقیقت ویرایش های مختلفی بر آن صورت گرفته است. حتی به طوری که یکی از ویراستارهایش، پایانی به آن اضافه کرد تا معنای کل کتاب را تغییر بدهد. این چیزی است که پایان کتاب می گوید:

«پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار، چون که تمامی تکلیف انسان این است. زیرا خدا هر عمل را با هر کار مخفی، خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.»

کایل بات: خب... می دانستم که او می گوید این پایان حاصل از بازنگری است و ارتباطی با کتاب ندارد.

بارت ارمن: نه... این دقیقاً همان چیزی است که کتاب در آخرین بازنگری می گوید.

کایل بات: خب... پس اگر این چیزی است که کتاب می گوید، او به دیدگاه کتاب جامعه بن داود معتقد نیست.

بارت ارمن: نه... من به دیدگاه کتاب جامعه بن داود معتقد هستم. تا می توانی بخور، بنوش و در زندگی ات شاد باش، چراکه این تنها لحظه ای زودگذر است.

کایل بات: خب... اجازه بدهید تا به سراغ فصل ۱۱ کتاب جامعه بروم. بخش ۹ به بعد:

«ای جوان، در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راه های قلبت و بر وفق رؤیت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد.»

بارت ارمن:

«آنگاه شادمانی را مدح کردم، زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایام عمرش که خدا در زیر آفتاب به

وی دهد، در محنتش با او باقی ماند.»

کایل بات: توجه کنید که اگر تنها هر بخشی که می‌خواهد، انتخاب کند...

بارت ارمن: این هفت بار در کتاب جامعه تکرار شده است.

کایل بات: به این بخش از کتاب جامعه بن داود توجه کنید. فصل ۷، بخش ۲۹:

«همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار
طلبیدند.»

آیا این طور به نظر می‌رسد که دیدگاه دکتر ارمن برگرفته از کتاب جامعه است؟ ... بدون
شک، نه.

بارت ارمن:

«کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود: باطل اباطیل، جامعه می‌گوید، باطل
ابطایل، همه چیز باطل است. انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان می‌کشد چه
منفعت است؟ یک طبقه می‌روند و طبقه دیگر می‌آیند و زمین تا به ابد پایدار می‌ماند.
آفتاب طلوع می‌کند و آفتاب غروب می‌کند و به جایی که از آن طلوع نمود می‌شتابد.
باد به طرف جنوب می‌رود و به طرف شمال دور می‌زند؛ دورزنان دورزنان می‌رود و باد
به مدارهای خود بر می‌گردد. جمیع نهرها به دریا جاری می‌شود اما دریا پر نمی‌گردد؛
به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا باز بر می‌گردد. همه چیزها پر از خستگی
است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی‌شود و گوش از شنیدن
مملو نمی‌گردد. آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان

است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.»

تا آنجایی که می‌توانیم باید از آن لذت ببریم؛ همان‌طور که هفت بار گفته شده است: بخور، بنوش و از زندگی ات لذت ببر.

کایل بات: اگر دقت کنید، متوجه می‌شوید که او وقت‌کشی می‌کند. اگر تنها هر بخشی که می‌خواهد، انتخاب کند...

بارت ارمن: این بخش آغازین کتاب است.

کایل بات: و پایان آن چیست؟... خوب... به سراغ سؤال بعدی برویم. در بسیاری از موارد، دکتر ارمن می‌خواهد در آخر بحث بگوید که می‌توانیم در این مورد توافق کنیم. بیایید توافق بیشتری داشته باشیم و به دیگران کمک کنیم. بدون شک ما به کمک کردن به دیگران نیازمندیم، اما من می‌خواهم متوجه بشوید که چرا دکتر ارمن در این مورد کوتاه‌بین است.

بارت ارمن: این یک سؤال است؟

کایل بات: بدون شک، بله. در سخنرانی‌ات در سال ۲۰۰۸، زن جوانی به جایگاه آمد و گفت: «چرا این‌طور است که نمی‌خواهی افراد درد و رنج بکشند؟» پاسخی را که به او دادی به خاطر داری؟

بارت ارمن: حتی آن سخنرانی را هم به خاطر ندارم.

کایل بات: خوب... این چیزی است که گفتم: «چرا نمی‌خواهم افراد درد و رنج بکشند؟ نمی‌دانم... من این‌طور می‌خواهم... من دلایل فلسفی عمیقی برای آن

ندارم، این بخشی از انسان بودن است. انسان‌ها به این شکل فرگشت یافتند.» به خاطر داری؟

بارت ارمن: نه.

کایل بات: با آن موافق هستی؟

بارت ارمن: بله.

کایل بات: تو گفتی که انسان‌ها به گونه‌ای فرگشت یافتند که نمی‌خواهند افراد درد و رنج بکشند.

بارت ارمن: دقیقاً... این همان چیزی است که دانشمندان به ما می‌گویند. می‌توانی آن را انکار کنی، اما این سخن علم است.

کایل بات: خب... اجازه بده از عبارتهایی بخوانم که در وبلاگت مطرح کردی...

بارت ارمن: عجب!... چقدر از نوشته‌های من را خوانده‌ای؟

کایل بات: اکثر آن‌ها را.

بارت ارمن: یعنی این قدر خوب هستند؟

کایل بات: در این فکر بودم که در یک سال گذشته از خواندن نوشته‌هایت رنج بسیاری کشیدم... اجازه بده تا آن‌ها را برایت بخوانم... چنین چیزی می‌گویی: «اکثر افراد - بر "اکثریت" تأکید می‌کنم - در جامعه ما تنها برای خودشان ارزش قائل هستند. خودخواهی و خودمحوری حکمرانی می‌کند. اکثر افراد به مشکلات اساسی جهان ما

هیچ اهمیتی نمی‌دهند و به افزایش میزان درآمد خود علاقه بیشتری دارند.» عبارات بعدی تو در ماه جولای سال ۲۰۱۳، این‌هاست: «دلیل وجود درد و رنج این است که افراد هرگاه بخواهند، می‌توانند دست به کارهای زشت بزنند و اکثر اوقات چنین کارهایی می‌کنند.»

بارت ارمن: بله.

کایل بات: «معمولاً به این خاطر که آن‌ها را به اهدافشان می‌رساند.» پس گفتی که: «نمی‌دانم... برای اینکه چرا نمی‌خواهم افراد درد و رنج بکشند، دلایل فلسفی عمیقی ندارم... ما این‌طور فرگشت یافتیم.» با توجه به گفته‌هایت در این مورد که اکثر افراد تنها برای خود ارزش قائل بوده و خودخواه و خودمحور هستند، اگر بپرسی که چرا خودخواه و خودمحور هستید، چرا برایتان هیچ اهمیتی ندارد که به دیگران کمک نمی‌کنید یا در اکثر اوقات به آن‌ها آسیب جدی می‌رسانید، و این‌طور جواب بدهند که: «نمی‌دانم... دلایل فلسفی عمیقی برای آن ندارم... این‌طور فرگشت یافتیم...»، آیا این پاسخ قانع‌کننده است؟

بارت ارمن: خب... مانند این است که بپرسیم اگر مسیحیان اصول اخلاقی مطلق دارند و می‌دانند کار مطلقاً درست چیست، پس چرا تا این حد خطاکار هستند؟ آیا فکر می‌کنی آگاهی داشتن از اصول اخلاقی مطلق باعث می‌شود یک فرد درست‌کارتر بشود؟

کایل بات: خب...

بارت ارمن: دقیقاً...

کایل بات: در این عبارت، من می‌توانم یک دلیل فلسفی عمیق مطرح کنم که چرا افراد باید مهربان باشند و به دیگران کمک کنند، اما تو نمی‌توانی... و نکته این است.

بارت ارمن: من فکر نمی‌کنم که موضوعی فلسفی باشد، بلکه پای تعقل اجتماعی در میان است. بحث جامعه است و نه فلسفه. من اثبات فلسفی مطرح نمی‌کنم. دلایلی اجتماعی برای نحوه رفتار ما وجود دارد. در اینجا نباید به دنبال اثبات فلسفی باشیم.

کایل بات: البته... اگر به کسی بگویی که نباید چنین کاری را با دیگری بکند و این طور پاسخ بدهد: «من این طور فرگشت یافته‌م و دلیلی فلسفی برای آن ندارم. باید این طور رفتار کنم.» به او چه می‌گویی؟

بارت ارمن: فکر می‌کنم اصول اخلاقی چیزی است که نیاز داریم آن را در بین خودمان درک کنیم و سپس در بین خودمان با قدرت به کار بگیریم. فکر می‌کنم کارهای مشخصی وجود دارند که انجام آن‌ها نادرست است. نادرست است که کودک خود را کتک بزنی. حالا اگر بگویی که با وجود داشتن اصول اخلاقی مطلق، دلیلی ندارد بخواهی در مورد آن فکر کنی، البته که دلیلی برای این کار دارم. فکر می‌کنم که نادرست است. بله. دلایلی برای آن داریم. من به چه دلیلی نیاز دارم تا با دیدن رنج کشیدن یک نفر بگویم چنین چیزی را نمی‌خواهم؟

کایل بات: بدون شک به دلیلی نیاز داری، چراکه...

بارت ارمن: من به دلیل نیاز ندارم. چون این را نمی‌خواهم. من اصول اخلاقی مطلق فلسفی ندارم که بگویند کتک زدن کودکان خطاست. فقط می‌دانم که خطاست و تو هم می‌دانی و این هیچ ارتباطی به اندیشه‌های افلاطونی تو در مورد اصول اخلاقی

مطلق ندارد.

کایل بات: خب... پس اگر به کسی بگویی که کاری خطاست و او بگوید من به دلیلی نیاز ندارم تا به تو نشان بدهم که انجام مکرر کارهای زننده با دیگران مشکلی ندارد و به دلیلی نیاز ندارم تا به تو نشان بدهم که افراد قوی زنده می‌مانند، من فکر می‌کنم این درست است و نیاز ندارم تا دلیلی برای آن مطرح کنم، این از نظر تو مشکلی ندارد.

بارت ارمن: نظر من این است که تو پیش آن‌ها می‌روی و می‌گویی اصول اخلاقی مطلق وجود دارند و اجازه بدهید تا با استدلال فلسفی وجود آن‌ها را اثبات کنم، و با این روش حرف تو هم روی آن‌ها تأثیری نمی‌گذارد.

کایل بات: خب... ممکن است تأثیرگذار نباشی... اما حق با توست... پس اگر آن شخص همچنان کار خطا را انتخاب کند...

بارت ارمن: نه! من فکر می‌کنم این کار نادرست است.

کایل بات: من فکر می‌کنم کار تو خطاست، چراکه دلیلی فلسفی پشت آن نیست.

بارت ارمن: تو فکر می‌کنی که بدون اصول اخلاقی مطلق نمی‌توانی درست و نادرست را از هم تشخیص بدهی.

کایل بات: و تو گفتی که: «من فقط فکر می‌کنم که نباید چنین کاری انجام بدهیم.»

بارت ارمن: درست است... کارهایی وجود دارند که فکر می‌کنم نباید انجام بدهیم. ما نباید برای مجازات کودکانمان به آن‌ها تا سرحد مرگ گرسنگی بدهیم. به این دلیل

نیست که گونه‌ای مُثل افلاطونی در آسمان‌هاست که نشان می‌دهد عقاید اخلاقی ما باید چگونه باشد. به خاطر این نیست که آن‌ها مطلق هستند. به این دلیل است که ما به عنوان انسان می‌دانیم درست و نادرست برای هم‌نوعانمان چیست.

کایل بات: وقتی دکتر ارمن می‌گوید به عنوان انسان می‌دانیم... آلمان نازی این طور نمی‌گفت...

بارت ارمن: واقعاً می‌خواهی به آلمان نازی و باور آن‌ها پردازی؟

کایل بات: به این دقت کن: «اکثر افراد در جامعه ما تنها برای خودشان ارزش قائل هستند. خودخواهی و خودمحوری حکمرانی می‌کند.»

بارت ارمن: با این مخالف هستی؟ آیا با این مخالف هستی؟

کایل بات: دکتر ارمن گفت که ما به عنوان انسان می‌دانیم چه چیزی درست است.

بارت ارمن: آیا مخالف این هستی که اکثر افراد خودخواه هستند؟

کایل بات: البته که نه، وقتی دکتر ارمن می‌گوید ما به عنوان انسان می‌دانیم چه چیزی درست است، با توجه به این، اکثر افراد به راحتی می‌گویند: «هر کاری بخواهم با یک فرد می‌کنم، چون این‌گونه فرگشت یافتیم و تو هم نمی‌توانی به من بگویی خطا می‌کنم.» خب... به سراغ پرسش بعدی برویم...

بارت ارمن: البته که می‌توانم به آن‌ها بگویم خطاکار هستند. همیشه چنین کاری می‌کنم.

کایل بات: آیا فکر می‌کنی که باید آبجوی خالص بنوشیم؟

بارت ارمن: نه.

کایل بات: این طور گفתי.

بارت ارمن: بایدی در کار نیست... فکر نمی‌کنم اخلاقاً ضروری باشد. فکر می‌کنم اگر این کار را نکنی، دیوانه هستی.

کایل بات: پس زمانی که دکتر ارمن می‌گوید من فکر می‌کنم باید این کار را بکنیم یا نباید آن کار را بکنیم. وقتی که او گفت این یک امر اخلاقی ضروری است...

بارت ارمن: نه... این طور نیست.

کایل بات: بله... همین را گفתי... و تا این لحظه گفתי که هیچ امر اخلاقی ضروری‌ای وجود ندارد. به همین دلیل این کار هم امر اخلاقی ضروری نیست. پس متوجه شدید... او همین حالا گفت که هیچ امر اخلاقی ضروری‌ای وجود ندارد. این را به خاطر داشته باشید. سؤال بعدی... در مناظره با براون می‌گویی: «من جداً به مجازات کردن فرد گناهکار باور دارم.» و می‌گویی: «در غیر این صورت، در آشفتنگی غرق می‌شویم.» همچنان به این باور داری؟

بارت ارمن: بله... ارتباطی با مسئله رنج دارد؟

کایل بات: بدون شک... اگر موجودی ماورایی و دانای کل وجود داشت، آیا مجازات کردن یک فرد برای او اخلاقی خواهد بود؟

بارت ارمن: ارتباط این با مسئله رنج چیست؟

کایل بات: سؤال بسیار خوبی است. در کتابت، مسئله خدا، چگونگی برخورد انجیل

با مسئله رنج وجود دارد. بخشی طولانی درباره مجازات داری. پس من آن بخش را از کتاب برداشتم...

بارت ارمن: سؤال تو این است که اگر موجودی الهی وجود داشته باشد، می تواند افراد را مجازات کند؟... اگر فرض کنیم وجود داشته باشد، بله... می تواند افراد را مجازات کند.

کایل بات: پس این طور فکر می کنی که از نظر اخلاقی پذیرفتنی است که خدا افرادی را مجازات کند؟

بارت ارمن: این پرسش برای من تنها یک فرض است. من به ذهن خدا دسترسی ندارم چون به وجودش باور ندارم. تصور می کنم بخشی از مشکل این باشد که فکر می کنی به ذهن خدا دسترسی داری و می دانی که این اصول اخلاقی مطلق برای خدا چه معنایی دارند. چطور از ذهنیت خدا خبر داری؟

کایل بات: بدون شک تنها یک راه برای آن وجود دارد.

بارت ارمن: تو به خودی خود یک موجود مطلق نیستی. تو یک موجود مطلق نیستی... با این موافق هستی؟

کایل بات: از من پرسیدی که چطور از ذهنیت خدا خبر دارم. تنها یک راه وجود دارد. تنها از یک راه می توان ذهنیت دکتر ارمن را درک کرد: اگر اندیشه اش را برای شما بگویم. برای من هم این طور است؛ اگر اندیشه ام را برای شما بگویم. تنها یک راه ممکن برای ادراک ذهنیت خدا وجود دارد؛ اگر اندیشه اش را برای شما بگویم.

بارت ارمن: می‌دانی من به چه چیز فکر می‌کنم؟

کایل بات: با توجه به نوشته‌هایت، بله.

بارت ارمن: اما ممکن است ندانی اکنون به چه چیز فکر می‌کنم... اکنون به چه چیز فکر می‌کنم؟

کایل بات: تو به من نگفته‌ای، پس نمی‌دانم.

بارت ارمن: دقیقاً همین طور است...

کایل بات: منظورم همین است.

بارت ارمن: تصور می‌کنی که خدا همه چیز را به تو گفته است؟...

کایل بات: سپاسگزارم.

مجری مناظره: به بخش پرسش و پاسخ رسیدیم. از همه حضاری که پرسش‌های خود را مطرح کردند، سپاسگزار هستیم. اما تنها برای شش سؤال زمان داریم، به همین دلیل از شما عذرخواهی می‌کنیم. با این روش پیش می‌رویم که سؤالی از یک مناظره‌کننده می‌پرسیم و او حدود دو دقیقه زمان برای پاسخگویی خواهد داشت و بعد از این زمان، طرف دیگر یک دقیقه وقت برای استدلال متقابل خواهد داشت. بنابراین سعی می‌کنیم زمان را مدیریت کنیم تا بتوانند به سؤالات پاسخ بدهند. اولین پرسش برای کایل است. چطور می‌توانیم مطمئن باشیم انجیلی که امروزه در دست داریم دقیقاً همان نسخه اصلی است؟

کایل بات: سؤال بسیار خوبی است. در واقع، هنگامی که سرمنشأ انجیل را مطالعه می‌کنید، سؤالاتی وجود دارد که باید در مورد متن پیش روی خود بپرسید. اول باید از خود بپرسید که این متن خصوصیتی دارد که نشان دهد از جانب خداست؟ منظورم این است که باید نشان بدهید این کتاب حاوی مطالب فرابشری است و کارهایی انجام می‌دهد که از توان نویسندگان عادی خارج است. پس اگر قرار باشد بگویم دلایل اثبات وجود سرمنشأ الهی انجیل چیست، می‌گویم انجیل شامل پیشگویی‌های دقیقی است، انجیل شامل پیشگویی علمی است، انجیل با دقت به جزئیات پرداخته است و هیچ نیازی به ویرایش ندارد. وقتی می‌پرسم چطور مطمئن باشیم انجیل بی‌کم‌وکاست به دست ما رسیده است، این سؤال ارزش برگزاری یک مناظره را دارد. چون فکر می‌کنم دکتر ارمن این‌طور بگوید: «نمی‌توانید بگویید انجیل بی‌کم‌وکاست از نویسندگان اصلی آن به دست شما رسیده است.»

اما من فکر می‌کنم بدون شک می‌توانیم نشان بدهیم که متن پیش روی ما متنی است که نویسندگان اصلی آن را نوشته‌اند و نودونُه درصد آن این‌گونه است و درصد ناچیزی از آن در میان نسخه‌های گوناگون متفاوت است که این تفاوت هم بسیار جزئی است. البته دکتر ارمن می‌گوید که این تفاوت‌ها بسیار اساسی هستند و جای بحث دارند. این مناظره‌ای برای زمانی دیگر خواهد بود... اگر کتاب اف. اف. بروس^۶ را بخوانید، با عنوان قانون، استدلال‌هایی را می‌بینید - می‌خواهم دقت کنید - که به ما نشان می‌دهند کتاب انجیلی که اکنون در دست داریم، تصدیق‌شده‌ترین و دقیق‌ترین کتاب ترجمه‌شده از تاریخ باستان است - در میان تمام کتاب‌هایی که در اختیار داریم. برای پاسخ به این سؤال می‌گویم که باید دلایل بسیاری را مطرح کنیم که نشان بدهد این

استدلال در مورد هزاران نسخه موجود درست است.

مجری مناظره: دکتر ارمن... یک دقیقه فرصت دارید.

بارت ارمن: سپاسگزارم... این سؤال بسیار خوبی است. اجازه بدهید چند نکته را در مورد عهد جدید مطرح کنم. بیش از پنج هزار نسخه خطی یونانی به دست ما رسیده است. این نسخه‌هایی که در اختیار داریم بسیار بیشتر از آن چیزی است که از دیگر نویسندگان در اختیار داریم که این بسیار خوب است. مشکل این است که این نسخه‌های خطی با یکدیگر تفاوت دارند. هیچ دو نسخه‌ای دقیقاً یکسان نیستند. همگی متفاوت هستند. پژوهشگران نمی‌دانند که چند تفاوت در میان آن‌ها وجود دارد، برخی حدود سیصد هزار تفاوت را تخمین زده‌اند و برخی هم حدود چهارصد هزار تا. واقعیت این است که تعداد تفاوت‌های موجود در میان این نسخه‌ها از تعداد لغات عهد جدید بیشتر است. ما نسخه‌های اصلی را در اختیار نداریم. ما به نوشته‌های مرقس، پطرس یا پولس دسترسی نداریم. تنها نسخه‌هایی را در دست داریم که هرکدام صدها سال بعد از دیگری نوشته شده‌اند که تمام آن‌ها متفاوت هستند. بنابراین پژوهشگران با یکدیگر توافق ندارند که در میان صدها متن، سخن اصلی عهد جدید چیست.

مجری مناظره: دکتر ارمن... سؤال دوم را از شما می‌پرسیم. گفتید که دیدگاه یزدان‌شناختی نسبت به خدا دانستن مسیح، کسی که در کنار ما و برای ما رنج کشید، دیدگاه یزدان‌شناختی نیرومندی است. آشکار است که احترامی برای پیغام مسیحیت

قائل هستید. احتمالاً بارها این سؤال از شما پرسیده شده است؛ برای روی آوردن به مسیحیت به چه دلیلی احتیاج دارید؟

بارت ارمن: می‌خواهم تأکید کنم که در هیچ‌کدام از کتاب‌ها و مناظره‌ها و سخنرانی‌های عمومی‌ام، خود را مخالف مسیحیت ندانسته‌ام. من با مسیحیت مخالف نیستم. فکر می‌کنم مسیحیت کارهای خوب بسیاری در جهان انجام داده است و تصور می‌کنم این راه را ادامه می‌دهد؛ به‌خصوص آن دسته از مسیحیانی که ایمان خود و آموزه‌های عیسی را به کار می‌گیرند: «همسایه‌های خود را مانند خود دوست بدار.» پس من مخالف مسیحیت نیستم. من با اشکال مشخصی از بنیادگرایی مخالفم. مسیحیت بنیادگرا باور دارد که انجیل کلام خدا و به‌دور از هرگونه خطا و لغزش است که من فکر می‌کنم این به‌وضوح نادرست و به‌وضوح خطرناک است. من هیچ‌گاه یک مسیحی بنیادگرا نخواهم شد. همچنان این سؤال باقی می‌ماند که در آینده چه اتفاقی برای من افتد. فکر می‌کنم یک شخص نیاز دارد تا پذیرای تحولاتی باشد که در زندگی‌اش رخ می‌دهد. اگر این‌گونه نباشید، تنها در جای خود ساکن می‌مانید. باور دارم که تغییر خواهیم کرد و امیدوار هستم که تغییر کنم. چه دوباره به مسیحیت روی بیاورم چه نه، به رخداد آن آگاه نیستم و نمی‌دانم که بهای آن چیست. اما به نظرم احتمالش بیشتر از این نیست که به ادیانی دیگر روی بیاورم - برای مثال، یهودیت یا ادیانی دیگر.

کایل بات: به گفته‌ی او پردازیم... اینکه انجیل به‌وضوح عاری از خطا و لغزش نیست، این نادرست است. انجیل این‌گونه نیست. در حقیقت می‌توانید این را نشان بدهید. نقل قولی جالب‌توجه از دکتر ارمن در کتاب تاریخ انجیل وجود دارد. در صفحه ۲۵ او می‌گوید: «ما در جایگاه بهتری قرار داریم که بدانیم جملات انجیل ارزشمندتر از اکثر

کتاب‌هاست.» این حقیقت دارد. نه تنها در جایگاهی هستیم که به برتری انجیل نسبت به سایر کتب آگاهی داریم، بلکه در جایگاهی قرار داریم که بدانیم انجیل نسبت به تمام کتب باستانی برتری دارد. چون طبق گفته او، بیشترین نسخه خطی را از انجیل در اختیار داریم. هنگامی که این اندیشه را بررسی می‌کنید - اینکه عیسی مسیح برای رنج کشیدن همراه ما آمد - از شما می‌خواهم آن را به خاطر داشته باشید، چراکه این رخداد یک مفهوم بسیار مهم در مسئله رنج است.

مجری مناظره: کایل... سوآلی از تو می‌پرسم... چرا خدای انجیل زمین را همچون بهشت نیافرید؟ جایی که موجودات دارای اراده آزاد باشند، اما به خدا عشق بورزند و با او رابطه نزدیکی داشته باشند.

کایل بات: سوآل بسیار خوبی است. وقتی با توجه به سخنان خدا، کارهای او را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که خدا در آغاز خلقت دقیقاً چنین کاری کرد. خدا به انسان‌ها اراده آزاد بخشید، به آدم و حوا، در بهشت عدن. آیا آن‌ها آزادانه انتخاب کردند تا از فرمان خدا سرپیچی کنند و به خاطر این آزادی در انتخاب از بهشت رانده شدند؟ نکته جالب توجه از نظر من این است... وقتی به ایده بهشت نگاه می‌کنید، آیا موجودات حاضر در بهشت هم از این آزادی انتخاب برخوردار بودند؟ بدون شک همین طور است و شیطان هم به همین دلیل رانده شد. گاهی این سوآل مطرح می‌شود که اگر خدا می‌تواند مکانی مانند بهشت خلق کند که ما در آن اراده آزاد داشته باشیم و اگر ما پس از مرگ به آن بهشت می‌رویم و همچنان اراده آزاد خواهیم داشت اما مرتکب گناه نمی‌شویم، به این معناست که خدا می‌تواند به ما اراده آزاد ببخشد اما تضمین کند

که مرتکب گناه نمی‌شویم؟ دو نکته وجود دارد؛ بهشت مکانی برای افرادی است که انتخاب کرده‌اند تا زندگی خود را تسلیم اراده خدا کنند، بنابراین زندگی پس از مرگ آن‌ها تضمین شده است. پس هنگامی که به بهشت نگاه می‌کنیم، مکانی برای افرادی است که روی زمین انتخاب کردند تا اراده خود را تسلیم خدا کنند که در آخر هم در بهشت جای دارند. همان‌طور که بسیاری از اشخاص گفته‌اند، بهشت مکانی آماده برای افرادی است که از پیش خود را آماده کرده‌اند، و به‌گونه‌ای است که با رسیدن به بهشت همچنان می‌توانید اراده آزاد خود را داشته باشید؛ اما خدا می‌داند که هیچ‌کس در بهشت مرتکب گناه نخواهد شد و پیش‌آگاهی او از این موضوع به او این توانایی را می‌دهد که بگوید هیچ‌کس در بهشت مرتکب گناه نخواهد شد. او این انتخاب را تحمیل نمی‌کند، به آن آگاهی دارد، پس می‌تواند به‌درستی بگوید در بهشت هیچ‌گناهی در کار نخواهد بود.

بارت ارمن: فکر می‌کنم این سؤال بسیار خوبی است. چون برخی این‌طور استدلال می‌کنند که افراد مجبور به داشتن اراده آزاد هستند، چراکه در غیر این صورت مانند ربات‌ها بودند... چه کسی دوست دارد مانند ربات‌ها برنامه‌ریزی شده باشد؟ پس باید دارای اراده آزاد باشیم و از آنجایی که افراد دارای اراده آزاد هستند، می‌توانند بر خلاف اراده خدا عمل کنند. کایل می‌گوید که اوضاع در بهشت متفاوت است چون تنها افرادی در آنجا خواهند بود که تسلیم اراده خدا شده‌اند. این برای من به هیچ‌وجه رضایت‌بخش نیست. امروزه مسیحیان تسلیم اراده خدا شده‌اند، اما همچنان مرتکب گناه می‌شوند. پس طبق این منطق، بدون شک همچنان در بهشت گناه وجود خواهد داشت. چرا نتوانند در بهشت مرتکب گناه شوند، درحالی‌که اینجا می‌توانند؟ شاید

در بهشت اراده آزاد محدودی داشته باشند، اما واقعاً می‌خواهید این‌طور فکر کنید؟ تصور می‌کنم که این برای هر کس که فکر می‌کند اراده آزاد دلیل وجود درد و رنج است، مسئله‌ای جدی باشد.

مجری مناظره: دکتر ارمن... چهارمین سؤال برای شماست. اگر زندگی بسیار ارزشمند است و تنها یک بار می‌توانم آن را تجربه کنم، چرا باید به کسی کمک کنم؟ اگر تنها یک بار زندگی می‌کنم، با هدف کسب بیشترین لذت، چرا باید وقت خود را با کمک کردن به دیگری تلف کنم؟ چرا باید به دیگری اهمیت بدهم؟ چرا هرآنچه می‌خواهم را انجام ندهم؟ اگر این‌طور باشد، آیا افرادی چون چنگیزخان موفق‌ترین افراد نیستند؟

بارت ارمن: هنگامی که ایمانم را سبک‌سنگین می‌کردم و با آن دست و پنجه نرم می‌کردم و مستدل بودن آن را بررسی می‌کردم، با چنین سؤالاتی درگیر شدم. این‌طور فکر می‌کردم که اگر ایمانم را نسبت به خدا از دست بدهم، آیا ادراک اخلاقی خود را هم از دست خواهم داد؟ آیا تمام انگیزه‌ام را از دست خواهم داد، سراسر زندگی‌ام خودخواهی و خودمحوری، و تنها هدفم لذت بردن خواهد شد و دیگران هیچ اهمیتی برای من نخواهند داشت؟ تصور می‌کردم این خطری جدی است، تا زمانی که یک ندانم‌گرا شدم و متوجه شدم این ترس‌ها کاملاً بی‌اساس بودند. هیچ وسوسه‌ای ندارم که تنها برای خود زندگی کنم تا به دنبال کسب لذت باشم، و اکثر ندانم‌گرایان این‌طور هستند. شاید فکر کنید این‌طور نباشند، اما این‌طور هستند. چرا؟... چون ما انسان هستیم. می‌دانیم که انسان بودن به چه معناست و به‌خوبی به انسان توجه می‌کنیم.

برای انسان‌ها مهم است که در کنار یکدیگر زندگی کنند. ما این‌گونه فرگشت یافته‌ایم. می‌دانم کایل به فرگشت باور ندارد و باور ندارد که من با چنین دیدگاهی، اعتقادی به اصول اخلاقی، عدالت، ستمگری و... داشته باشم، مگر اینکه پای اصول اخلاقی مطلق در میان باشد. می‌توانم به شما بگویم که من چنین اصول اخلاقی مطلق در اختیار ندارم، اما همانند او به اصول اخلاقی پایبند هستم - یا همانند اکثر انسان‌ها - و به این خاطر نیست که اصول اخلاقی مطلق در اختیار دارم، دلیلش این است که من یک انسان هستم و این معنای انسان بودن است.

کایل بات: خب... با تمام گفته‌هایش، فکر می‌کنم سؤال بی‌جواب ماند. سؤال این بود که اگر شخصی بخواهد این‌طور بگوید: «فکر می‌کنم به دست آوردن تا جایی که می‌توانم، حتی به قیمت پایمال کردن حق دیگران، راه‌ورسم زندگی کردن است.» چطور می‌توانی او را منصرف کنی؟ دکتر ارمن این‌طور گفت: «من فکر می‌کنم اکثر ندانم‌گرایان و خدا‌نا‌باوران چنین تفکری ندارند.» با این حال، وقتی نوشته‌های او را می‌خوانید - «دلیل وجود درد و رنج این است که افراد هرگاه بخواهند، می‌توانند دست به کارهای زشت بزنند و اکثر اوقات چنین کارهایی می‌کنند، معمولاً به این خاطر که آن‌ها را به اهدافشان می‌رساند.» نقل قول بعدی: «اکثر افراد در جامعه ما تنها برای خودشان ارزش قائل هستند. خودخواهی و خودمحوری حکمرانی می‌کند. اکثر افراد به مشکلات اساسی جهان ما هیچ اهمیتی نمی‌دهند.» یک مورد دیگر: «در حیرتم که چگونه تنها افراد بسیار اندکی در جهان ما، نسبت به رنج هم‌نوعان خود بی‌تفاوت نیستند.» - متوجه می‌شوید که او می‌گوید ما به اصول اخلاقی مطلق نیازی نداریم و تنها باید حس انسانیت داشته باشیم. اما او در نوشته‌هایش و فهرستی

که از درد و رنج جاری در این جهان دارد، به این نکته توجه دارد که همه ما چنین حسی نداریم. پس در واقع سؤال این است که چگونه می‌توان راه درست را از نادرست تشخیص داد؟ و در پایان، چارلز داروین آن را به بهترین شکل بیان کرد. او گفت: «اگر شخصی به خدا یا پاداش و کیفر در آینده باور نداشته باشد، از نظر من تنها انگیزه‌ای که برای کارهایش دارد از امیال و غرایز او سرچشمه می‌گیرد.»

مجری مناظره: سؤال پنجم برای آقای کایل بات است. آیا می‌توان دیدگاه‌های نویسندگان انجیل در مورد مسئله رنج را با یکدیگر هماهنگ کرد؟ دلیل آن چیست؟

کایل بات: سؤال بسیار خوبی است. در مصاحبه‌ای دیگر از دکتر ارمن با محوریت همین موضوع، مصاحبه‌کننده از او پرسید: «پس می‌گویی که تنها یک پاسخ برای مسئله رنج وجود دارد؟» و او گفت: «نه. در واقع نمی‌تواند تنها یک پاسخ برای مسئله رنج وجود داشته باشد.» و این کاملاً درست است. انجیل نمی‌گوید که تنها یک پاسخ برای مسئله رنج وجود دارد، بلکه در مجموع این شصت و شش کتابی که انجیل می‌نامیم، قالب فلسفی و عاطفی بی‌نقصی برای پاسخ به مسئله رنج ارائه می‌کند. بله! همان‌طور که دکتر ارمن گفت، اراده آزاد پاسخ مناسبی برای بخشی از مسئله رنج است. بله! معجزات هم می‌تواند پاسخ مناسبی برای بخشی از رنج‌ها باشد. بله! برخی درد و رنج‌ها می‌توانند رستگاری بخش باشند. بله! ممکن است زندگی پس از مرگی در کار باشد. و هرکدام از آن پاسخ‌ها به نحوی عالی درون متن این شصت و شش کتاب انجیل جای گرفته‌اند.

بارت ارمن: همان‌طور که شما هم متعجب شدید، من دیدگاهی متفاوت دارم... در واقع، این‌طور فکر می‌کنم که نویسندگان انجیل ادراک متفاوتی از وجود درد و رنج دارند. البته در بعضی موارد می‌توان دیدگاه دو نویسنده را با یکدیگر تطبیق داد. اینکه گاهی اوقات دلیل آن مجازات و گاهی آزمون است... بله، می‌توان برخی دیدگاه‌ها را تطبیق داد، اما در مورد همه دیدگاه‌ها این‌طور نیست. دیدگاه آخرالزمانی که نیروهای شر را مسئول مجازات کردن بندگان خدا می‌داند با دیدگاه پیامبرانه که خدا را مسئول مجازات کردن بندگانش می‌داند، در تضاد است. دیدگاه آخرالزمانی از دل دیدگاه پیامبرانه بیرون آمده است. از نظر ترتیب زمانی، اول دیدگاه پیامبرانه است و سپس اندیشمندان یهودی از آن دیدگاه دلسرد شدند و دیدگاه آخرالزمانی را پرورش دادند که با آن در تضاد است. هر دو دیدگاه با دیدگاه کتاب ایوب در تضاد است. خصوصاً این دیدگاه که هیچ حقی نداری تا بپرسی چرا رنج می‌کشی. این دیدگاه اکثر نویسندگان انجیل نیست، به همین دلیل فکر نمی‌کنم آن‌ها تطبیق‌پذیر باشند.

مجری مناظره: خب... دکتر ارمن... آخرین سؤال برای شماست... آیا باور دارید که شرور به صورت عینی - در مقابل ذهنی بودن آن - قابل تشخیص است؟ اگر پاسخ مثبت است، مبنای این پاسخ چیست؟

بارت ارمن: به سراغ این پرسش نخواهم رفت که آیا مواردی عینی وجود دارند یا نه... این‌طور خواهم گفت که ما نمی‌توانیم عینی باشیم، به آن معنا که توانایی تشخیص یک مطلق عینی را داشته باشیم. دلیلش این است که ما ذهن هستیم. ما دیدگاهی ذهنی نسبت به چیزها داریم، چه بخواهیم عینی باشیم و چه نه. ما به روش‌های

مشخصی پرورش یافته‌ایم. دیدگاه‌هایی خاص در ما شکل گرفته است و همچنین جهان‌بینی‌هایی مشخص. همچنین باورهایی مذهبی که از آموزه‌های دوران جوانی خود به همراه داریم. ما خوشایندها و ناخوشایندها و علاقه‌ها و نفرت‌های خاص خود را داریم. چیزهایی وجود دارند که تصور می‌کنیم خوب یا بد هستند و این‌ها در تک‌تک ما متفاوت است. چرا این‌طور است؟ چرا این موارد در همه ما متفاوت است؟... چون ما ذهن هستیم. اگر گونه‌ای از واقعیت عینی وجود داشت که از نظر تئوری، دیدگاهی عینی نسبت به درست و نادرست بود، ما نمی‌توانستیم به آن دسترسی داشته باشیم، چون روشی عینی برای دسترسی به آن نداریم. تنها می‌توانیم از ذهنیت خود استفاده کنیم. حتی اگر بگوییم که پاسخ در انجیل است، باید انجیل را بخوانید و تفسیر مشخصی از آن خواهید داشت که با تفسیر دیگری از آن متفاوت است. چرا افرادی که ادعا می‌کنند اصول اخلاقی مطلق در اختیار داریم، همیشه با یکدیگر مخالفت می‌کنند؟ چرا این مطلق پاسخ یکسان و مطلق به آن‌ها نمی‌دهد؟ به این دلیل که ما افرادی ذهنی هستیم. سپاسگزارم.

کایل بات: فکر می‌کنم این شکاف مسئله باشد. اجازه بدهید گزاره‌ای از دکتر ارمن را برای شما بخوانم: «یک جای کار این جهان می‌لنگد.» این گزاره عینی است یا ذهنی؟... حقیقت امر این است که می‌توانیم به صورت عینی بگوییم یک جای کار این جهان می‌لنگد و منظور من از گفتن جمله این است که اگر ادراکی از عدالت و انصاف وجود داشته باشد و اگر این جهان تنها همین باشد که می‌بینیم و زندگی پس از مرگی در کار نباشد، در آن صورت می‌توانید بگویید که یک جای کار این جهان می‌لنگد. اما منظور او از این جمله این نیست که: «این نظر من است، اگر شما

این طور فکر نمی کنید، مشکلی نیست.» منظور او این است که واقعاً یک جای کار این جهان می لنگد و اگر این درست باشد، اگر واقعاً این طور باشد که برخی موارد غیر منصفانه به نظر برسند، آنگاه خدا ناباوری نمی تواند پاسخ باشد. پس او سعی دارد بگوید: «نمی توانی بگویی یک جای کار این جهان می لنگد و چیزی با عنوان عادلانه یا منصفانه وجود دارد.» اما این حقیقت ندارد. برخی موارد غیر منصفانه هستند و برخی موارد غیر عادلانه و آگاهی به آن اثبات می کند که خدایی وجود دارد.

مجری مناظره: باز هم از پاسخ هایتان سپاسگزارم. اکنون به سراغ نطق پایانی می رویم. با دکتر ارمن شروع خواهیم کرد. هر کدام از آقایان برای نطق پایانی خود پنج دقیقه فرصت خواهند داشت.

بارت ارمن: کایل... سپاسگزارم... مناظره بسیار مهیجی بود. امیدوارم همگی بیش از من لذت برده باشید. من به صحبت کردن در مورد این موضوع علاقه ای ندارم. کتابم را در مورد مسئله رنج نوشتم و حدوداً تا یک سال بعد از آن، تنها چیزی که دیگران از من می خواستند صحبت کردن در مورد مسئله رنج بود. صادقانه بگویم؛ این کار برایم ناراحت کننده است. ترجیح می دهم تلاش کنم با آن روبه رو شوم تا اینکه بخواهم در موردش صحبت کنم. اما اکنون اینجا هستیم و فکر می کنم صحبت کردن در مورد آن برای ما مهم است، چون همان طور که گفتم، این مهم ترین پرسشی است که به عنوان انسان باید با آن مواجه شویم. بسیاری از افرادی که با آن ها روبه رو شده ام یا بعد از نوشتن کتابم به سراغم آمده اند از من پرسیده اند که پاسخ مسئله رنج چیست؟ چند نفری هم در زمان تنفس، پاسخ این سؤال را به من گفتند و این پاسخ را در کمتر از بیست ثانیه مطرح کردند. من به شدت مخالف آن هستم. با این گفته

کایل که پاسخ من این است که خدایی وجود ندارد، و سپس خندید مخالفم، این پاسخ من نیست. من فکر می‌کنم چرایی وجود رنج در این جهان مسئله‌ای بسیار پیچیده است و پاسخ‌های ما هم باید به همان اندازه پیچیده باشد. اکثر شما افراد باایمانی هستید. با جدیت به خدا باور دارید. با جدیت به عیسی مسیح باور دارید، به مسیح متعهد هستید و همچنین به زندگی کردن به روش مسیح. اگر به خدا باور دارید، فکر می‌کنید که او به شما هوشمندی بخشیده است. می‌خواهم هوشمندی خود را به کار بگیرید. از شما نمی‌خواهم سخنان هر کسی را که با دانسته‌های شما مخالفت می‌کند، بپذیرید، اما از شما می‌خواهم با جدیت تفکر کنید که آیا پاسخ‌های شما به این سؤالات واقعاً برای خودتان رضایت‌بخش است یا نه. هنگامی که کودکان می‌میرد، آیا با این اندیشه احساس آرامش می‌کنید که او را در بهشت ملاقات خواهید کرد؟ آیا این برای شما رضایت‌بخش است؟ هنگامی که در مورد میلیون‌ها انسانی که از گرسنگی تلف می‌شوند تفکر می‌کنید، آیا اینکه تنها نتیجه اراده آزاد است برای شما رضایت‌بخش است؟ یا اینکه در زندگی پس از مرگ همه چیز سروسامان خواهد گرفت؟ آیا این برای شما رضایت‌بخش است؟ اگر با تفکر به این رضایتمندی رسیده‌اید، مشکلی نیست. اگر برایتان رضایت‌بخش نیست، روش‌های دیگری را برای اندیشیدن و درک کردن آن امتحان کنید. ما در جهانی وحشتناک زندگی می‌کنیم. اکثر افراد آن‌طور که ما از زندگی لذت می‌بریم، لذت نمی‌برند. واضح است که من هیچ‌کدام از شما را شخصاً نمی‌شناسم، اما شما اینجا هستید، لباس مناسب به تن دارید و این‌طور تصور می‌کنم که خانه‌ای برای رفتن دارید و احتمالاً از امکانات رفاهی امروزی برخوردار هستید. اکثر شما صاحب خودرو، تلویزیون و تا حدودی زندگی‌های لوکس هستید. درحالی‌که میلیون‌ها انسان در جهان ما از گرسنگی در

حال تلف شدن هستند، میلیون‌ها انسان از بلايای طبیعی رنج می‌کشند، میلیون‌ها انسان در آتش جنگ رنج می‌کشند، از خشکسالی، قحطی و بیماری‌های همه‌گیر. بدون شک بسیار دشوار است که بتوان پاسخ‌های رضایت‌بخشی ارائه کرد - چه به خدا باور داشته باشید و چه باور نداشته باشید. دیدگاه من این‌گونه است که در پایان، شاید به پاسخ‌های مطلقاً رضایت‌بخشی دست پیدا نکنیم. این تفاوت میان کایل و من است. این‌طور به نظر می‌رسد که کایل پاسخ‌ها را در اختیار دارد. من پرسش‌ها را دارم و پاسخ‌های او برایم راضی‌کننده نیست. دیدگاه من این است که ما باید با پرسش‌ها دست و پنجه نرم کنیم و این کار مهم‌تر از آن است که پاسخ‌های آسانی ارائه کنیم. دیدگاه دیگر من این است که در بعضی موارد ممکن است تنها بگوییم: «من نمی‌دانم.» اگر خدا باور باشید، می‌گویید تمام این‌ها رمزوراز است، و اگر خدا ناپا باور باشید، می‌گویید: «من نمی‌دانم.» هرچند در آخر، دیدگاه من این است که اگرچه نمی‌توانیم همیشه برای چرایی وجود رنج پاسخی داشته باشیم، اما همیشه می‌توانیم پاسخی به رنج موجود داشته باشیم. پاسخ ما باید یاری رساندن به افراد نیازمند باشد، تا آنجایی که در توان داریم و هر چقدر که می‌توانیم. اگر چنین کاری نکنیم، دیگر انسان نیستیم، و اگر مسیحی باشید و به دیگران کمک نکنید، دیگر مسیحی نیستید. امیدوارم همه ما انسان‌های بهتری شویم و شما هم اگر مسیحی هستید، مسیحیان بهتری شوید. این به ما کمک می‌کند تا در کنار یکدیگر مسائل اساسی جهان خود را حل کنیم؛ که آن هم رنج کشیدن و مرگ هرروزه انسان‌هاست. بسیار سپاسگزارم.

کایل بات: از حضور شما برای بررسی این موضوع مهم سپاسگزارم. فقط می‌خواهم نکات مطرح‌شده در این مناظره را بررسی کنم تا آن‌ها را به خاطر داشته باشید. هنگامی

که در مورد مسائل مطرح شده در کتاب جامعه و دیگر متون گفت‌وگو می‌کردیم، دکتر ارمن در اکثر مواقع می‌گفت آن دیدگاه با دیدگاهی دیگر در تضاد است، اما هنگام بررسی بخش‌های انجیل او می‌گفت این بخش‌ها در نسخه اصلی وجود ندارند و کسی آن‌ها را اضافه کرده است. از نظر من جالب است که او در کتابش با عنوان آیا عیسی وجود داشت؟ در مورد افرادی صحبت می‌کند که ادعا می‌کنند عیسی هیچ‌گاه وجود نداشته است. او این‌طور می‌گوید: «در اینجا بازهم آموزه‌های متونی را مشاهده می‌کنیم که با هدف خاصی نوشته شده‌اند. اگر متنی با دیدگاه شما در تضاد است به راحتی ادعا کنید که آن متن نوشته آن نویسنده نیست.» تصور می‌کنم موردی باشد که در اکثر مواقع می‌بینیم، برای مثال، هنگامی که او می‌گوید دیدگاه کتاب جامعه را باور دارد؛ اما وقتی به پایان کتاب جامعه می‌رسیم، و نتیجه کل کتاب را می‌بینیم - از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار، چون که تمامی تکلیف انسان این است - فکر می‌کنم دیدگاه کتاب جامعه آن چیزی نباشد که ما از زبان دکتر ارمن شنیدیم و او از گفته‌هایش نتیجه‌گیری می‌کند. موضوع دیگری که فکر می‌کنم باید آن را روشن‌تر کرد این است که دکتر ارمن دو گزاره مطرح کرد که باید به آن‌ها توجه کنیم. اول اینکه کایل از شما می‌خواهد در این مورد تفکر کنید، آیا رنج کشیدن مسئله‌ای عاطفی نیست؟

البته که این‌طور است و مسئله‌ای به‌غایت عاطفی است. اما آیا این‌طور نیست که در کنار برخورد عاطفی با این موضوع، باید آن را به‌طور عقلانی هم بررسی کنیم؟ البته که این‌طور است... آخرین بار کی شنیدیم که خداناباوری بگوید «شما مسیحیان بیش از حد به این موضوع فکر می‌کنید». البته که این مسئله‌ای عاطفی است، اما به همان اندازه هم عقلانی است. به همین دلیل است که دکتر ارمن در مورد آن کتابی

می‌نویسد و در مناظراتی با این موضوع شرکت می‌کند. این مسئله‌ای است که باید به صورت منطقی در مورد آن بحث شود و وقتی چنین بحثی داشته باشیم، متوجه چند نکته می‌شویم. اینکه دلایل موجهی وجود دارند که چرا خدایی مطلقاً مهربان و قدرتمند اجازه می‌دهد در این زندگی درد و رنج وجود داشته باشد. در برخی موارد ایده‌های اراده‌آزاد و مجازات پاسخی مناسب هستند و در برخی موارد ایده رنج رستگاری‌بخش. ما در زندگی خود، مواردی را می‌شناسیم که این پاسخ‌ها در مورد آن‌ها صادق است. پس از اینکه با ایده عقلانی آن سروکار داشتید، در مورد افرادی که همچنان می‌گویند «اهمیتی ندارد... قصد ندارم به خدا باور داشته باشم.» چه باید کرد؟ دکتر ارمن در کتابش با عنوان آیا عیسی وجود داشت؟ می‌گوید: «هر کس که انتخاب می‌کند به چیزی بر خلاف شواهد باور داشته باشد، شواهدی که بخش عظیمی از افراد آن‌ها را بسیار متقاعدکننده می‌دانند، به‌سادگی متقاعد نخواهد شد.» تصور می‌کنم این مسئله ما باشد: این‌طور نیست که خدا ناباوری بتواند بگوید «خدا چنین مشکلی دارد»، تنها می‌گوید «من نمی‌خواهم به خدا باور داشته باشم». فکر می‌کنم امشب همین کلمات را از زبان دکتر ارمن شنیدید. همه ما درک می‌کنیم درد و رنجی وجود دارد که نمی‌توان آن را توصیف کرد. در مورد درد و رنجی عمیق که کلمات در توصیف آن ناتوان هستند، چه می‌کنید؟ فکر می‌کنم جالب‌توجه باشد و تعجبی ندارد که قصد دارم دوباره از دکتر ارمن نقل قول کنم. او گفت: «فکر می‌کنم دقیقاً همان کاری را می‌کنید که دوستان ایوب کردند. وقتی پیش ایوب رفتند، کنار او نشستند و با او رنج کشیدند.» دکتر ارمن گفت: «فکر می‌کنم این دقیقاً همان کاری باشد که انجام می‌دهید. با افراد رنج می‌کشید.» آیا این جالب‌توجه نیست؟... هنگامی که انجیل را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که شخصی در کنار ما رنج می‌کشد...

نه تنها انجیل پاسخ‌های منطقی‌ای برای مسئله رنج ارائه می‌کند، بلکه تا اعماق آن هم پیش می‌رود. تا مسائل عاطفی آزاردهنده‌ای که ناشی از رنجی غیرقابل توصیف است. و می‌گوید: «شخصی وجود دارد که در کنار شما رنج می‌کشد.» پاسخ مسئله رنج را در انجیل مشاهده می‌کنید، که یک قیاس منطقی نیست، بلکه یک مرد است. خدا در قالب یک مرد که آمد تا در کنار ما رنج بکشد... عیسی مسیح... بنابراین دفعه بعد. و دفعه بعدی وجود خواهد داشت. می‌پرسیم: خدا هنگام رنج کشیدن من کجاست؟! آن‌هم درد و رنجی که غیرقابل توصیف است! باید این‌طور فکر کنیم که او دقیقاً در همان جایی است که بود، هنگامی که پسرش به صلیب کشیده شد و در کنار ما رنج کشید. سپاسگزارم.

لینک مناظره:

<https://www.youtube.com/watch?v=AeDQfGbcYpE&t=12s>

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟

مناظرهٔ میان وینس ویتاللی و جولین بجینی

جاستین برایلی: سلام. به این برنامه خوش آمدید. من جاستین برایلی هستم. در این برنامه در مورد مسئلهٔ شر گفت‌وگو می‌کنیم و می‌پرسیم اگر خدایی وجود دارد، چرا مانع رنج و درد نمی‌شود؟ طبق معمول، دو مهمان داریم: یک مسیحی و یک آتئیست؛ وینس ویتاللی، دبیر ارشد مرکز دفاعیات دینی مسیحیت در آکسفورد. کتاب اخیر او که با همکاری راوی زاکاریاس نوشته شده، چرا رنج می‌کشیم؟ نام دارد که هدف آن ارائهٔ طیف وسیعی از پاسخ‌های مفید برای پرسشی است که به‌سادگی برطرف نمی‌شود. همراه وینس در این گفت‌وگو جولین بجینی است: فیلسوف و نویسنده، که در مورد

موضوع‌های گوناگونی، از جمله باور مذهبی، می‌نویسد. او به‌عنوان یک آنتیست، توضیح می‌دهد که چرا مسئله رنج باور به خدا را با چالش‌هایی مواجه می‌کند. وینس و جولین... سپاسگزارم که در این برنامه به من ملحق شدید.

وینس ویتالی: سپاسگزارم که ما را پذیرفتی.

جاستین برایلی: امروز با مسئله مهمی روبه‌رو هستیم و بعید می‌دانم با توجه به محدودیت زمانی بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم؛ مسئله‌ای که افراد بسیاری در طول قرن‌های گذشته آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. اما بدون شک، به معنایی فجاجیع هیچگاه پایان نمی‌یابند و همیشه در تیتراژ اخبار هستند. شاید بهتر باشد با بررسی چند مورد از آن‌ها شروع کنیم. اما پیش از آن، معرفی کوتاهی از شما داشته باشیم. وینس... تو یک فیلسوف هستی. یک فیلسوف مسیحی، و در آکسفورد مشغولی. چطور به این جایگاه رسیدی؟

وینس ویتالی: من در خانواده‌ای مسیحی بزرگ نشدم. فضای فرهنگی خانه ما به‌گونه‌ای کاتولیک بود. فکر می‌کنم اگر از من می‌پرسیدی که مسیحی هستم یا نه، احتمالاً پاسخ مثبت بود، اما به این معنا که من در چنین جایگاهی زاده شدم؛ به‌عنوان یک دورگه ایتالیایی - آمریکایی اهل نیوجرسی. بعد از ورود به دانشگاه، با افرادی ملاقات کردم که می‌گفتند مسیحی هستند، اما اینطور به نظر می‌آمد که جنس باور آن‌ها متفاوت است و نمود آن در زندگی روزمره‌شان آشکار بود. این مسئله من را به تفکر واداشت و در مورد باور این افراد شروع به تحقیق کردم. در آن زمان فرض من بر این بود که داشتن ایمان باید کورکورانه باشد. باید تفکر را کنار بگذاری. برایم بسیار جالب و غافلگیرکننده بود که افرادی اینطور فکر نمی‌کردند که ایمان و عقل الزاماً با یکدیگر در تنش هستند. در این موقعیت، تا حدودی علاقه‌ام به فلسفه و عمیق‌تر شدن

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۴۷

در فلسفه مسیحیت باعث شد مسیحیت به انتخابی حیاتی برایم تبدیل شود، چیزی پذیرفتنی و قابل‌باور، و این راه را برایم باز کرد تا مسیح و زندگی‌اش را با جدیت بینم و این سؤال را از خودم بپرسم که آیا همان کسی است که می‌خواهم پیرو او باشم؟ و سپس راه من از طریق فلسفه ادامه پیدا کرد و بعد دوره ارشد را پشت سر گذاشتم، و حالا آن را تدریس می‌کنم. خصوصاً از تعامل با آن دسته از سؤالاتی لذت می‌برم که هنگام جست‌وجوی ایمان با آن‌ها مواجه بودم و همچنان با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کنم.

جاستین برابلی: تو اولین نفری نیستی که در مورد مسئله رنج کتابی منتشر می‌کند. همان‌طور که گفتم، موضوع گسترده‌ای است. در انتخاب این موضوع، چه چیزی الهام‌بخش بود؟

وینس ویتالی: نکته خوبی است ... چرا با وجود اینکه کتاب، کتابی دیگر در این زمینه نوشتم؟ فکر می‌کنم بخشی از پاسخ من، یک مسیحی، یک آتئیست، یا هر فرد دیگری این باشد که همه ما در این مسئله گرفتار هستیم. همه ما باید مسئله رنج و رنج‌دیدگان را جدی بگیریم. وقتی می‌خواستم تصمیم بگیرم که در دوره ارشد چه کاری انجام بدهم، این ندای درونی تأثیرگذار بود که دست و پنجه نرم کردن با مسئله رنج باید جزء مهمی از زندگی من باشد. به‌علاوه، می‌دانستم برای یکی از بزرگترین موانع این است که بتوانم ایمان را جدی بگیرم؛ همچنین برای افراد دیگری که می‌شناختم. می‌خواستم مطالعات دوره دکتری خود را با موضوعی مرتبط انجام بدهم که آن هم پرسش متداول بسیاری از افراد بود. در این مسیر، به این نتیجه رسیدم که پاسخهای مفید گوناگونی برای این پرسش وجود دارد - اینگونه نیست که یک پاسخ جامع و کامل وجود داشته باشد، تعدادی پاسخ مفید وجود دارد.

جاستین برایلی: یکی از فصل‌ها در مورد رساله دوره دکتری توست. فکر می‌کنم مجبور بودی آن را به‌شدت ساده‌سازی کنی تا برای یک فرد عادی قابل‌درک باشد.

وینس ویتالی: مطمئناً صحیح است... اما این تمرین بسیار خوبی است. فکر می‌کنم سی. اس. لوئیس هم اینطور گفت که اگر نتوانی اندیشه‌هایت را به‌گونه‌ای تفسیر کنی که حتی برای عوام قابل‌درک باشد، پس خود تو هم درک درستی از آن‌ها نداری. بنابراین واقعاً تمرین خوبی بود. در این کتاب رویکردی نوآورانه داشتیم. نشانه‌هایی از آن در آثار لایبنیتس فیلسوف وجود دارد. رابرت آدامز، یکی از اساتید راهنمای من در دوره دکتری، در مورد آن نوشته است که تا حدودی مربوط به دهه ۱۹۷۰ است و همان سال‌ها ایده‌هایی از خود به جا گذاشت و اساساً در دوره دکتری، برخی از ایده‌های او را پروراندم.

جاستین برایلی: خوب است آن را در جریان برنامه امروز بررسی کنیم. اما اکنون به‌سراغ مهمان دیگر برویم. جولین... سپاسگزارم که امروز به این برنامه آمدی.

جولین بجینی: سپاسگزارم، جاستین.

جاستین برایلی: تو وب‌سایتی به این نام داری: MicroPhilosophy.net. وقتی آن را دیدم، به نظرم آمد که در مورد گستره وسیعی از مسائل صحبت کردی. از نظر خودت در مسائل فلسفی به موضوع خاصی علاقه داشتی و روی آن تمرکز داری؟

جولین بجینی: احتمالاً فردی بگوید که تمرکز کافی ندارم. منظورم این است که برای من درونمایه‌های واحدی وجود دارند. به نظرم چیستی معنای «واضح اندیشیدن» تقریباً پرسشی فراقلمی است و دیگر اینکه چگونه می‌توان خوب زیست؟ به نظرم بیش از حد به این مسائل پرداخته شده است. من آکادمیک نیستم و فکر می‌کنم یکی از دلایل آن این است که برای آکادمیک بودن، به معنای واقعی کلمه باید تمرکز کنی،

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۴۹

درحالی که من به ارتباطات میان المان‌ها و تصویر کلی از آن‌ها علاقه بیشتری دارم. پس شاید مجبور باشم از برخی مطالب عمیق چشم‌پوشی کنم. مطمئن نیستم که این کار درست باشد. اگر من این کار را می‌کنم، به نظرم دیگرانی هم باید اینگونه باشند. این تقسیم کار در فلسفه وجود دارد. احتمالاً من کسی نیستم که بتواند عمیق‌ترین افکار را کاوش کند.

جاستین برایلی: پس با این تفاسیر، احتمالاً خودت را برای اکثر افراد به‌عنوان یک فیلسوف آتئیست معرفی نمی‌کنی، چون اینطور به نظر می‌رسد که فلسفه‌ات به‌طور خاص ارتباطی با آتئیست بودن ندارد؛ البته حدس می‌زنم ارتباط‌هایی وجود داشته باشد.

جولین بجینی: البته که به آن شکل می‌دهد. اما اگر بگویم فیلسوفی آتئیست هستم، اینطور به نظر می‌رسد که هر استدلال فلسفی‌ای که مطرح می‌کنم مبنای آتئیستی دارد، ولی اینطور نیست. تصور می‌کنم بسیاری از استدلال‌هایی که مطرح می‌کنم - جز آن‌هایی که به‌طور مستقیم شامل دین می‌شوند - با این امید همراه‌اند که افراد بتوانند آن‌ها را بپذیرند یا با آن‌ها مخالفت کنند، مستقل از عقاید مذهبی‌شان، و این مسئله‌ای است که در تقابل با خط فکری مسیحیت، من را به شدت درگیر خود می‌کند. این است که بسیار مشتاقم بگویم چه کارهای مثبتی می‌توان انجام داد. فکر می‌کنم احمقانه باشد که به‌سادگی از کنار این مسائل بگذریم. بله... من یک آتئیست هستم و از گفتن این‌ها حساس‌تر نیستم. این به من احساس غرور نیز نمی‌دهد. نمی‌خواهم آتئیسم همه چیز را درباره‌ی من تعریف کند.

جاستین برایلی: کاملاً متوجه هستم... بسیار عالی. در ادامه در مورد مسئله‌ای صحبت می‌کنیم که از بسیاری جهات منحصربه‌فرد است - می‌توان گفت برای

مسیحیان و تئیست‌ها - اما در واقع هر فردی با هر باوری باید با مسئله رنج مقابله کند. واضح است که چنین مسائلی همیشه تیر اخبار ما هستند از جمله همین رخداد اخیر، فاجعه‌ای که در پاریس اتفاق افتاد - کشتار چند روزنامه‌نگار مجله شارلی ابدو و افسران پلیس. این رخداد به‌گونه‌ای توسط برخی افراد اتفاق افتاد و می‌توان گفت نوعی شر و نیتی پلید پشت آن بود. اما با موارد غم‌انگیز دیگری هم روبه‌رو می‌شویم. آخر سال گذشته در گلاسگو، یک ماشین حمل زباله در حادثه‌ای باعث مرگ شش نفر شد که سه نفر از آن‌ها اعضای یک خانواده بودند. هنگامی که این خبر را خواندم، به این فکر افتادم که این رخداد بسیار تصادفی و تباه است. واقعاً چرا؟ این پرسشی است که در نهایت به آن می‌رسی. وینس... تو از چه نقطه‌ای بحث را آغاز می‌کنی، هنگامی که فردی تحت فشار شرایطی رنج‌آور در سطحی شخصی با ما در حال بحث و جدل است؟ حدس می‌زنم در آن لحظه حرفی از رساله دکتری خود به میان نمی‌آوری.

وینس ویتالی: البته که نه. بله... فکر می‌کنم این اولین چیزی باشد که بگویم: هر زمانی برای این کار مناسب نیست که بخواهیم پرسش چرایی رخداد یک حادثه را پاسخ بدهیم... و اینکه چرا رنج می‌کشیم؟ در این زمینه مثالی واقعاً قابل توجه در زندگی من وجود دارد. وقتی یکی از نزدیکانم مصائب زندگی‌اش را برایم تعریف می‌کرد و من هم با اندیشه‌های انتزاعی فلسفی خود به میان آمدم - البته سال‌ها پیش بود - او با شکیبایی حرف‌های من را شنید و سپس گفت: «وینس... این حرف‌ها به درد من مادر داغ‌دیده نمی‌خورد.» که از نظر من پاسخ منصفانه‌ای بود و امیدوارم به من کمک کرده باشد تا بیشتر بشنوم و سؤالات بسیاری بپرسم، پیش از آنکه حتی فکر کنم زمان آن رسیده تا گفت‌وگویی در مورد پرسش «چرا؟» داشته باشم. زمانی که چنین حوادثی را می‌شنوم، یکی از مواردی که برایم اهمیت دارد این است که ما

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۵۱

باید تأیید کنیم چنین چیزهایی شر هستند. آن‌ها به معنای واقعی کلمه شر هستند، و امیدوارم جهان‌بینی مسیحی من و ادراکم از خدا اجازه تصدیق این واقعیت را بدهد. **جاستین برایلی:** می‌توان تصور کرد که چگونه در مورد فاجعه شارلی ابدو این نکته را تصدیق کنیم، ولی حادثه ماشین حمل زباله در روزهای کریسمس، که انسان‌هایی را به کشتن داد، به چه معنا شر است؟ آیا صرفاً یک رویداد تراژیک است؟ آیا این مورد را هم شر برمی‌شماریم؟

وینس ویتالی: مطمئناً... می‌خواهم در این زمینه پافشاری کنم. پافشاری می‌کنم و فکر می‌کنم از دیدگاه مذهبی من - نه اینکه بگویم رویکرد دیگری وجود ندارد - اما از دیدگاه مذهبی من هر زندگی‌ای مقدس است. هر انسانی به شمایل خدا آفریده شده و خدا به او عشق می‌ورزد و هر پاسخی که به چرایی این رخدادها بدهیم، با در نظر گرفتن این واقعیت که موجودی مقدس به نام «انسان» به گونه‌ای رنج کشیده و آزرده شده است، به نظرم آن پاسخ باید «شر» را تأیید کند. باید گفت نقطه آغاز ما در بررسی این مسئله، باید این باشد که بگویم آن رخداد شوم است و این در نهایت آن چیزی نیست که ما بخواهیم یا خدا بخواهد.

جاستین برایلی: پرسشی مشابه: هنگامی که با فجایع یا افراد متأثر از این حوادث روبه‌رو می‌شوی، چه پاسخی می‌دهی که مناسب احوال آن‌ها باشد؟

جولین بجینی: خب... بسیار دشوار است. به نظرم گفتن چیزی که کمکی به آن‌ها نکند بسیار دشوار است. برای مثال، اگر بگویی «همه چیز درست می‌شود» واقعاً بی‌فایده است. این عبارت به هیچ وجه درست نیست. برای این‌گونه افراد هیچ چیز دوباره روبه‌راه نمی‌شود. شاید اوضاع دوباره خوب شود، اما مانند قبل نیست و این جمله تو هم باورپذیر به نظر نمی‌رسد. فکر می‌کنم یکی از دشوارترین کارها - که

در نوع خودش رنج محسوب می‌شود - همراهی با کسی است که دوستش داری، درحالی که او در رنج و عذاب باشد و نتوانی به او کمک کنی. در نهایت تنها کاری که می‌توان انجام داد ماندن کنار چنین افرادی است و این کار واقعاً ناچیز است، اما تنها کاری است که می‌توانی انجام دهی. آن‌ها می‌دانند که محبوب و مورد حمایت هستند و تو با آن‌ها همدردی می‌کنی، اما نمی‌توانی وانمود کنی توانایی از بین بردن یا توضیح و توجیه آن رنج را داری. افراد به زمانی کافی احتیاج دارند تا به روش خودشان با آن کنار بیایند.

جاستین برابلی: آیا تا کنون به‌عنوان یک آتئیست تلاش کردی تا بگویی دلیلی برای این رنج وجود دارد؟ یا اینکه چنین تلاشی بیهوده است؟

جولین بجینی: نه... نمی‌توان توضیحی داد. به‌طور قابل‌توجهی دشوار است. می‌گویی افراد ذاتاً می‌پرسند «چرا؟» و اکثر اوقات هم همینطور است. همیشه کمی سردرگم هستم، چراکه می‌دانم ترک این عادت ممکن است، چون به نظرم، اگر به این جهان‌بینی عادت کنی و بپذیری که رخدادهای هدفی غایی ندارند و همینطور رخ می‌دهند، واقعاً بعد از مدتی دیگر نمی‌پرسی «چرا؟». واقعاً خوش‌شانس بودم که بیماری خاصی نداشتم، اما اگر مشکوک به بیماری نگرانکننده‌ای شوم، امکان این وجود دارد که زندگی من را تهدید کند. این سؤال را از خودم نمی‌پرسم که «چرا من؟». فکر کردم که برای دیگران هم اتفاق می‌افتد. البته که این موارد رخ می‌دهند. می‌توانی از این اندیشه فرار کنی. معمولاً افراد می‌خواهند بدانند چرا اینطور شد و فکر می‌کنند باید دلیلی وجود داشته باشد. اگر طرز تفکر افراد اینگونه باشد، واقعاً بسیار دشوار می‌توان گفت که دلیلی برای آن وجود ندارد و همینطوری اتفاق می‌افتد.

وینس ویتالی: فقط می‌خواهم نکته‌ای بگویم - در مورد اهمیت همراهی و ماندن در

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۵۳

کنار یک فرد - و بر آن تأکید کنم. از دیدگاه مذهبی من، این یکی از موارد است - قصد من اثبات درستی یا نادرستی آن نیست. این یکی از موارد سنت مسیحیت است که من به‌طور خاصی برای آن ارزش قائل هستم. اینکه اگر خدایی وجود داشته باشد که در واقع زندگی انسانی را تجربه کرده و رنج کشیده باشد و بداند که معنای آن چیست، پس می‌توانم به هر فردی که رنج می‌برد بگویم نیازی نیست تا از وجود کسی تعجب کند که مصائب او را درک می‌کند یا اهمیتی به او می‌دهد. این نکته در مورد ایمانم برای من جالب است. اینکه فکر نمی‌کنم هرگز کسی مجبور باشد رنج و انزوا را تجربه کند تا بتوانم ایمان و خدای خود را به او معرفی کنم - خدایی فهیم که می‌تواند همراه او باشد و ملاقاتش کند. به‌گونه‌ای با نظر تو در مورد عبارت «همه چیز درست می‌شود» موافقم. فقط می‌خواهم همانند تو بسیار محتاط باشم تا نگویم «این رنج‌هایی که کشیدی خیلی مهم نیست» یا اینکه «نگران نباش... عاقبت خواهی دید که شری در کار نبوده است» یا هر چیزی شبیه به این موارد، و در عین حال امیدوارم چون باور دارم که زندگی پس از مرگی وجود دارد.

جاستین برابلی: و با این تفاسیر، باور داری که «چرا؟» سؤالی است که هر فردی حق پرسیدن آن را دارد.

وینس ویتالی: ما ذاتاً به پرسیدن آن عادت داریم و به این معنا نیست که نمی‌توانیم به سطحی برسیم که از پرسیدن آن دست برداریم. اخیراً یکی از دوستان من دچار سقط غیر عمد جنین شد و این اتفاق برایش واقعاً ویران‌کننده بود. آن خانم مجبور بود تحت عمل جراحی قرار بگیرد و بیش از حد نرمال خون از دست داد. این برای آن‌ها تباهی بود. آن‌ها مسیحی هستند و تصمیم گرفتند نام بچه را «امید» بگذارند، چون از دید آن‌ها واقعاً ممکن بود با آن کودک یک خانواده تشکیل بدهند، آن هم در بهشت.

بازهم اشاره کنم که این استدلالی برای درستی یا نادرستی ایمان مسیحیت نیست، چون بحث ما در مورد چگونگی پاسخ دادن به رنج موجود در زندگی حقیقی است. این مسئله در سنت خود را واقعاً ارزشمند می‌دانم، اینکه می‌توانم آن را «شر» بنامم. همچنین می‌توانم بگویم که امید حقیقی وجود دارد. همینطور بگویم همیشه کسی وجود دارد که از مصائب تو آگاه است.

جولین بجینی: می‌خواهم نکته‌ای در این مورد بگویم. این واقعاً جالب‌توجه است. می‌دانم می‌گویی اگر باور داشته باشی خدا همیشه در کنار توست، به‌گونه‌ای آرامش‌بخش است. اما از طرف دیگر - به‌نظم در این مورد با من موافق باشی - در بسیاری از افراد این گرایش وجود دارد تا بر همین اساس مسیحیت را مردود بشمارند. تو فقط این آرامش را داری و مسئله بسیار پیچیده‌تر از آن است. این‌طور نیست؟ نخست اینکه در چنین مواقعی، افراد راه‌های مختلفی می‌روند و برخی از آن‌ها در ایمان خود دچار بحران می‌شوند. آن‌ها کسی را از دست می‌دهند. دلیلی نمی‌بینند و نمی‌توانند درک کنند که چرا خدای مهربان آن‌ها چنین کاری کرده است و به‌شدت با این پرسش درگیر می‌شوند. این یک مورد. مورد دیگر اینکه مهم نیست ایمان افراد چقدر عمیق باشد، چراکه ذره‌ای از دشواری آن شرایط کم نمی‌کند. به‌نظم این واقعاً قابل‌توجه است چراکه غالباً افراد می‌گویند «در سنگرها هیچ آتیشی وجود ندارد». در مورد مسئله مرگ، افراد بسیار اندکی هستند که واقعاً باور دارند این یک جدایی موقت است و پس از مرگ دوباره به هم می‌رسند. این جدایی بسیار واقعی به نظر می‌رسد. دیدن کسی که با اعتماد به نفسی کاذب و لبخندی بر لب می‌گوید «مشکلی نیست... به‌زودی آن‌ها را می‌بینیم»، واقعاً عجیب و غریب است.

جاستین برابلی: واقعیت ماجرا هم نیست.

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۵۵

وینس ویتالی: به هیچ وجه... اما این محل بحثی جدی است. همه ما عزیزانی را از دست داده‌ایم و من دلتنگ آن‌ها هستم. من در مراسم خاکسپاری و یادبودی شرکت کرده‌ام و دوستان مسیحی خود را دیده‌ام که باور محکمی به دوباره دیدن شخص درگذشته داشته‌اند و اینکه دوستی خود را ادامه خواهند داد. این کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد، و هر دو را به‌طور کامل مشاهده می‌کنی. هم غم و اندوه را می‌بینی و هم شادی را.

جاستین برابلی: در مورد مسئله مسیح درست می‌گویی. داستانی از او وجود دارد که ایلعازر را دوباره زنده کرد - که احتمالاً یکی از مشهورترین شخصیت‌های انجیل است - و با این حال مسیح گریست. تا حدودی چرایی گریستن مسیح را برای دوستی که قرار بود دوباره زنده کند توضیح دادی، پس این را کمی بیشتر توضیح بده. اینکه مسیح ماهیت رنج‌های ما را درک کرد.

وینس ویتالی: فکر می‌کنم هر دو می‌توانند در آن واحد و به‌طور کامل وجود داشته باشند... آن گریستن حقیقی. خواهران ایلعازر - مری و مارتا - از آمدن مسیح متأثر نشدند، چراکه برادرشان پیشتر مرده بود. مسیح به آنجا رفت. می‌توانست در آن زمان دلیل کارهایش را توضیح بدهد - اما این کار را نکرد - که فکر می‌کنم سرمشق خوبی باشد. فقط با آن‌ها گریست. اما پس از دوباره زنده شدن ایلعازر نیز شادی وجود دارد؛ که به این واقعیت اشاره دارد که زندگی پس از مرگی وجود دارد و می‌توانیم در کنار هم زندگی کنیم.

جولین بجینی: نکته‌ای در این مورد وجود دارد که می‌خواهم نظرت را درباره آن بدانم. بسیاری از مسیحیان باور دارند که در مقابل رستگاری جاودان، عذاب جاودان هم وجود دارد. هنگامی که در این مورد با آن‌ها صحبت می‌کنم، می‌گویند قضاوت

کار آن‌ها نیست، پس نظری ندارند و قضاوت دربارهٔ جهنمی بودن یک شخص کار آن‌ها نیست. اگرچه در اندیشهٔ خود باور دارند که بدون پذیرفتن مسیح به بهشت نخواهی رفت. این بدین معناست که وقتی کسی می‌میرد، حداقل یک دلیل جدی برای نگرانی داری. شاید آن شخص را دوباره ملاقات نکنی. ممکن است او مادر، برادر، پدر، دختر یا پسرت باشد. دقیق‌تر که به مسئله نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که آن‌ها نه تنها رنج کشیدند و مردند، بلکه ممکن است با عذابی جاودان روبه‌رو شوند. آیا این بسیار ناراحت‌کننده‌تر از هر آرامشی نیست که با فکر پیوستن به برخی افراد در زندگی پس از مرگ به دستش می‌آوریم؟

وینس ویتالی: چالش منصفانه‌ای است. به نظر همیشه می‌توانم برای کسی که در گذشته است امید داشته باشم. فکر می‌کنم تا حدی به این دلیل است که در زندگی شخصی خودم دیده‌ام که اغلب چنین بوده است؛ وقتی عزیزانم در نزدیکی مرگ بوده‌اند. پدرم به دفعات تا نزدیکی مرگ رفت اما تسلیم آن نشد، تصور من این است که حساسیت روحی او در آن روزها افزایش یافته بود. می‌توانیم تفاسیر دیگری هم ارائه کنیم. خدا با قدرت بیشتری به او نزدیک می‌شد حتی در لحظاتی که نزدیک مرگ بود. پس هرگز نمی‌گویم نمی‌توانم امیدوار باشم که یک شخص به بهشت برود. از این نظر فکر می‌کنم همیشه بتوانم آن امید را به گونه‌ای حفظ کنم. اما این واقعیت در ایمان مسیحیت وجود دارد. در میان مسیحیان هم دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی آن را به‌عنوان حالتی آگاهانه جاودان می‌دانند. جان استاک آن را مانند یک نابودی تصور کرد که شباهت بسیاری به دیدگاه آنتیستی دارد. اینکه مرگ پایان هستی ماست. اما از دیدگاه من، مهم است که نقاشی‌های قرون وسطایی از آتش و شکنجه کردن را به‌عنوان تصور مسیحیت از جهنم در نظر نگیریم. ادراک من نسبت به جهنم این است

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۵۷

که اگر فردی واقعاً نخواهد با خدا باشد، خدا او را مجبور به این کار نمی‌کند. به نظرم این حالت وحشتناکی است. چراکه فکر می‌کنم ما برای داشتن ارتباطی محکم با خدا خلق شده‌ایم. اما این حالت چگونه است؟ تصور نمی‌کنم در این مورد آگاهی بسیاری داشته باشم، اما آن را در جایگاه انتخاب زندگی بدون خدا می‌دانم نه در جایگاهی که خدا به‌گونه‌ای تو را درون آن قرار می‌دهد تا بتواند به بدترین شکل ممکن شکنجه‌ات کند، بلکه اجازه می‌دهد با آن انتخاب زندگی کنی.

جاستین برابلی: این کمکی می‌کند یا نه؟

جولین بجینی: این در صورتی اوضاع را بهتر می‌کند که باور نداشته باشی جهنم مکانی است که افراد در آن تا ابد رنج می‌کشند. اگر نوعی نابودی باشد، تا حدی کمک می‌کند. اما به نظرم همچنان به‌گونه‌ای آزاردهنده است. اگر مجازات شما تنها نبود زندگی جاودان باشد، نسبت به فرصت از دست‌رفته آگاهی دارید. مورد دیگری که از نظر من دشوار است انتخاب یک زندگی بدون خداست. واقعاً چنین احساسی نیست. من واقعاً آشفته می‌شوم که مسیحیان آتئیست‌ها را افرادی توصیف می‌کنند که نپذیرفتن خدا یا مسیح را انتخاب کرده‌اند. اما این‌طور نیست. ما حقیقتاً نمی‌توانیم به خدا باور داشته باشیم چون به دلایلی برایمان پذیرفتنی نیست. ممکن است این عمل ناشی از حماقت و جهالت ما باشد، که این بحث متفاوتی است، اما مطمئناً انتخابی در کار نیست و این نپذیرفتن خدا نیست. اما از نظر من دشوار است.

وینس ویتالی: به نظرم منصفانه است و می‌خواهم بگویم که با ادراک من از منش خدا و عشق و علاقه او به هر انسان، او اطمینان می‌دهد که در لحظاتی - حتی در لحظات پیش از مرگ - تضمین می‌کند هر کس فرصتی برای انتخابش داشته باشد. چیزی که نمی‌خواهم بگویم این است که جولین... تو هم در چنین جایگاهی بودی و

تقصیر توست که تصمیمی در این مورد نگرفتی. فقط خدا از ماجرای ما و زمان نزدیک شدنش به ما باخبر است.

جاستین برابلی: برای بررسی تمام رویکردهایی که در مورد مسئله رنج در کتاب خود معرفی کردی، زمان کافی در اختیار نداریم. اما حداقل می‌خواستم در مورد تلاش تو در راه نوشتن این کتاب صحبت کنیم - هم در سطح آکادمیک و هم آن چیزی که در این کتاب به آسانی قابل درک است. عنوان یکی از فصل‌ها «پاسخ لطف» است، مایلی به‌طور مختصر در مورد این پاسخ به مسئله رنج توسط خدا صحبت کنی؟

وینس ویتالی: البته... این ایده‌ای کلی است و آن را به‌خودی‌خود پاسخی کافی نمی‌دانم، بلکه بخشی از یک پاسخ مفید است. فکر می‌کنم اکثر مواقع هنگامی که به این چالش مسئله رنج فکر می‌کنیم، می‌توانیم خودمان را تصور کنیم، یا عزیزانمان را، که در این جهان به‌شدت رنج می‌کشیم. سپس می‌توانیم خودمان را در جهانی تصور کنیم که رنج بسیار کمتری در آن وجود دارد یا اصلاً رنجی در کار نیست و ممکن است هنگام تفکر در این مورد متعجب شویم که اگر خدایی وجود دارد، چرا من را در چنین جهان کم‌درد و رنجی نیافرید و به‌جای آن در جهان پر از رنج و عذاب کنونی آفرید. فکر می‌کنم اندیشه مستدلی باشد، اما از نظر من این اندیشه مبتنی بر خطایی فلسفی است چون به این فرض متکی است که هنوز هم ما خواهیم بود - همین اشخاص منحصر به فردی که اکنون هستیم در آن جهان کاملاً متفاوت. و موضوع از نظر من این‌طور نیست. داستانی از پدر و مادرم در این کتاب می‌گویم که مربوط به دومین ملاقات آن‌هاست که روی پل بروکلین ایستاده‌اند. پدرم متوجه حلقه‌ای در دست مادرم می‌شود و در مورد آن حلقه می‌پرسد و مادرم می‌گوید که آن را یکی از دوستان (پسر) سابقش به او داده است و «چون از نظر من زیباست، از آن استفاده

می‌کنم». پدرم می‌گوید می‌خواهد آن را ببیند و مادرم هم حلقه را به او می‌دهد و پدرم آن را به پایین پل پرتاب می‌کند و پایین رفتن آن در رودخانه شرقی را تماشا می‌کند. هدف من از تعریف این داستان طرح این پرسش بود، مادرم از این حرکت لذت برد، فکر می‌کنم برایش لحظه حساسی بود، اما اگر این‌طور نمی‌شد، اگر این‌طور فکر می‌کرد که «چه ابلهی!... بهتر است پیش دوست (پسر) سابقم برگردم»، این برای من چه معنایی داشت؟ ممکن بود وسوسه شوم و این‌طور فکر کنم که شاید برای من بهتر بود، شاید آن فرد دیگر قد بلندتری داشت، ورزشکارتر بود و چهره بهتر و پول بیشتری داشت، اما اگر با دقت بیشتری به این مسیر نگاه کنم، اگر مادرم رابطه خود را با شخص دیگری ادامه می‌داد، در آن صورت این من نبودم که به وجود می‌آمدم. شاید کودک دیگری به وجود می‌آمد و قد بلندتر بود و پول بیشتری داشت، اما من نبودم چون حداقل بخشی از آن چیزی که هستم اصل و نسب من است، پدر و مادرم، آن‌ها به وجود آمده‌ام و ترکیب ژن‌هایی که در من وجود دارند، و فکر می‌کنم زمانی که به مسئله رنج فکر می‌کنیم، ممکن است چیزی شبیه به این در آن وجود داشته باشد. خود را درون جهانی تصور می‌کنیم، جهانی بسیار متفاوت که می‌خواستیم در آن به وجود بیاییم و این فرض را در نظر نمی‌گیریم که شاید در آن جهان با همین هویت وجود نداشته باشیم؛ و سپس آن ایده را با این پرسش همراه می‌کنم: اگر اینگونه باشد، چه می‌شود؟ اگر خدا واقعاً خواستار وجود هر یک از ما باشد، اگر این‌طور باشد که خدا واقعاً دوستدار هر انسان باشد و به همین دلیل چنین جهانی را آفریده باشد که شرایط مناسبی برای به وجود آمدن ما فراهم کند، چون می‌خواست که وجود داشته باشیم و مایل بود ما را به ارتباط با خودش دعوت کند.

جاستین برایلی: اما برای اینکه تو به‌عنوان «وینس ویتالی» وجود داشته باشی،

احتمالاً نیاز بود در زندگی والدین و اجدادت درد و رنج‌هایی وجود داشته باشد که منجر به ملاقات والدین تو شود و اینکه اینجا حضور داشته باشی.

وینس ویتالی: صحیح... بدون شک اگر پرتاب حلقه توسط پدر من بتواند روی اینکه چه کسی به وجود بیاید تأثیری بگذارد، پس با اعمال تغییرات بزرگ در این جهان، طوری که دیگر تهدید ناشی از بلایای طبیعی وجود نداشته باشد یا اینکه جهان عاری از شرارت اخلاقی شود، می‌توان گفت که نه ما به وجود می‌آمدیم و نه حتی موجوداتی از گونه ما به وجود می‌آمدند.

جاستین برابلی: پس خدا مایل است تا اجازه بدهد این رنج و عذاب و شر موجود در جهان وجود داشته باشد چون فکر می‌کند نتیجه نهایی - من، تو و جولین - ارزش آن را دارد؟

وینس ویتالی: بله... می‌خواهم در این مورد محتاط باشم تا این رویکرد را ابزارگرایانه و افراطی نشان ندهم یا این طور نباشد که یک نتیجه توجیهی باشد برای متحمل شدن رنجی خاص. این را رویکرد «خیری بزرگتر» نمی‌دانم. اینکه بگویم با وجود شر و رنج، آیا کفه خیر موجود نسبت به آن‌ها سنگین‌تر است؟ فکر می‌کنم در اینجا بیشتر رویکرد عشق نسبت به تمام انسان‌ها مطرح است. بعید می‌دانم پرسش اصلی برای خدا حساب و کتاب در این مورد باشد که بهترین و کامل‌ترین نتیجه حاصل از کدام رویکرد است؟ از نظر من خدا برای موجوداتی همچون ما اهدافی دارد. همچنین برای آن‌هایی که به وجود خواهند آمد؛ اهدافی که از عشق سرچشمه می‌گیرند. این بدین معنا نیست که انتخابی آسان است، همان‌طور که تصمیم گرفتن به بچه‌دار شدن برای پدران و مادران کار آسانی نیست. کاری انجام می‌دهی که به خوبی به پیامد آن آگاهی داری، اینکه اگر آن را از روی اراده انجام بدهی، رنج و درد سنگینی به دنبال

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۶۱

خواهد داشت، چون هر کودکی متحمل رنج و درد سنگینی خواهد شد - حتی اگر در بهترین شرایط زندگی کند - و در نهایت هم مواجهه با مرگ پیش روست. بنابراین حتی به‌عنوان والدین، کاری را انجام می‌دهی که می‌دانی درد و رنج سنگینی به دنبال دارد و در نهایت هم مرگ. با این حال، فکر می‌کنیم می‌تواند اقدامی از روی احساس عشق یا شجاعت باشد و اگر از روی عشق به آن کودک انجام شده باشد، همراه با تعهدی نسبت به آن کودک و فداکاری برای او باشد. بنابراین می‌خواهم خدا را به‌گونه‌ای تصور کنم که انگار شباهتی میان این دو وجود دارد.

جاستین برابلی: بله... کار جالبی است. خوب... در اینجا به موردی رسیدیم که گاهی از آن به‌عنوان «عدل الهی» یاد می‌شود، روشی برای توضیح اینکه چرا خدا وجود درد و رنج را ممکن ساخته است - به علت وجود اهدافی بزرگ‌تر. نظر تو در این مورد چیست؟

جولین بجینی: فکر می‌کنم چندین مشکل دارد. اولین مورد: به نظرم وینس کاملاً درست نمی‌گوید... اینکه آرزوی جهانی بدون درد و رنج، آرزوی نیستی خود را به دنبال دارد. این کمکی به حل مشکل نمی‌کند... در واقع ما این سؤال را می‌پرسیم... می‌توانی به صورت عقلانی اندیشه کنی که بهتر بود خدا جهانی با درد و رنج کمتر یا بدون آن خلق می‌کرد - کدام جهان بهتری بود؟ من برای خودم چنین آرزویی نمی‌کنم چراکه جایی در آن جهان ندارم. اما همچنان جای بهتری خواهد بود. پس می‌توان قضاوت کرد که جای بهتری خواهد بود یا نه؛ درحالی‌که می‌دانی تو جایگاهی در آن نداری. و اما دومین مورد: درباره‌ی شباهت با والدین. جالب‌توجه است، اما به نظرم چیزی که می‌گویی در اینجا کارایی ندارد. خوب... این دیدگاه را بررسی کنیم. والدین شیفته‌ی کودک هستند و به همین دلیل او را به این جهان می‌آورند اما نه تا زمانی که

زاده نشده باشد. مادرت قبل زاده شدن، شیفته تو نبود. اگر در آن شبی که نطفه تو را می‌بستند، یکی از آن‌ها سردرد می‌گرفت و مجامعت نمی‌کردند، اکنون به جای تو فرزند دیگری داشتند و شیفته او بودند. همینطور اگر از دیدگاه خدا بررسی کنیم، این طور به نظر می‌رسد که در صورتی که باور داشته باشی خدا شیفته هر یک از ماست، تنها به دلیل آن چیزی که هستیم و نه هیچ چیز دیگر، شاید درست باشد، اما پیش از آنکه یک فرد به وجود بیاید، طیف افرادی که امکان دارد به وجود بیایند بی‌نهایت گسترده است و برای من عجیب است که تصور کنم خدا مجبور بود مسائل را اینگونه ترتیب بدهد، چون او در طرح و نقشه‌اش خواست تا وینس و جولین و جاستین به این جهان بیایند، به جای آن‌همه فردی که ممکن بود به این جهان بیایند. و این دیگر دوست‌داشتنی نیست، چون نکته همین است... ایده تو در مورد خدا و والدین این طور نیست که آن‌ها کودکان یا انسان‌ها را به وجود آورند و تنها آن‌هایی را دوست داشته باشند که با الگوی ذهنی‌شان همخوانی دارند، بلکه آن‌ها را بی‌قید و شرط دوست دارند. پس واقعاً نمی‌توانم درک کنم که چطور این تعریف می‌تواند توجیهی برای این کار خدا باشد.

وینس ویتال: چالش‌های خوبی است. نمی‌خواهم خودم را مقید کنم به اینکه بگویم این تنها جهانی است که خدا آفریده است. پس شاید این طور باشد که خدا آن جهان‌ها را خلق کرده است. این از نظر برخی مفاهیم عینی بهتر بود و شامل افراد دیگری هم می‌شد. تمام آنچه می‌خواهم بگویم این است که برای من واضح نیست که خدا با آفرینش جهان ما و انسان‌ها در واقع خطای خود را نشان داده است. اگر با خود این طور فکر کنیم که خدا با آفرینش چنین جهانی در حقمان بدی کرده است، فکر می‌کنم حداقل از آنچه در ابتدا به نظر می‌رسید با پرسش پیچیده‌تری مواجه باشیم. اما موافقم که هیچ دلیلی وجود ندارد اینگونه فکر کنیم که دیگر موجودات و حتی

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۶۳

انسان‌هایی گوناگون را دوست نمی‌داشت و با این اندیشه مشکلی ندارم که خدا می‌توانست جهان‌های بی‌شماری به همراه موجوداتی گوناگون خلق کند.

جاستین برابلی: این کمکی می‌کند؟

جولین بجینی: خب... از نظر من به‌گونه‌ای عدل الهی را زیر سؤال می‌برد. چون به نظر می‌رسد این استدلال بر این تفکر استوار است که موضوع مهمی وجود دارد که تنها در صورتی برای ما و افرادی که به وجود آمده و می‌آیند رخ می‌دهد که همه شرایط آن - از جمله رنج کشیدن - فراهم باشد. مطمئن نیستم آن چیزی که گفتم با این مسئله سروکار داشته باشد.

وینس ویتالی: بله... مایل‌م کمی بیشتر از آن دفاع کنم. اگرچه خدا تصمیم به خلق انواع مختلفی از موجودات گرفته و فکر نمی‌کنم برای خلق آن‌ها تعهدی داشته باشد، هرکدام از آن‌ها را از روی عشق و علاقه خود خلق کرده است. فکر می‌کنم این تمام آن چیزی است که نیاز دارم در این مورد بگویم و تا زمانی که چنین کاری کند، من با ادراک آن مشکلی ندارم. این طور نیست که خدا در حق آن‌هایی که خلق نکرد، ظلم کرده باشد، چون اصلاً به وجود نیامدند. پس این طور نیست که خدا به آن‌ها آسیبی رسانده باشد چون هیچگونه تصمیمی برای خلق آن‌ها نداشته است؛ چه فقط ما و همین جهان را آفریده باشد، چه جهان‌های دیگری با موجودات بسیار، می‌خواهم بگویم هر کاری کرده، به این دلیل بوده که خواستار وجود داشتن تک‌تک آن افراد بوده است.

جاستین برابلی: منظور افرادی مشخص است.

جولین بجینی: اندیشه عجیب و غریبی است.

وینس ویتالی: بله... این چالش خوبی است. مایل‌م به دو طریق در مورد این رویکرد

تفکر کنم. شاید این طور باشد که افراد را برای اهداف مشخصی آفریده باشد، اما اگر کسی باشید که به اراده آزاد باور دارد، ولی به مولینسیسم باور ندارد - به این معنا که اگر فردی باشید که باور ندارد خدا قبل از خلقت می‌دانسته هر فرد آزادی در هر شرایطی چه واکنشی از خود نشان می‌دهد - اگر اینگونه باشد، پس دانش ما نسبت به عمل آزادانه خود در آینده در واقع دانش نیست، اگر خدا به آن آگاه باشد و هنگام خلقت آن را در نظر داشته باشد. در آن تفسیر از این رویکرد، چیزی که می‌خواهم بگویم این است که خدا هنوز هم می‌تواند موجوداتی مانند ما را هدف بگیرد. حتی اگر فرد خاصی مدنظر او نباشد، بازهم گونه ما را هدف می‌گیرد. فکر می‌کنم این مربوط به نکته‌ای باشد که جولین در مورد تولید مثل انسان و داشتن فرزند گفت. هنگامی که فرزند داری، نمی‌دانی آن کودک به جولین تبدیل خواهد شد یا جاستین. تنها می‌دانی این فرزند اول یا دوم توست و فارغ از هرکسی که باشد، تعهد داری به او عشق و علاقه داشته باشی. می‌توانی از این بُعد به این رویکرد نگاه کنی یا اینکه خدا محیطی را خلق کرده است که تنها پذیرای موجودات خاصی است، با تعهد عشق‌ورزی نسبت به هرکدام از آن موجودات.

جولین بجینی: به نظرم معمای اصلی حل نشده باقی ماند، چون می‌توانم تصور کنم معما این طور تغییر می‌کند... خوب... خدا می‌خواهد چیزی شبیه به ما خلق کند. این به چه معناست؟ موجوداتی که توانایی عشق ورزیدن به او، توانایی ارتباط معنوی با او و توانایی یادگیری داشته باشند، اراده آزاد داشته باشند و غیره. پس می‌خواست افرادی مانند ما خلق کند. معما این طور به نظر می‌رسد. بدون شک او می‌توانست چنین افرادی را به گونه‌ای خلق کند تا نیازی به این همه رنج و عذاب نباشد.

جاستین برایلی: رنج کشیدن بدون دلیل؟

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۶۵

جولین بجینی: بله... تقریباً... خیلی هم دور از اندیشه نیست. برای مثال، شاید کمی عجیب به نظر برسد، با این حال، ایده این است. ما مجبور به یادگیری هستیم. رنج می‌کشیم تا یاد بگیریم و این روند ادامه دارد.

جاستین برابلی: عدل الهی پرورش روح.

جولین بجینی: مشکل آشکار آن این است. خوب... صحیح... اما واقعاً چه چیزی را باید بیاموزیم؟ ما مجبور به یادگیری بعضی چیزها نیستیم، برخی را هم به سادگی یاد می‌گیریم. گاهی اوقات می‌توانی با تجربه‌ای واقعاً کوچک یاد بگیری. چرا خدا ما را این‌طور آفرید تا برای آموختن مسائل مهم عشق‌ورزی به تحمل این همه درد و رنج نیاز داشته باشیم؟ البته که پاسخ‌هایی در نظر داری، اما دوباره به همان سؤالات بازگشتی. معمای اصلی همچنان پابرجا به نظر می‌رسد. با وجود اینکه گفتی خدا خواستار خلق کردن موجوداتی چون ماست و به پیامدهایی از آن اشاره کردی.

وینس ویتالی: فکر می‌کنم عشق‌ورزی خدا به ما دلیل مشخصی داشته باشد؛ نه فقط به خاطر هوشمندی ما یا اینکه می‌توانیم با او ارتباط برقرار کنیم. خدا می‌توانست گونه‌های بسیاری مانند این خلق کند - موجوداتی که وجود برخی رنج‌های این جهان برای آن‌ها ضروری نیست - و چه بسا آفریده باشد. می‌خواهم ادعا کنم که او ما را هم خلق کرد. شاید دلیل عشق‌ورزی او به ما کاملاً خاص باشد. شاید مربوط به ویژگی‌های روانی و زیستی ما و سرگذشت نسل بشر در طول تاریخ باشد. پرورش روح هم ایده‌ای جالب‌توجه است.

جاستین برابلی: در کتاب تا حدی به این موضوع پرداخته شده است - جولین به‌طور مختصری آن را مطرح کرد - اما کمی بیشتر در مورد این رویکرد توضیح بده.

وینس ویتالی: در کتاب تا حدودی به آن پرداخته شده است و دوباره بگویم که رویکرد

مستقلی نیست، اما به نظرم می‌تواند یکی از آن رویکردهای مفید باشد. می‌توانی این محیط را به‌گونه‌ای تصور کنی که شامل شرهای گوناگون باشد، اما گاهی اوقات همین شرهای گوناگون برای وجود خیرهای مشخصی لازم‌اند، به‌ویژه آن دسته از خیرهایی که شکل‌دهنده شخصیت ما هستند و به زندگی مان معنا می‌بخشند.

جاستین برابلی: چون مهربانی و دلسوزی بدون دلیلی برای سخاوتمند بودن دشوار است.

وینس ویتالی: مشخص نیست که در موقعیت بسیار خطرناکی بتوانی از خودت شجاعت نشان بدهی. گاهی اوقات می‌خواهم از این دید به آن رویکرد نگاه کنم. اینکه از افراد بخواهم طبق عقیده خود به چند مورد از باشکوه‌ترین زندگی‌ها فکر کنند و سپس از آن زندگی‌ها، تمام یا بخش مشخصی از درد و رنج‌ها را حذف کنند - رنجی که با آن روبه‌رو شدند، بی‌عدالتی‌ای که با آن مبارزه کردند، رنج و دردی که شکل‌دهنده شخصیت و فرهنگ آن‌ها بود - و چیزی که رخ می‌دهد این است که آن زندگی‌ها دیگر مانند قبل نیستند و دیگر برای ما الهام‌بخش نیستند. این رویکردی کلی است و من هم آن را تا حدودی قانع‌کننده می‌دانم، اما تصور نمی‌کنم بتوان این‌طور قضاوت کرد که من به‌عنوان فردی مسیحی، برای هر درد و رنجی که مورد نظر ماست، باید بتوانم بگویم ارزش پرورش روح و دلایل یک رنج چیست. همیشه امکان دارد والدین به دلیل خاصی اجازه بدهند کودک متحمل چیزی بشود. والدین تصمیم می‌گیرند زندگی خود را به شهر دیگری منتقل کنند. آن تجربه برای کودک واقعاً ناگوار است. ممکن است واقعاً برای کودک دشوار باشد، اما نه به این معنا که والدین دلیل موجهی نداشته باشند یا حتی این کار را به‌خاطر کودک انجام ندهند. در زندگی شخصی خود، وقتی به گذشته و دردها و رنج‌هایش نگاه می‌کنم، می‌توانم در

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۶۷

مورد برخی از آن‌ها بگوییم در آن لحظه هیچ دلیلی نمی‌دیدم، اما اکنون می‌توانم بینم. جاستین برابلی: البته حتی یک آنتیست هم می‌تواند چنین چیزی بگوید. می‌توانیم با این دید به برخی رنج‌ها و سختی‌ها نگاه کنیم که ممکن است باعث رشد مثبتی در شخصیت ما شوند، اما آن‌ها را با این دید توجیه نمی‌کنیم.

جولین بجینی: بله... همچنین از نظر من بسیار غیر منصفانه و بیش از حد است. برای مثال، می‌توانیم مواردی را مطرح کنیم که درد و رنج و وحشتناکی وجود دارد. قاتل‌های سریالی که پیش از کشتن قربانیان، آن‌ها را به طرز وحشتناکی شکنجه می‌کنند. تو از خودت می‌پرسی: اصلاً چرا چنین درد و رنجی لازم است؟! با در نظر گرفتن واقعیت این ایده کلی که ما به درد و رنج احتیاج داریم تا بتوانیم رفتار دلسوزانه‌ای داشته باشیم. خوب... بیشتر ما مجبور نیستیم برای آموختن این دلسوزی با چنان درجه‌ای از درد و رنج مواجه شویم، پس واضح است که قانونی کلی در این مورد وجود ندارد که همگی باید بدترین رنج‌ها را متحمل شویم تا بیاموزیم. اکثر ما نیازی نداریم. این موارد افراطی به نظر می‌رسند و کاملاً اغراق شده هستند.

جاستین برابلی: فکر می‌کنم در این مورد خاص، ممکن است وینس بخواهد نظریه عدل الهی دیگری مطرح کند: اراده آزاد. فردی که دست به چنین عمل وحشیانه و زجرآوری می‌زند اراده آزاد دارد.

جولین بجینی: بله... اما مشکل این است که این هم عجیب به نظر می‌رسد، زیرا معنای اراده آزاد هرچه باشد به وضوح یک ظرفیت است. ظرفیت اراده آزاد در عمل برای افراد گوناگون متفاوت است. در مورد بیماران روانی و جامعه‌ستیزان، هیچ نشانه موقتی از اراده آزاد وجود ندارد که بگوییم این اشخاص مانند یک فرد معمولی از اراده آزاد برخوردار هستند. آن‌ها دچار نقصی اساسی‌اند که این نقص توسط خدا در

جهانی مخلوق او - طبق دیدگاه مسیحیان - قرار داده شده است. دوباره می‌گویم که اگر می‌خواهی اراده آزاد را به میان بیاوری، توضیحی نمی‌دهد که چرا در بسیاری از موارد، افراد خیلی بیشتر از آن چیزی متحمل می‌شوند که برای به کار گرفتن اراده آزاد خود نیاز دارند، و افرادی که دچار بیماری روانی و غیره هستند در اراده آزادشان نقص دارند.

جاستین برایللی: بله... آن قدری از اراده آزاد برخوردار نیستند که ادراکی نسبت به اعمال و رفتار خود داشته باشند.

وینس ویتالی: فکر می‌کنم این از دیدگاه من مهم است. اگرچه کاملاً موافقم که درد و رنج در اکثر مواقع بیش از اندازه به نظر می‌رسد. نمی‌خواهم بگویم که این جهان کلاس درس است و ما هم در حال یادگیری، و یک فرد برای آموختن باید رنج وحشتناکی را متحمل شود. روش‌های مشخص و مناسبی برای آموزش به افراد وجود دارد. پس نمی‌خواهم یک رویکرد را برای تمام انواع شرور به کار بگیرم. این برای من و از منظر باورهای من اهمیت دارد که به آن میزانی که نیاز است در رنج و عذاب بمانیم. محدودیتی وجود دارد؛ مدت‌زمان و آستانه درد مشخصی دارد که به دنبال آن بدن ما آرام می‌گیرد. این به هیچ وجه دست‌کم گرفتن مرتبه درد و رنج حقیقی نیست، اما برای اهمیت دارد که محدودیت‌هایی برای آن وجود داشته باشد. چیزی که با نگاه به زندگی گذشته خود می‌بینم - و تصور می‌کنم که انتظار آن را دارم - این است که در مورد برخی درد و رنج‌ها می‌گویم در آن زمان مطلقاً بی‌معنا و زجرآور بودند. اکنون می‌توانم با نگاه به گذشته چپستی معنای آن‌ها را درک کنم؛ الزاماً به این معنا نیست که جبر الهی در میان باشد و شاید ناشی از اراده آزاد باشد، اما این سؤال می‌تواند مطرح شود که چرا خدا به آن امکان وجود داد. چیزهای دیگری هم در زندگی گذشته من وجود دارند

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۶۹

که می‌توانم بگویم مطلقاً بی‌معنا و زجرآور به نظر می‌رسند. هیچ تصویری ندارم که چرا باید خدا به آن‌ها امکان وجود بدهد، اما هرچه بزرگ‌تر می‌شوم و خوشبختانه بالغ‌تر می‌شوم، به‌طور کلی می‌توانم در مورد آنچه بر من گذشت اندیشه کنم و معنایی برایش پیدا کنم. بنابراین اگر این‌طور باشد و اگر خدا بسیار داناتر از من باشد، شاید این چیزی است که باید انتظار یافتنش را داشته باشم. می‌توانم وجود برخی از رنج‌ها را درک کنم نه وجود تمام آن‌ها را.

جاستین برایلی: جولین، می‌خواهم در این مورد از تو بپرسم. عنوان فرعی کتاب این است: «یافتن معنا و آرامش در زمانی که زندگی بی‌معناست». به‌عنوان یک آتئیست، آیا در مورد مسئله رنج، از معنا صحبت می‌کنی؟ یا اینکه از نظر تو، همانند پرسش درباره «چرا؟» باید از پرسش درباره معنا هم دست برداریم؟ آیا تنها مجبوری به‌گونه‌ای بپذیری که شر و رنج فاقد هرگونه معنایی هستند؟

جولین بجینی: خب... به‌گونه‌ای مجبور هستی. «معنا» لغت جالبی است و باید آن را عمیقاً بررسی کرد. در مورد «هدف» پاسخ با قاطعیت منفی است. پاسخ متعارف آتئیست‌ها به «معنا» - که من هم با آن موافقم - این است که می‌توانیم در این جهان معنا را بیابیم، اما به‌گونه‌ای باید خودمان آن را خلق کنیم و اینگونه نیست که هر چیزی بامعنا باشد، بلکه در ارتباط با دیگر مسائل معنا پیدا می‌کند و آن را در چیزهایی پیدا می‌کنیم که هم از نظر ما و هم از نظر دیگر افراد خوب باشند، نه اینکه بدون هیچ دلیلی بتوانی در مورد کیفیت معنای چیزی تصمیم بگیری. ما مجبوریم آن را به‌گونه‌ای خلق کنیم که در این صورت مسئله رنج به چالش تبدیل می‌شود. یا باید به طریقی با آن دست و پنجه نرم کنی تا در نهایت بتوانی با آن کنار بیایی که در آن صورت به تجربه‌ای بامعنا تبدیل می‌شود، یا این‌طور نیست. نکته این است که این مسئله

دشوار آتئیسم است و تصور می‌کنم برخی از آتئیست‌ها نمی‌خواهند آن را بپذیرند و می‌گویند که این‌طور نیست و همه‌چیز خوب است. گاهی اوقات واقعاً هیچ معنایی در کار نیست. این جالب‌توجه است چراکه حتی وینس هم گاهی اوقات معنایی نمی‌بیند، بنابراین عملاً در یک وضعیت قرار داریم. وینس فکر می‌کند معنایی وجود دارد، اما نمی‌تواند درکش کند، ما هم فکر نمی‌کنیم معنایی وجود داشته باشد. بعضی مواقع اشتباهی رخ می‌دهد. تو از زندگی گذشته خود صحبت می‌کنی. همان‌طور که می‌دانی، ما کسانی هستیم که زنده ماندیم. افرادی هستند که نمی‌توانند با درد و رنج کنار بیایند و جان خود را می‌گیرند یا دچار مسائل دیگری می‌شوند. بخش دشوار و ناخوشایند جهان‌بینی آتئیستی پذیرفتن این است که در برخی زندگی‌ها رنج و عذاب فراوانی وجود دارد؛ با این حال خبری از رستگاری نیست. این واقعیتی عمیقاً غم‌انگیز دربارهٔ جهان است که باید بپذیریم و لزوماً کار آسانی نیست. اما دشواری پذیرش آن در دیدگاه آتئیستی، دلیلی برای نپذیرفتن آن نیست. آتئیست این‌طور می‌گوید: «ما باید صادق باشیم و بپذیریم که حقایق وحشتناکی در جهان وجود دارد.»

جاستین برابلی: همین‌طور که مطالب را جمع‌بندی می‌کنیم، به سراغ این مسئله برویم - پیش از آنکه به سخنان نهایی برسیم. وینس... از نظر تو مسئله رنج مسیحیت را با چالشی جدی مواجه می‌کند. یک آتئیست چگونه با این مسئله روبه‌رو می‌شود؟ آیا برای او آسان است؟ - شنیده‌ام که دیگران این‌طور می‌گویند - به‌گونه‌ای ترجیح می‌دهم در مسئله رنج از کارهای خدا در حیرت باشم تا اینکه تصور کنم فاقد هرگونه معنایی است و بر حسب اتفاق برای همه ما رخ می‌دهد. جولین... این چیزی نیست که تو گفتی، اما برخی افراد چنین چیزی می‌گویند.

وینس ویتالی: این برای من واقعاً مایه آرامش است. امید به اینکه خدایی مهربان

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۷۱

وجود دارد و احتمال وجود زندگی پس از مرگ و این که مردم می‌توانند زندگی ابدی باشکوهی داشته باشند. اخیراً در این مورد تجربه‌ای با پدر بهترین دوستم داشتم که در حال مرگ بود و دوستم خواست تا با پدرش صحبت کنم. او به خدا باور داشت، اما ادراکش از همراهی صحیح با خدا این بود که کارهای خیر بیشتری انجام دهد و اگر این طور باشد به بهشت خواهد رفت و در غیر این صورت، گرفتار عذاب خواهد شد. و با تفکر در مورد زندگی گذشته خود، به این نتیجه رسیده بود که گرفتار خواهد شد. واقعاً شکرگزار بودم که می‌توانستم آنجا باشم و بگویم هنوز امیدی هست، حتی برای این فرد که با مرگ فاصله‌ای ندارد، و می‌توانم بگویم نه تنها خدایی وجود دارد و این طور نیست که کارهای خیر و شر تو را مانند بابانوئل حساب و کتاب کند، بلکه این خدا تو را بدون قید و شرط دوست دارد - از دیدگاه مسیحی من، خدایی که خودش تمام راه را هموار کرد تا بتوانی حقانیت سخنانش را باور کنی، نه اینکه بار این کار را بر دوش تو بگذارد. فکر می‌کنم این واقعاً قابل توجه است. هرگز چنین احساسی ندارم که نقطه‌ای وجود داشته باشد که برای یک شخص جای امیدواری نباشد و این چیزی است که می‌توانم با یک فرد در میان بگذارم، حتی اگر مرگش نزدیک باشد. می‌خواهم سؤال دیگری مطرح کنم و جولین، می‌خواهم نظر تو را بدانم. از دیدگاه آتئیستی - فکر می‌کنم با هم توافق داشته باشیم - خصوصاً هنگامی که با موارد ترسناکی مواجه می‌شویم، می‌گوییم آن شر است، آن واقعاً شر است. آیا تصور می‌کنی که گفتن این جمله از دیدگاه آتئیستی با چالش مواجه است؟ تصور من این است که در مرکزیت حقیقت هستی ما، موجودی اخلاقی و مهربان وجود دارد و شرهای موجود با آن تناقض دارند. آیا این مسئله برای آتئیسم چالش است یا فکر می‌کنی پاسخ مناسبی وجود دارد؟

جولین بجینی: نظرت این است که شاید در توانایی گفتن اینکه چیزی نادرست و شوم است، برای یک آتئیست مشکلی باشد؟

وینس ویتالی: بله... می‌خواهم بدانم.

جاستین برابلی: شاید تنها تشخیص شر بودن چیزی مسئله باشد.

جولین بجینی: مشکلی نمی‌بینم. این مسئله ابعاد مختلف و پیچیده‌ای دارد.

جاستین برابلی: آن‌هم برای پنج دقیقه آخر.

جولین بجینی: اگر ایده شر عینی را مطرح کنی، آن‌هم به روشی خاص، ممکن است پیچیده و گیج‌کننده باشد. اساساً از نظر من، بازگشت به مسائل کلاسیک، مانند معمای افلاطون و اوتیفرون، همه چیز را روشن می‌کند. تصور نمی‌کنم روش آسانی وجود داشته باشد که طبق آن بتوان نشان داد جهان تئیستی اصولاً چیزی بیشتر از جهان آتئیستی در اختیار تو بگذارد. دلیل آن هم مسئله‌ای قدیمی است. تو به خدایی مهربان باور داری که اخلاقی بوده و در مرکز هستی قرار دارد. اما باید این سؤال را بررسی که چه چیزی باعث خوب بودن او شده است؟ اگر بگویی خب... خدا هر چه باشد خداست و خوب است چون خوبی‌ها را تعیین می‌کند، از نظر من پاسخ اشتباهی است چون فکر نمی‌کنم مسیحیان بسیاری وجود داشته باشند - شاید تعدادی باشند اما بسیار اندک هستند - که بگویند آن چیزی ملاک است که خدا در کتابش گفته باشد. حتی اگر می‌گفت عمل زنا درست است، آنگاه درست بود، همین و بس! این طرز فکر اکثر افراد نیست. اکثر افراد می‌گویند عمل زنا گناه است و خدا هم این را گفته است، چون گناه است! و این شکافی ایجاد می‌کند. چیزی در مورد مفهوم «خوبی» وجود دارد که مستقل به نظر می‌رسد. چیزی که به تو این امکان را می‌دهد تا بگویی خدا خوب است - دو معنای کاملاً متفاوت. اگر چه شاید بگویی ممکن است

خدا سرمنشأ و علت تمام خوبی‌ها باشد، اما معنای خوب بودن باید مستقل از خدا ادراک شود. می‌توانی آن را به طرق مختلفی درک کنی. می‌توانی آن را به گونه‌ای کاملاً عینی درک کنی. همچنین به روش‌های دیگری که به مستقل بودن از زمان احتیاجی نباشد. به هر روشی که عمل کنی، موارد یکسانی برای تو آشکار خواهد بود، چه آتئیست باشی و چه تئیست.

وینس ویتالی: فکر می‌کنم حق با تو باشد. هر فردی در برخی موارد به بن‌بست می‌خورد. می‌توانیم به گفتن «چرا؟» ادامه بدهیم و لحظه‌ای می‌رسد که این کار را متوقف می‌کنیم. دلیل من برای توقف پذیرفتن ماهیت خداست و تو هم دلیل خود را داری. فکر می‌کنم چیزی که از دیدگاه من مهم است این است که دلیلم برای توقف، پایدار باشد. اصول اخلاقی من در صورتی پایدار هستند که آن‌ها را به ذات خدا گره بزنم که وجود خدا ضروری است. گاهی این برایم چالش‌برانگیز است؛ مثلاً وقتی در مورد جایگزین‌های طبیعت‌گرایانه فکر می‌کنم و اینکه پایداری اخلاقی خود را از کجا به دست می‌آورند؟ پایداری اخلاقی چیزی است که باید درستی آن را بپذیریم، اگر بخواهیم ادعا کنیم یک پدیده شرور عینی است و در هر شرایطی هم، چنین خواهد بود.

جاستین برابلی: با این زمان کمی که در اختیار داریم سراغ مسئله بسیار پیچیده‌ای رفتیم‌های دیگری هم مطرح شده است. جولین، فکر می‌کنم معمای اوتیفرون آن مورد جالب توجهی باشد که امروز مطرح کردی. وینس، یکی از مواردی که ابتدای کتابت به همراه راوی بررسی کردی، چیستی مسئله رنج و وجود قلمرو عینی شراست. حضور هردوی شما بسیار عالی است و بحث امروز بسیار جالب توجه و جدی بود. واقعاً از شما سپاسگزارم که اندیشه‌های خود را تا این حد قابل ادراک مطرح کردید.

جولین، تصور می‌کنی که در مورد این موضوع خاص مطلبی بنویسی؟

جولین بجینی: خب... مطالب کوتاهی در حد دیباچه نوشته‌ام. مطمئن نیستم که واقعاً به این مسئله پردازم. باید بگویم من هم با این مسئله دست و پنجه نرم می‌کنم. مسئله‌ای که برایم در مورد عدل الهی وجود دارد این است که به‌گونه‌ای نگران‌کننده است. در میان تمام افرادی که برای *The Philosophers' Magazine* با آنها مصاحبه کردم، تنها یک نفر بود که تقریباً واکنشی غریزی داشت. یک یزدان‌شناس مشهور بود که داشت شر را به‌کل زیر سؤال می‌برد. از نظر من - البته وینس نکات مختلفی را مطرح کرد - تنها راه قابل اطمینان در مواجهه با مسئله رنج به‌عنوان یک مسیحی، این است که بگویی، به‌نوعی، قطعاً برای خیری بزرگ‌تر اتفاق می‌افتد؛ اما این کاملاً مبهم است. به نظرم زمانی که تلاش می‌کنی معنا و مفهوم آن را پیدا کنی، به‌گونه‌ای ریسک می‌کنی که ابله به نظر برسی و حتی در مواقعی غیراخلاقی. پس فکر نمی‌کنم اعتراض قاطعی علیه دین باشد، اما فکر می‌کنم بهترین پاسخ به آن تلاش برای توضیحش نیست، بلکه پذیرفتن این است که اگر خدایی وجود داشته باشد، این خدا بسیار فراتر از ادراک ماست و باید آن ابهام را هم بپذیریم. مسئله این است که - و این یک حقیقت است - افراد در مواجهه با مسئله‌ای پیچیده، فقط تمایل دارند آن را به‌عنوان رموز را از پذیرند. فکر می‌کنم مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به باور، پذیرفتن رموز را از بسیاری بیشتری باشد.

وینس ویتالی: یکی از راه‌هایی که من برای رهایی از چنگ رویکرد «خیری بزرگتر» امتحان کردم - برای بخشی از دلایلی که مطرح کردی - تلاش برای تمرکز کردن روی افراد بود. در نهایت، اگر به خدایی مهربان باور داشته باشم، نگرانی اصلی او باید در مورد افراد و عشق‌ورزی به آنها باشد، نه این مسائل که چگونه می‌تواند از این طریق

چرا خداوند رنج را روا می‌دارد؟ ۱۷۵

حداکثر ارزش را به دست بیاورد.

جاستین برابلی: همان چیزی که در ابتدا گفتیم: تفسیری از عدل الهی معمولاً آن چیزی نیست که فردی تحت فشار درد و رنج، در آن لحظه نیاز داشته باشد. حضور شما در این برنامه بسیار جالب توجه بود. جولین و وینس... از همراهی شما بسیار سپاسگزارم.

لینک مناظره:

<https://www.youtube.com/watch?v=GgCiEftlNy4>